

منشورات

كتبه للإمام معاشر (الزادة العلامة)
الكاظمية - العِرَاق

مِصَادِقُ الْخَوَانِ

لِشِيخِ الْصَّدِيقِ وَقَابِيِّ جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْجَسَنِ
عَلَى بْنِ بَابُو يَهُهِ الْقَبِيِّ

إِشْرَافُ

السَّيِّدُ عَلَى الْخُراشِيِّ الْكَاظِمِيِّ

لِيَتِو غِرَافُ الْكَرْمَانِيِّ قَمٌ: عَشْقَلِيٌّ ١٤٠٢ - ١٩٨٢

استعرينا نسخة الكتاب هذا ، لاعادة طبعه بلاوفست ، من مكتبة المدرسة الفيوضية العامرة بقم المقدسة.
باذن من فضيلة الباحثه المتبع ، سماحة آية الله الشيخ مجتبى العراقي دام ظله الوارف ، امين عام المكتبه ، وهى
من مؤسسات مؤسس الحوزه العلمية الاسلامية ، بقى سماحة المغفور له آية الله العظمى ، الحاج شيخ عبد الكريم
الحائرى (قدس سره) ، وعليه فأننا نرفع لسماحته اسمى آيات الشكر والامتنان مشفوعة بالدعاء له بمزيد التوفيق.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من بعث لاتمام مكارم الاخلاق محمد صلى الله عليه وآله الغر الميامين. عزيزى القارى : . الكتاب الذى بين يديك ، حصيلة جهود أربع شخصيات علمية ، هم :

- ١ . فضيلة العالمة السيد محمد مشكوة ، استاذ جامعة طهران ، الذى قام بتحقيق الكتاب.
- ٢ . المحقق الاريب الاستاذ سعيد نفيس ، كاتب ترجمة حياة مؤلف الكتاب (قدس سره).
- ٣ . الفاضل الاديب الاستاذ ، محمد تقى دانش پژوه ، المترجم للكتاب إلى اللغة الفارسية.
- ٤ . الاستاذ الفاضل السيد محمد آغا المشكوة (نجل المحقق) مصحح الكتاب.

هذا وكان العمل باجمعه ، باشراف من السيد مشكوة ، فلله درهم وعليه اجرهم.

ولا يخفى أن المحقق قد اعتمد على اربع نسخ خطية ، في مقام تحقيق الكتاب ، اليك وصفها وطريقة العمل في التحقيق : . أما النسخ الخطية الأربع فهي :

- ١ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (أ) ، وهي أقدم النسخ الأربع ، وتعود ملكيتها

إلى الفاضل ميرزا مجد الدين نصيري ، والظاهر أن هذه النسخة ، هي التي اعتمدتها المحدث الشهير المرحوم الميرزا النوري ، ونقل عنها في كتابه المستدرك ، وذلك لقرائن أثبتها . في النص الفارسي للمقدمة . المصحح للكتاب.

٢ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (ب) ، وهي نسخة العالمة المتبع الحليل جناب الميرزا فضل الله شيخ الاسلام زنجان دامت بركتاته ، والتي اعارها للمحقق للمقابلة والتصحيح ، وهي نسخة حديثه الكتابة ، وفيها مع باقي النسخ فروق كثيرة ، واحطاء اكثر ، ولكن مع كل ذلك فقد ساعدة في التصحيح ، أكثر من باقي النسخ.

٣ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (ج) ، وهي متعددة مع النسخة (أ) ، والظاهر أنها نسخت عن النسخة التي نسخت عنها (أ) ، أو عن نسخة نسخت عن (أ) ، وذلك لندرة الاختلاف بينهما .

٤ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (د) ، تعود ملكيتها لسماعة آية الله الميرزا محمد الطهراني (قدس سره) ، نزيل سامراء ، وكان قد جلبها معه عند سفره إلى مدينة مشهد لزيارة الامام الرضا (ع) ، وعندما كان الكتاب تحت الطبع تمكّن المحقق من الحصول عليها ، فقابل ما امكن مقابلته معها . ما تقدم وصف للنسخ الأربع ، وعليه فطريقة المحقق هي :

١ . الاعتماد بالدرجه الأولى على النسخة (أ) ، حيث جعلها الاصل في مقام العمل ففي موارد الاختلاف بينها ، وبين باقي النسخ ، يثبت ما في (أ) ، في الاصل ، وما في باقي النسخ في الهامش ، ومع ترجيح ما في النسخ الأخرى على (أ) ، يثبت المرجح في الاصل ، ويشار إلى النسخة (أ) في الهامش .

٢ . ان متن الكتاب قد طبق مع النسخ المشار إليها . فإذا وجد فيها اختلاف بزيادة ، أو نقيبة بحيث يمكن درجها في المتن فانها تدرج ، وتعلم بعلامات خاصة يشار إلى تعاريفها ، والا يشار إليها في الهامش .

٣ . في موارد الخلاف بين النسخ ، فكل ما انفردت به نسخة (أ) ، جعل بين هلالين () ، وما انفردت به نسخة (ب) ، جعل بين معقوفين [] ، وما كانت (ج) منفردة به ، فهو بين قوسين صغيرين «» ، وما كان منحصراً بنسخة (د) فقد جعل بين بحثتين * *

وهذا سواء كان كلمة أو جملة.

اذن ، فما كان محسوبا بعلامة واحدة ، دل على انه من أي النسخ الاربع ، وما كان بين علامتين ، أو أكثر دل على انه من نسختين ، أو أكثر ، فمثلا إذا كانت العبارة محسوبة هكذا «[و]» دل على ان المحسور هو من نسخة أ ، ب ، ج ، وهكذا في باقى الموارد.

قم المقدسة

ترجمها من المقدمة بتصرف

اول ربيع الاول / ١٤٠٢

السيد على الخراساني الكاظمي

بسم الله والحمد له

والصلوة على محمد آله

این کتابرا حضرت استاد وپدر بزرگوارم آقای سید محمد مشکوکه خود نویسانیده وبا چهار نسخه بشرحی که خواهم گفت مقابله کرده اند وتنها منظور از این مقابله ضبط اختلاف نسخ بوده است.

مقدمهء کتاب را بر حسب تقاضای آن بزرگوار دانشمند ارجمند جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه نگاشته اند وترجمهء آنرا فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش پژوه لیسانسیهء رشته معقول از شاگردان سابق پدر عالیقدرم تحت نظر مستقیم حضرت ایشان پایان رسانیده سپس آن ترجمه را در محضر معظم له بر متن کتاب عرضه داشته تطبیق واصلاح کرده اند. تصحیح مطبعی وتحیهء فهرست را نیز بنده ناچیز زیر نظر حضرت استاد وپدر بزرگوار خویش انجام دادم.

مخارج چاپ کتاب بر حسب نظر ایشان جناب آقای میرزا محمد علی خان قهرمانی از تجار نیکنام و خیر خواه از محل وجوده شرعی خویش پرداختند که در این راه خیر بمصرف رسید. از خداوند موفقیت و کامیابی آن مرد نیکوسیرت را مسئلت میکنیم ، و امیدوارم بازگانان و ثروتمندانیکه بمسئل دینی و فضائل اخلاقی علاقه دارند از ایشان پیروی کنند تا شاید بدینوسیله آثار بزرگان اسلام احیاء شده و بترویج دین هم کمک کرده باشند.

کتاب حاضر از روی چهار نسخه فراهم آمده است بدینقرار :

۱ . نسخهء الف که تا درجهء امکان متن قرار داده شده وروش کتابت آنهم پیروی شده است اختلاف نسخ دیگر با رمز نسخهء مربوط بدیل صفحات نقل شده مگر در جاهائیکه نسخهء دیگر روحان داشته است ودر اینصورت عین نسخهء الف در ذیل صفحه گذارده شده است.

۲ . متن کتاب با نسخه های چهارگانه مطابق است جز موارد یکه در میان یک یا چند علامت قرار گرفته است.

۳ . آنچه از متن فقط در نسخهء «الف» بوده میان دو هلال () گذارده شده وآنچه تنها در نسخهء «ب» میان دو قلاب [] نماده شده وآنچه مخصوص نسخهء «ج» میان گیومه «» قرار گرفته است وآنچه تنها در نسخهء «د» بوده در آغاز واجام آن دو ستاره * میباشد.

بنابر این معلومست جمله یا کلمه ای از متن که در دو یا سه نسخه بوده میان علامتهای آن

دو یا سه نسخه قرار گرفته است مانند هلال وقلاب [()] که حکایت میکند از اینکه این جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ب» است وهلال وگیومه «()» که حکایت میکند از اینکه جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ج» بوده است وهلالین وستاره * () که میرساند اینکه این جمله در دو نسخه «آ» و «د» است وهلالین وقلاب وگیومه «[()]]» که مینمایاند اینکه جمله فقط در نسخه «د» نیست وهکذا.

امتیازات نسخ : ۱ . نسخه «الف» وآن کهن ترین ودرست ترین نسخه است که چند سال قبل از دوست فاضل ما آقای میرزا مجدد الدین نصیری خریداری شده واین نسخه همانست که محدث شهری مرحوم حاج میرزا حسین نوری هنگام تألیف کتاب مستدرک الوسائل خود در دست داشته وحتی اغلاط آن نیز در پاره ای جاهای عیناً به کتاب مزبور نقل شده است.

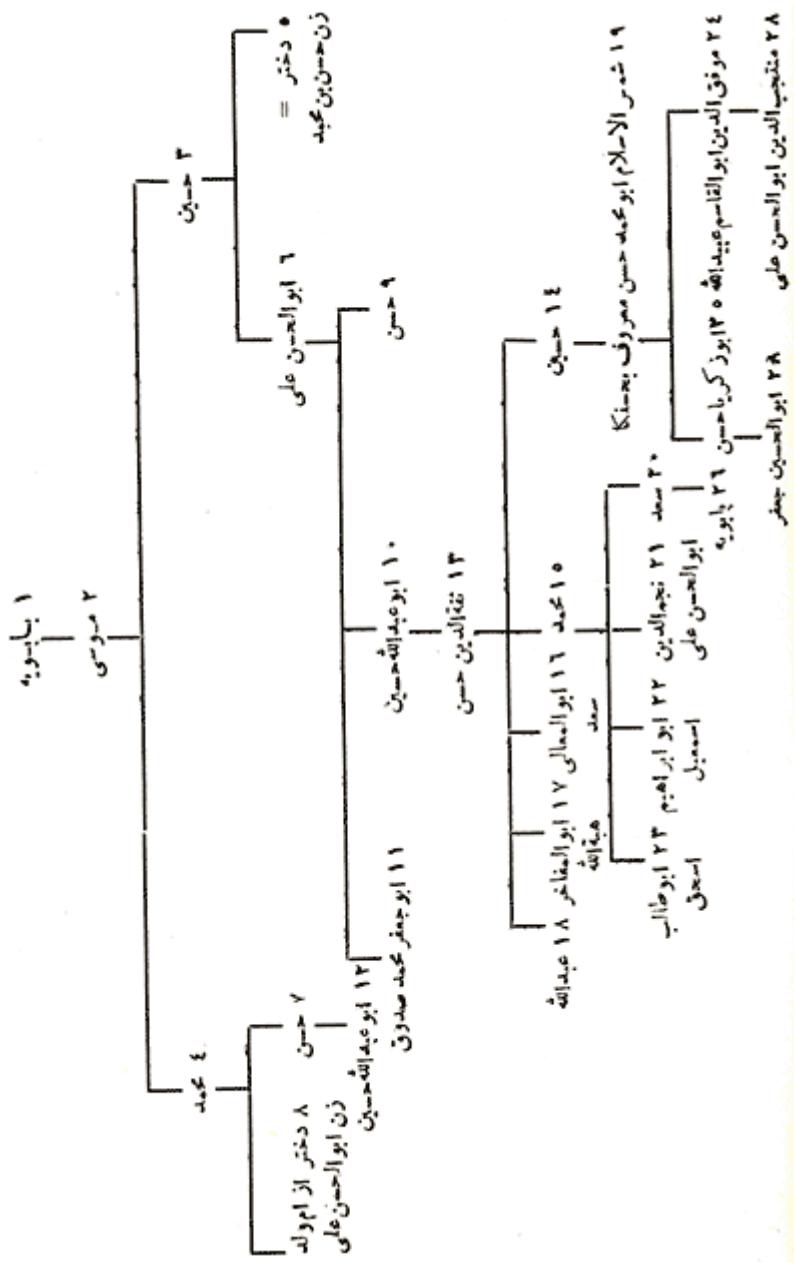
۲ . نسخه «ب» وآن نسخه ایستکه عالم متبع جلیل جناب آقای میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان دامت برکات وجوده با کمال سخاوت مدتها باختیار پدر بزرگوارم گذاردند واین نسخه ای نو نویس است بقطع خشتنی وکاغذ آبی وبا دیگر نسخه ها اختلاف بسیار دارد. گرچه اغلاط این نسخه بسیار بوده ولی با این وصف بیش از سایر نسخه ها بتصحیح کتاب کمک کرده است.

۳ . نسخه «ج» که یقیناً یا از روی نسخه منقول عنه نسخه «آ» نوشته شده ویا از روی نسخه ای کتابت شده است که آن نسخه نیز از روی منقول عنه «آ» نویسانیده شده بوده است ، زیرا این نسخه با نسخه الف بندرت اختلاف دارد.

۴ . نسخه «د» متعلق با آیة الله حضرت آقای میرزا محمد طهرانی ساکن سامراء که با خود در سفر خراسان همراه آورده بودند وهنگامیکه کتاب حاضر زیر چاپ بود بدست آمد وتا ممکن بود از مقابله با آن نیز استفاده شد.

تهران بیست و دوم محرم الحرام سال هزار وسیصد وشصت وشش هجری قمری مطابق بیست وششم آذر ماه یکهزار وسیصد و بیست و پنج شمسی . سید محمد آقا مشکوٰه لیسانسیه رشته منقول ودانشجوی دانشگاه تهران

نسب نامه خاندان یا بویه



خاندان بابویه قمی

یکی از معروف ترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان بابویه است که شیخ صدوق بزرگترین مرد این خانواده است^(۱). نخستین کس ازین خاندان که در تاریخ معروف است وظاها مؤسس این خانواده بوده أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف با بن بابویه است. عموماً در کتابهای قدس هنگامی که چند پشت نسب کسی را می‌شفر دندگاهی اهمال می‌کردند و نام یک یا چند تن را مینداختند مخصوصاً در باره‌کسانی که بیک تن از اجداد دور خود معروف بوده اند چنانکه در مورد همین أبو الحسن علی که بنام جد دوم خود بابویه معروف بوده واو را «ابن بابویه» می‌گفته اند در برخی از کتابها دیده می‌شود که موسی از قلم افتاده وعلی بن حسین بن بابویه ضبط کرده اند. در کتاب معروف «تنقیح المقال فی احوال الرجال» تأثیف مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی که قطعاً جامع ترین کتاب در رجال شیعه است در جایی که ترجمه أبو الحسن علی^(۲) ضبط شده نام ونسب او علی بن موسی بن بابویه القمی چاپ شده اما پیداست که کاتب بجای «علی بن حسین بن موسی» بخطا «علی بن موسی» نوشته زیرا کسانی که پیش ازو وپس ازو ذکر شان آمده نیز «علی بن حسین» نام داشته اند وآشکارست که کاتب یک پشت را از قلم انداخته است.

در باره نام پدر جد علی بن حسین که همه فرزندان او بنام وی معروف شده اند چندان بحثی ضرور نیست زیرا که این نام در تسمیه مردان چه در دوره پیش از اسلام وچه در دوره اسلامی بسیار رایج بوده است وتا جایی که من استقصا کرده ام بجز مردان این خاندان که در باره هر یک از آنها شرحی خواهد آمد در نسب چند تن دیگر از مردان تاریخی ایران باین نام بر می خوریم از آن جمله أبو الحسن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن بابویه حدیثی سمنجانی که از مردم موصل بوده ودر بخارا می زیسته ودر ۵۰۲ درگذشته^(۳) وابو بکر احمد بن عیسی بن هیثم بن بابویه تمار ناقد^(۴) وابو محمد عبد الله بن یوسف بن احمد بن بابویه یا مامویه اصفهانی ساکن نیشابور که پس از سال ۴۰۰ درگذشته است^(۵) وامام جمال الدین بابویه رافعی^(۶) واحمد بن حسن بن علی بن بابویه حنایی^(۷) وپسرش أبو العباس محمد بن احمد بن حسن بن [علی بن] بابویه حنایی^(۸)

(۱) تنقیح المقال. چاپ نجف ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲.

(۲) ج ۲ ص ۲۸۳ - ۲۸۴.

(۳) طبقات الشافعیه سبکی ج ۴ ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

(۴) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۸۳.

(۵) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۹۸.

(۶) نزهه القلوب حمد الله مستوفی چاپ اوقاف کیب ص ۵۸.

(۷) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۹۰.

(۸) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۸.

وابو بکر محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبد الله [بن] مرزوق علاف مخزمی متوفی در ربيع الآخر ۳۰۷^(۱) ویسر وی أبو محمد عبید الله بن محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبد الله بن مرزوق دقاق مخزمی متوفی در ۳۷۶^(۲) ووی شهرتی داشته است که درین موضع از تاریخ بغداد «ابن جعوما» ودر موضع آینده «ابن جعد ما» چاپ شده است وپس از آن پسر وی أبو بکر محمد بن عبید الله بن محمد بن سلیمان بن بابویه [بن فهرویه] بن عبد الله بن مرزوق علاف معروف با ابن جعدما^(۳) ونیز شیرزاد بن محمد بن محمد بن بابویه که از معاصرین منتخب الدین بوده است^(۴).

دیگر از رجال نامی ایران که یکی از نیاکان او بابویه نام داشته دانشمند معروف قرن ششم قطب الدین رازیست که نام ونسب او را محمد بن ابی جعفر بن بابویه رازی نوشته ودر برخی موارد نسبت او را «بوبیه» ضبط کرده اند. چنانکه سید اعجاز حسین کنتوری نیسابوری در کشف الحجب والاستار^(۵) آورده است درنسخه اصل حواشی که بر قواعد استاد خود علامه حلی نوشته : «محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه فی خامس ذی القعده سنة ثمان وتسعينه» ضبط کرده است. این نکته از حیث تاریخ که این کتاب را در ۵ ذیقعده ۹۰۸ پایان رسانده باشد خطای بسیار فاحشیست زیرا که قطب الدین حتما در نیمه اول قرن هشتم می زیسته وشاگرد علامه حلی متوفی در ۷۲۶ بوده ونسخه اجازه ای که علامه در ۳ شعبان ۷۱۳ در ورامین باوداده است در دستست^(۶) وانگهی کتاب المحکمات خود را در اواخر جمادی الآخره ۷۵۵ پایان رسانده^(۷) ودانشمند معروف محمد بن مکی عاملی شامی معروف بشهید اول که در رمضان ۷۸۶ کشته شده است از شاگردان او بوده وچنانکه در اجازه ای تصریح کرده است در سال ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت همه مصنفات وی را ازو گرفته است^(۸) ومکن نیست در ۹۰۸ کتابی تألیف کرده باشد ودر ۷۸۰ نیز بعید می نماید زیرا که لازم می آید ۵ سال پس از مرگ استاد خود علامه حلی زیسته باشد واین دشوارست. اینکه مؤلف کشف الحجب^(۹) رحلت او را در ۱۵ رمضان ۷۶۶ ضبط کرده نیز درست نیست زیرا که شهید اول در ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت ازو گرفته است. در هر صورت از آنچه مؤلف کشف الحجب والاستار آورده تنها چیزی که بدست می آید اینست که خود نام ونسب خویش را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه می نوشته وپدر جد وی بابویه نام داشته است واینکه در برخی از کتابها نسبت او را «بوبیه» ضبط کرده اند درست نیست ومی بایست «بابویه» بوده باشد ودر برخی نسخها تحریفی کرده وبویه ضبط

(۱) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۰۰.

(۲) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۶۳.

(۳) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۳۴.

(۴) تتفییح المقال ج ۲ ص ۹۰.

(۵) چاپ کلکته ص ۲۰۳.

(۶) بخار الانوار ج ۲۵ چاپ طهران ۱۳۱۵ ق. ص ۲۸. (۷) کشف الحجب والاستار ص ۴۹۲.

(۸) تتفییح المقال ج ۳ ص ۱۷۸. (۹) ص ۲۰۳ و ۲۴۷ و ۳۴۶ و ۴۹۲.

کرده باشند. مرحوم مامقانی در تئییح المقال که باین تناقض برخورده گوید شهید نسبت او را بويهی نوشته زира که وی از آل بويه بوده است ممکنست اینکه او را از فرزندان بابویه دانسته اند اشتباه باشد یا اینکه مراد شهید از بويهی نسبت ببابویه باشد زира که بابویه مرکب از دو کلمه باب وویه است و حذف جزء اول در نسب حایز و متعارف است. این تحقیق مرحوم مامقانی شگفت می نماید و گمان ندارم هرگز «بابویه» را تخفیف داده و «بويه» گفته باشند زیرا که «بابویه» و «بويه» دو نام جداگانه است که هر دو در ایران معمول بوده و بابویه حتما از باب معنی پدر مشتق شده و بويه تاجایی که ما خبر داریم نامیست که تنها در میان دیلمیان رایج بوده و نیای خاندان آل بويه که مردی دیلمی بوده است این نام را داشته و در کتابهای قدیم «بوي» هم نوشته اند. چنان می نماید که درست ترین توجیه این باشد که در اصل نسخه ای که شهید ذکر مشایخ خود را کرده نسبت وی «بابویه» بوده و در کتابت و نسخه برداری تحریف کرده و «بويهی» نوشته اند. در هر صورت قطب الدین رازی از بزرگان دانشمندان زمان خود بوده و چندین کتاب معتبر بسیار معروف ازو مانده است از آن جمله همان حواشی بر قواعد الاحکام علامه وکتاب المحاکمات و رسالت فی تحقیق الكلیات و شرح مطالع و شرح شمسیه.

بابویه در نامهای ایرانی پیش از اسلام در دوره ساسانیان نیز معمول بوده است^(۱) و حتی در نامهای جغرافیایی والبته بتبعیت از نامهای اشخاص بکار رفته واز آن جمله محلی بوده است در قم^(۲) و اینک در ناحیه جیرفت در کرمان دو روستا نزدیک یک دیگر هست که یکی را «باغ بابویه علیا» و دیگری را «باغ بابویه سفلی» گویند^(۳).

نامها مختوم به «اویه» چه در دوره پیش از اسلام و چه در دورهای اسلامی در تسمیه اشخاص واماکن بسیار معمول بوده ومن مشغول تهیه رساله خاصی درین زمینه هستم و در آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یا مکان را گرد آورده ام. در دوره پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» و در دوره اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته اند مانند حمدویه وزیادویه وفضلویه وحتی از نامهای درازتر سه یا چهار حرف را گرفته واز آن نامی بدین سیاق ساخته اند مانند حمویه از احمد ومحویه از محمد وشعبویه از شعیب وحیویه از یحیی وذکرویه از زکریا وعلویه از علی وحسنیویه از حسن وگاهی هم کاف تصعیر فارسی را بر نام تازی افزوده واز آن ساخته اند مانند حسنکویه از حسنک وحسکویه از همان کلمه وعلکویه از علیک وعلی وعبدکویه از عبدک ونظایر آن.

برخی ازین نامها که تازیان بسیار بآن مأнос شده اند مانند مسکویه وبویه وبابویه وسیبویه ونفوظیه ودرستویه وکاکویه وحالویه وقولویه ومجیلویه جزء آخر آنرا که الحاقیست بفتح واو وسکون یاء وهای اشباع شده جلی تلفظ کرده اند چنانکه اینک «ابن بابویه» را

(۱) justi _ Iranisches Namenbuch P(۱)

(۲) تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۴.

(۳) اسمای دهات کشور . ص ۳۸۳

تقریباً همه کس بدین گونه بزیان می آورد. اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها و تلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع وکسر یاء وسکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد وچون در مأخذ فارسی معتبر از قسم وجدید برخی از نامها و رایج ترین آنها را از قبیل «بندری» و «بوی» و «شیروی» و «برزوی» و «ماهی» بی هاء نوشته اند پیداست که های آخر این نامها در زبان های ایرانی تلفظ نمی شده و قرائت کلمه را بیاء ختم می کرده اند واینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ می کنیم برای پیروی از همه کلماتیست که در زبان ما بهاء غیر ملفوظ خفی پایان می یابد مانند نامه وژله و خانه و نظایر آن. عقیده من اینست که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشاره مانوس ویا در مقام تصعیر تعبیی در زیانهای فارس و کرمان بواو ختم میکنند ساخته اند چنانکه امروز در زبان فارس و کرمان «پسرو» یا «دخترو» هم در باره پسر یا دختر معهود و مأنوس وهم معنی پسر یا دختر خردی که نسبت بآن مهر بزرند گفته میشود مانند پسرک و یا دخترک در زبان متداول در میان ما. چون در ضمن کنج کاوی در باره ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخورده ام که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند و بیشتر روستاهای آبادیهایی که ازین گونه نامها داشته ویا دارند در نواحی که کردنشین بوده ویا هستند بکار رفته است چنان می نماید که این اشتراق معمول زیانهای کردی بوده واز آنها در ایران باقی مانده است.

اما خاندان صدوق و فرزندان موسی بن بابویه قمی آنچه تاکنون بر من معلوم شده است ۲۸ تن از ایشان در تاریخ معروفند و این خاندان از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن ششم در ایران نامبردار بوده اند و در نواحی مرکزی کشور و بیشتر در قم و ری می زیسته اند. پاره ای از متاخرین برخی از آخرین بازماندگان این خاندان را بسبب اینکه در نسب ایشان اشتباهاتی پیش آمده است از خانواده دیگر پنداشته اند اما چنانکه پس ازین ثابت خواهد شد تا منتخب الدین أبو الحسن علی که آخرین مرد معروف این خاندانست همه کسانی که نسبشان بحسین بن موسی بن بابویه می رسیده است ازین خانواده بوده اند و درین زمینه هیچ تردید نیست. شیخ سلیمان بحرانی دانشمند معروف رساله مخصوصی در تعداد اولاد بابویه^(۱) تألیف کرده است که تاکنون بدست نیاورده ام و ناچار او هم می بایست پس از تحقیق بھمین نتایج رسیده باشد ونتایجی که تاکنون ازین تبع ها بدست آمده بدین گونه است که در باره ۱۵ تن از دانشمندان این خانواده می آورم و در نسب نامه ای که در پایان این سخنان خواهد آمد همه افراد این خاندان را معلوم خواهم کرد.

۱) أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی. وی مؤسس این خاندان و نخستین مرد معروف این خانواده و اولین کسیست که بنام «ابن بابویه» معروف شده است. ابن النسیم در کتاب الفهرست^(۲) ذکر مختصري ازو کرده واو را از فقهاء شیعه و ثقات ایشان شمرده و گوید

(۱) نامه دانشوران ناصری ج ۱ ص ۴ و تنبیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷ و ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲

(۲) چاپ قاهره ص ۲۷۷

بخط پسرش أبو جعفر محمد بن على بر پشت جزی نوشته دیده که بغلان بن فلان اجازه روایت کتابهای أبو الحسن علی بن حسین را داده بود که صد کتاب می شد و کتابهای خود را که هجده کتاب بود. ذکر وی در همه کتابهای رجال شیعه آمده است و آنچه درباره کتابها و روایات وی نوشته اند متکی بگفتار شاگردان معروفش شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان وحسین بن عبیدالله از محمد بن على بن حسین از پدرش بوده است. وی پیشوای طریقه شیعه در قم در زمان خود بوده و سفری بعرق کرده و با أبو القاسم حسین بن روح نویختی معروف بابن روح که از ۲۶۴ تا ۳۲۴ در غیبت صغیری نایب سوم امام عصر بوده و در بغداد می زیسته است دیدار کرده. تقریبا در همه کتابهایی که ترجمهء او را آورده اند گفته اند که پس از آن أبو الحسن علی بن حسین بتوسط علی بن جعفر بن الاسود نامه ای نزد این روح فرستاده واخ و خواستار شده است که آنرا بامام عصر برساند و در آن نامه از ازمام پسر خواسته است و امام در پاسخ ای نوشته است که بزودی ترا دو فرزند نرینه روزی خواهد شد و ابو جعفر و ابو عبد الله بروایتی از ام ولد و بروایت دیگر از کنیزکی دیلمی بجهان آمده اند و درین باب پس ازین بحث خواهم کرد. در هر صورت أبو عبد الله حسین بن عبد الله گفته است که من از ابو جعفر یعنی صدوق شنیدم که می گفت من بدعاوی امام زمان زاده شده ام و باین فخر می کرد. دیگر از مطالی که در بارهء وی نوشته اند اینست که با امام أبو حمد عسکری نیز رابطه داشته و امام وصیت نامه ای خطاب بوی صادر کرده و متن و ترجمهء آن در نامه دانشوران ناصری^(۱) آمده است.

دیگر از جزئیات احوال وی مناسباتیست که با أبو معیث حسین بن منصور حلاج عارف مشهور ایرانی داشته که در ۳۰۹ در بغداد کشته شده است. در نامه دانشوران ناصری شرح این مناسبات بدینگونه آمده است: «... حسین^(۲) بن منصور معروف بحلاج که دعوی سفارت از ناحیه مقدسه می نمود و خود را در آستان خلیفة الله عجل الله فرجه باب می شمرد در آن روزگار شهر قم درآمد ، ساز سفر از خود برگرفت و در محلی اقامت گزید و چون از رنج سفر آسوده گشت از مسکن و مقام ابن بابویه جویا شده. خامه برگرفت و نامه بنوشت ایما بر آنکه : من از جانب خلیفة الله في الارضين بشغل سفارت و نیابت سرافراز شده ام بايستی تصدیق مدعای مرا در عهده شناسند و آن نامه را مصحوب رافع نزد ابن بابویه انفذ داشت ، أبو عبد الله حسین بن على که برادر صدوقست گوید چون رقعهء حلاج بدست پدرم رضوان الله عليه دادند و مهر از آن برگرفت از مضمونش مطلع شد في الفور در هم بدرید ، آثار خشم از جبینش ظاهر گشت و روی درهم کشید و بجانب فرستاده وی متوجه شد. طریق خشونت پیش گرفت و درشتی آغاز کرد و اصلا جوابی نوشت ، پس پای خواست^(۳) و جانب دکه که محل تجارت و کسبیش بود روانه گردید و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند چون بسرایی که در آنجا دکه داشت در آمد مردم شرایط تعظیم بجای آوردند و بیک بار از جای برخاستند^(۴) ، جز مردی بیگانه که جانب

(۱) ج ۱ ص ۴۰۳.

(۲) دراصل : حسین ..

(۳) در اصل : خواست.

(۴) در اصل : خواستند.

ادب رعایت نکرده واز جای نجنبید. چون پدرم بمکان خود قرار گرفت وبرسم بازگانان دفتر وروزنامه بیرون آورد ، نزد خویش بنهاد ، با یکی از حاضران گفت که از نام ونژاد آن مرد مرا خبر ده. آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت : من خودم حاضرم ، هر چه خواهی جویا شو. پدرم گفت : آیا ای مرد شأن خود را از آن معروف تر دانی که من از حال تو پرسش کنم؟ گفت : آری ، من آنم که نامه ام دریدی و خود در آن حال ترا می دیدم. پدرم را از استماع آن دعوی باطل حالت دگرگون شد ، قوت صیر و تحمل نماند ، چهره اش از شدت خشم افروخته گشت و رگهای گردنش درشت شد. سخنان ناملامم بیان آمد ، جمعی برایشان گرد آمدند و ما جری پرسیدند. پدرم شرح مکتوب برایشان بخواند. بالجمله حلاج هوای قم از سر بنهاد ، طرق مسافرت پیش گرفت».

در اینکه حسین بن منصور حلاج در آغاز کار خود را فرستاده امام غایب و وکیل و باب وی میخوانده است و در همان زمان سفری بقم کرده و همین دعوی را در برابر شیعه قم داشته است گویا تردیدی نباشد و این خبر بتواتر و در بسیاری از کتب شیعه آمده است^(۱). از این خبر معلوم میشود که أبو الحسن علی بن حسین مردی توانگر واز مالداران زمان خود بوده و در قم بیازگانی و سوداگری می گذرانده و شاید بهمین جهه ریاست مادی و معنوی شیعه قم را داشته است.

تاریخ سفر وی را بغداد از گفته أبو الحسن لوزانی در سال ۳۲۸ آورده اند و گفته اند در بازگشت ازین سفرآن نامه را بامام عصر نوشت و فرزندانش پس از آن بجهان آمدند. این نکته ظاهرا درست نیست زیرا که تاریخ رحلت او را بسال ۳۲۹ یعنی یک سال پس ازین سفر نوشته اند واز طرف دیگر چنانکه پس ازین خواهد آمد در همه مراجع فرزندان متعدد برای او شمرده اند در برخی دو و در برخی سه پسر نام بردۀ اند : حسن وحسین و محمد که حتی تصريح کرده اند که از یک مادر و هر سه بدعاوی امام عصر بجهان آمده اند از ین قرار لااقل میایست سه سال پیش از مرگ خود یعنی در ۳۲۶ این سفر را کرده باشد. و آنگهی معروفترین پسران او أبو جعفر محمد که همان صدوق دانشمند نامی باشد و ظاهرا سومین فرزند او بوده در ۳۸۱ در گذشته و تصريح کرده اند که در هفتاد و چند سالگی رحلت کرده است و اگر در ۷۰ سالگی در گذشته باشد در ۳۱۱ ولادت یافته و اگر پس از سفر بغداد و بدعاوی امام عصر بجهان آمده باشد ناچار سفر بغداد أبو الحسن می بایست دو سه سال پیش از ۳۱۱ روی داده باشد.

از سوی دیگر یکی از کسانی که از وی روایت کرده عکبری از رواة معروف شیعه است که از ۳۲۶ بعد بدیدار وی نایل شده^(۲) و چون عکبری در بغداد می زیسته است باید سفر وی را بغداد از ۳۲۶ بعد دانست و این نیز با آنچه پیش ازین گذشت مغایرت دارد.

(۱) خاندان نویختی تأثیف آقای عباس اقبال . طهران ۱۳۱۱ ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

(۲) تلقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۳

نکتهء دیگری که باز اشکالی میفزاید اینست که نوشهء اند أبو الحسن عباس بن عمر بن عباس ابن محمد بن عبد الملک بن مروان کلوذانی گفته است که چون علی بن حسین بن بابویه در سال ۳۲۸ ببغداد آمد همه کتابخانیش را ازو احازهء روایت گرفتم. شاید یگانه راهی که رفع این دشواریها کند اینست که بگوییم أبو الحسن علی چندین بار ولا اقل سه بار ببغداد رفته وبار نخست پیش از ۳۱۱ وبار دوم در ۳۲۶ وبار سوم در ۳۲۸ بوده است یا اینکه بار دوم از ۳۲۶ تا ۳۲۸ در بغداد مانده است.

در تاریخ رحلت وی خبری هست که در نامهء دانشوران چنین آمده ، آورده اند که در سال سیصد ویست و نهم هجری که سنهء تاثیر النجوم نامند گروهی از شیعه در مجلس [أبو الحسن] علی بن محمد سمری حاضر بودند واو خاتم سفرای اربعهء حضرت خاتم الائمه عجل الله فرجه بوده است ، ناگاه علی بن محمد گفت : رحم الله علی بن حسین بن بابویه : حاضرین گفتند : او هنوز در حیات است. گفت : امروز سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تابفا صلهء هفده یا هجده روز از قم خبر رسید ، معلوم شد که در همان روز ودر همان ساعت از دنیا در گذشته است ، رحمة الله عليه ودر آن سال بسیاری از علماء وفات یافتند ، از جمله علی بن محمد سمریست که بموت او مدت غیبت صغیری وسفرات اولی که هفتاد وچهار سال است بانجام رسید. برخی فوت او را در سنهء قبل از وفات ابن بابویه نوشهء اند وبرین عقیدت طول روزگار غیبت هفتاد وسه می شود وبنابرین ابن بابویه باید از سینین غیبت کبیری سال نخست را دریافته باشد وهم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ... در آن سال وفات یافته واحتلافي که در تاریخ وفات سمری ذکر شد در باب وفات وی نیز مسطورست ...».

گویا در اینکه ابن بابویه در ۳۲۹ درگذشته باشد اختلاف نباشد زیرا که در همهء مأخذ این تاریخ مکرر کرده اند. معتبرترین تاریخ در رحلت سمری همان ۳۲۹ است و تاریخ رحلت کلینی را باختلاف در ۳۲۸ و ۳۲۹ ضبط کرده اند.

أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه امتیازی آشکار دارد وآن اینست که در میان طبقهء نخست از پیشوایان شیعه مردی مکثار وپر تأليف بوده ، پیش ازین اشاره رفت که ابن الندم در کتاب الفهرست از روی خط پرسش أبو جعفر صدوق نقل کرده است که وی صد تأليف داشته است. فهرست مؤلفات وی آنچه تا کنون بما رسیده است بدین گونه است :

- (۱) كتاب الاخوان (۲) كتاب الامامة (۳) كتاب الاملاء (۴) كتاب التبصرة من الحيرة (۵) كتاب التسليم
- والتمييز (۶) كتاب التفسير (۷) كتاب التوحيد (۸) كتاب الجنائز (۹) كتاب الحج که ناقم مانده است (۱۰) رسالة إلى ابنه محمد بن على (۱۱) كتاب الشرائع که برای پرسش فرستاده است (۱۲) كتاب الصلوة (۱۳) كتاب الطب
- (۱۴) كتاب قرب الاسناد (۱۵) كتاب الكبير في الرجال (۱۶) كتاب المعراج (۱۷) كتاب مناسك الحج (۱۸)
- كتاب المنطق (۱۹) كتاب المواريث (۲۰) كتاب النساء والولدان (۲۱) كتاب النكاح (۲۲) كتاب النوادر (۲۳)
- كتاب الوضوء. برخی کتاب مصادقة الاخوان راهم که پرسش أبو جعفر محمد نیز نسبت داده اند از وی دانسته اند.

در بارهء استادان وی نوشتہ اند که فقه و حدیث را از سعد بن عبد الله قمی اشعری و حسین بن محمد عطار و عبد الله بن جعفر حمیری و قاسم بن محمد نخاوندی فراگرفته است.

مرقد أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه هنوز در قم معروفست و در میان شهر در جوار آستانه در قسمت شرقی قبرستان مزاریست که آکنون به «ابن بابویه» معروفست و صحن کوچک و گندش لشجمی شکل کاشی کاری و بقعه و ضریح چوبین دارد^(۱).

أبو الحسن علی تا جایی که بما رسیده است سه پسر داشته : حسن و ابو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد ملقب و معروف بصدقوق. در هرجا که ذکری ازین سه برادر کرده اند تصريح کرده اند که حسن فقیه و دانشمند نبوده و تنها جنبهء پرهیزگاری برای او قائلند. با اینکه در برخی از مآخذ تصريح کرده اند که أبو جعفر محمد نخست بجهان آمده است چون کنیهء پدر أبو الحسن بوده و در آن زمانها عادت چنین جاری بوده است که پدر کنیهء خود را از نام فرزند مهتر می گرفته یعنی کنیهء ای اختیار میکرده و چون نخستین پسر را پیدا می کرده نام او را از همان کنیهء خود میگرفته است ناچار ازین سه برادر حسن می باشد پسر مهتر باشد و چون پدر أبو الحسن علی را حسین نام بوده است و در هر خانواده نیز معمول بوده که پسر مهتر را حسن و پسر دوم را حسین نام می گذاشته اند ناچار أبو عبد الله حسین پسر دوم و ابو جعفر محمد ملقب بصدقوق پسر کهتر و برادر سوم بوده است. چنانکه پس ازین خواهد آمد أبو جعفر محمد صدقوق در ری می زیسته و در همین شهر درگذشته و چون بازماندگان این خاندان که همه فرزندان أبو عبد الله حسین بوده اند تا متحب الدین که آخرین آنهاست و در اواخر قرن ششم بوده بیشتر در قم می زیسته اند پیداست که وی ساکن قم بوده و شاید از آن شهر بیرون نرفته باشد. أبو الحسن علی نخست دختر عمش محمد بن موسی بن بابویه را بزی گرفته وazo فرزندی نداشته است^(۲).

چنان می نماید که این هر سه برادر از یک مادر بوده اند و پیش ازین هم اشاره رفت که بروایتی مادرشان ام ولد نام داشته و بروایتی دیگر کنیزکی دیلمی بوده است^(۳) و چون در نامهء دانشوران نیز از زیان غضا یری آمده است که أبو جعفر محمد خود گفته است که بدعای امام زمان بجهان آمده و بدین فخر میکرده است و همه نوشتہ اند که وی پسر نداشت واز امام درخواست پسر کرد در صورتیکه کهترین آنها باین دعا بجهان آمده باشد ناچار آن دو پسر دیگر هم در نتیجهء همین دعا پدید آمده اند.

۲) حسن بن ابی الحسن علی. چنانکه اشاره رفت در مراجعی که ذکری ازو شده تصريح کرده اند که وی مشغول بزهد و عبادت بوده وبا مردم آمیزش نداشته وفقیه نبوده است^(۴) وحتی تصريح کرده اند که وی برادر میانه بوده اما با دلایلی که پیش ازین آوردم بیشتر احتمال می رود که برادر مهتر بوده باشد.

(۱) راهنمای قم. از انتشارات دفتر آستانه قم. طهران ۱۳۱۷ ش. ص ۹۶ - ۹۷.

(۲) تدقیق المقال ج ۳ ص ۱۵۴.

(۳) تدقیق المقال ج ۳ ص ۱۵۴.

(۴) تدقیق المقال ج ۱ ص ۲۹۳ و ۳۳۸ و ج ۳ ص ۱۵۵.

۳) أبو عبد الله حسین بن ابی الحسن علی. وی پس از پدرش أبو الحسن علی و برادر کهترش أبو جعفر محمد معروف ترین رجال این خانواده است و چنانکه پیش ازین اشاره رفت همه کسانی که ازین پس در تاریخ ذکر شان مانده از اعقاب او بوده اند و چون همه آنها در قم می زیسته اند چنان می نماید که وی نیز ساکن قم بوده واز آن شهر بیرون نرفته است و گویند وی نیز مانند برادرش أبو جعفر محمد صدوق بدعاوی امام عصر بجهان آمده است و حافظه بسیار سرشاری داشته چنانکه او و برادرش صدوق را در حفظ مثل می زده اند و چون حدیث بسیار روایت کرده اند برخی از علمای شیعه در توثیق این دو برابر شک کرده اند ولی چنانکه درباره برادرش صدوق خواهد آمد بیشتر دانشمندان هر دو برادر را موثق می دانند و وی بیشتر از پدر و برادرش روایت کرده و با صاحب بن عباد وزیر معروف روابط داشته وکتابی برای او نوشته است^(۱) و سید مرتضی ازو و تعلکیری روایت کرده است. أبو عبد الله حسین بن علی را نیز کتابهایی چند بوده است از آن جمله : کتاب التوحید و نفی التشییه ، کتاب الرد علی الواقفیة ، کتاب عمله للصاحب ابی القاسم بن عباد. وی پسری داشته است بنام ثقة الدین حسن که پنج پسر داشته و بازماندگان این خاندان همه از اعقاب او بوده اند. مؤلف تاریخ قم دوجا^(۲) ازو روایت کرده منتهی در یک جا نام او بخطا «حسن» چاپ شده است.

۴) أبو جعفر محمد بن ابی الحسن علی ملقب بصدق. وی بزرگترین و معروف ترین مرد این خاندانست ویکی از پیشوایان بزرگ شیعه بشمار میرود و از مشاهیر انشمندان زمان خود و مردی بسیار محترم بود و نخست پیشوای شیعه قم را داشت و پس از آن شیعه خراسان نیز بوی توجه داشته اند. چنانکه پیش ازین گذشت وی می بایست پیش از ۳۱۱ ولادت یافته باشد و با دو برادر دیگر خود از یک مادر بوده و گویند او هم بدعاوی امام زمان بجهان آمده و خود باین فخر می کرده است. وی از جوانی در فن خویش شهرت کرده چنانکه در زندگی پدرش نیز مردی بوده و پدر کتاب الشرایع خود را که تأثیف کرده برای او فرستاده و رساله دیگری بنام او نوشته است. در جوانی چنان در کار خویش اعتبار یافته بود که مردم ازو روایت می کردند ویس از آنکه چندی در قم زیسته بخواهش رکن الدولة آل بویه بری رفته و درین شهر ساکن شده وهم در آنجا درگذشته است و درین میان سفرهای چند کرده چنانکه خود آورده است^(۳) که تا شعبان ۳۵۲ در نیشابور بوده ویس از آن از نیشابور بعراق و بغداد رفته و در ۳۵۴ در کوفه بوده و در ۳۵۵ نیز در بغداد بوده است و این قرار این سفر وی نزدیک سه سال کشیده و سپس سفر دیگری کرده که تا ۳۶۸ در مشهد رضا بوده است^(۴) و در بازگشت ازین سفرها باز در ری ساکن شده است و سرانجام در همین شهر در

(۱) لسان المیزان ابن حجر چاپ حیدر آباد کن. ۱۳۳ ج ۲ ص ۳۰۶.

(۲) چاپ طهران ص ۹۱ و ۲۱۳.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۶.

(۴) امالی چاپ ۱۳۰ ص ۹۹.

سال ۳۸۱ در هفتاد و چند سالگی درگذشته و در ری مدفون شده واینک قبر او در جنوب طهران درجایی که در آن زمان بیرون شهر ری بوده معروف وزیارتگاه است و به «ابن بابویه» شهرت دارد. این بقیه از زما‌خای قلسیم در اطراف طهران معروف بوده و چنانکه معروفست ونه تنها در کتابها باقی مانده^(۱) بلکه پیران زمان ما نیز بسیار روایت کرده اند در زمان فتحعلی شاه در حدود ۱۲۳۸ قمری هنگامی که باران سخت باریده و آب گرد مزارش را فرا گرفته بود شکافی در آن پیدا شده و بسردابی برخوده اند که جسد او را در آنجا نگاهد بودند و چون بدان سرداد رفته اند دیده اند که بدن او دست نخورده مانده است و گفن او پوسیده و در کنار جسد ریخته بود اما پیکر او چنان مانده بود که شناخته می‌شد و سید ابراهیم لواسانی از پیشوایان شیعه که خود درین واقعه شاهد بوده است برای مؤلف تنقیح المقال روایت کرده که حتی رنگ حنا برموی ریش و کف پای او دیده می‌شد و عنکبوتی بر عورت او تاری تیله و آنرا پنهان ساخته بود. بنایی که اینک بر بقیه اوت در همان زمان ساخته شده و نوشته اند که درین واقعه جمعی کثیر از ثقا و معتبرین طهران بداجا رفته و خود آنرا بچشم دیده و حتی فتحعلی شاه خود در میان ایشان بوده است. مؤلف تنقیح المقال در باره وی تحقیقی بدین گونه کرده است که : در ری در ۳۸۱ درگذشته واژ آنچه آوردیم معلوم شد که پس از وفات عثمان عمری در آغاز دوره سفارت حسین ابن روح ولادت یافته وفات عمری در ۳۰۵ روی داده و درین صورت وی بیش از چهل سال از طبقه هفتم و ۳۱ سال از طبقه هشتم را درک کرده و عمرش هفتاد و چند سال بوده و در زمان پدرش و شیخش أبو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در غیبت صغیر بیست و چند سال زیسته زیرا که وفات آنها در ۳۲۹ روی داده و آن سال وفات أبو الحسن علی بن محمد سمری است که آخرین سفرای چهارگانه بوده است.

أبو جعفر محمد صدوق نه تنها از حیث شهرت بلکه از حیث کثرت مؤلفات و اهمیت مقام و شهرت برخی از تألیفاتش یکی از مشهورترین پیشوایان شیعه بشمار می‌رود ونه تنها کتاب «من لا يحضره الفقيه» او از «كتب أربعه» اساس طبقه شیعه است بلکه مؤلفین اهل سنت که حتی در ضبط احوال رجال تعصب بخرج داده و دانشمندان شیعه را فروگذار کرده اند ذکری ازو کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ بغداد^(۲) ترجمهء مختصری ازو آورده و گوید : محمد بن حسین بن بابویه أبو جعفر قمی^(۳) ببغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت می‌کرد واژ شیوخ شیعه و راضیان معروف بود محمد بن طلحه نعالی از محمد بن طلحه بن محمد از أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه روایت کرده است واو گفته است پدرم روایت کرد از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوپلی از اسماعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۵ روضات الجنات في احوال العلماء والسدادات تأليف محمد باقر خوانساری چاپ طهران ۱۳۰۶ ص .. ۵۵۹

(۲) ج ۳ ص ۸۹

(۳) در اصل چایی «العمی» بجای «القمی».

پدرانش وایشان از رسول خدا ... گروهی دیگر از دانشمندان معروف ازو روایت کرده اند از آن جمله تلعکبری که أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان وابو عبد الله حسین بن عبد الله غضا یری ازو روایت کرده اند و نیز أبو الحسن جعفر ابن ابی زکریا حسن بن حسکه قمی که از بازماندگان برادرش حسین بوده و محمد بن سلیمان حمدانی وعلی بن احمد بن عباس نجاشی نیز ازو روایت کرده اند و نجاشی در ۳۸۱ برای پسرش روایت کرده است. صدوق کتابها و رسائل بسیار تأثیف کرده و شماره مؤلفات او را صد و نود و جای دیگر سیصد نوشته اند و آنچه تاکنون نام آنها به رسمیه است بترتیب حروف هجا بدین گونه است : ۱) کتاب الایانه ۲) ابطال الاختیار واثبات النص ۳) ابطال الغلو والتقصیر ۴) اثبات النص على الاشه ۵) اثبات النص على أمير المؤمنین على ۶) اثبات الوصیة لعلی ۷) اثبات خلافة علی ۸) احوال ابی طالب وعبد المطلب وعبد الله وآمنة بنت وهب ۹) اخبار ابی ذر وفضایله ۱۰) اخبار سلمان وژده وفضایله ۱۱) ادعیة الموقف ۱۲) کتاب الاستسقاء ۱۳) کتاب الاعتقادات ۱۴) کتاب الاعتكاف ۱۵) کتاب الاغسال ۱۶) اكمال الدين واتمام النصة في اثبات الغيبة وكشف الحيرة ۱۷) کتاب الامالی یسمی «المجالس» ۱۸) امتحان المجالس ۱۹) کتاب الاواخر ۲۰) کتاب الاوامر ۲۱) کتاب الاوایل ۲۲) اوصاف النبی ۲۳) کتاب التاریخ ۲۴) کتاب التجارات ۲۵) تفسیر القرآن که ناقم مانده ۲۶) تفسیر قصیدة في اهل البيت ۲۷) کتاب التقیة حد والنعل بالنعل ۲۸) کتاب التوحید ۲۹) کتاب التیمم ۳۰) نواب الاعمال ۳۱) جامع آداب المسافر للحج ۳۲) جامع اخبار عبد العظیم بن عبد الله الحسینی ۳۳) جامع الحج ۳۴) جامع الحجج الانبیاء ۳۵) جامع تفسیر المنزل في الحج ۳۶) جامع حجج الائمه ۳۷) جامع زیارت الرضا ۳۸) جامع علل الحج ۳۹) جامع فرض الحج والعمرة ۴۰) جامع فضل الكعبۃ والحرم ۴۱) جامع فقه الحج ۴۲) جامع نوادر الحج ۴۳) کتاب الجزیة ۴۴) کتاب الجمعة والجماعۃ ۴۵) کتاب الجمل ۴۶) جوابات مسائل الواردة عليه من واسط ۴۷) جوابات مسائل الواردة من قزوین ۴۸) جوابات مسائل وردت من البصرة ۴۹) جوابات مسائل وردت من کوفة ۵۰) جوابات مسائل وردت من مصر ۵۱) جواب مسألة نیسابور ۵۲) جواب مسألة وردت عليه من المدائن في الطلاق ۵۳) کتاب الحدود ۵۴) کتاب الحذاء والخف ۵۵) کتاب حدو النعل بالنعل ۵۶) کتاب حق الحداد ۵۷) حقوق الاخوان ۵۸) کتاب الحیض وال النفاس ۵۹) کتاب الخاتم ۶۰) کتاب الخصال ۶۱) کتاب الخطاب ۶۲) کتاب خلق الانسان ۶۳) کتاب الحمس ۶۴) کتاب الخواتیم ۶۵) دعایم الاسلام ۶۶) دلائل الائمه ومعجزاتهم ۶۷) کتاب الديات ۶۸) دین الامامية ۶۹) ذکر مجلس الذی جرى له بین یدی رکن الدولة ۷۰) ذکر مجلس اخری ۷۱) ذکر مجلس ثالث ۷۲) ذکر مجلس رابع ۷۳) ذکر مجلس خامس ۷۴) کتاب الرجال ۷۵) کتاب الرجعة ۷۶) رسالۃ الاولیة في الغیبة ۷۷) رسالۃ الثانية في الغیبة ۷۸) رسالۃ الثالثة في الغیبة ۷۹) رسالۃ إلى ابی محمد الفارسی في شهر رمضان ۸۰) رسالۃ إلى اهل الری والمقيمين بها ۸۱) رسالۃ في ارکان الاسلام ۸۲) رسالۃ في شهر رمضان ۸۳) کتاب الروضة في فضایل مولینا علی بن ابی طالب ۸۴) کتاب الزکوة ۸۵) کتاب الزهد ۸۶) زهد ابی ابراهیم ۸۷) زهد

ابي الحسن على بن محمد (٨٨) زهد ابى جعفر الثاني (٩٠) زهد ابى محمد الحسن بن على (٩١)
زهد الحسن (٩٢) زهد الحسين (٩٣) زهد الرضا (٩٤) زهد الصادق (٩٥) زهد النبي (٩٦) زهد أمير المؤمنين
زهد على بن الحسين (٩٨) زهد فاطمة (٩٩) زيارات قبور الائمة (١٠٠) سر المكتوم إلى الوقت المعلوم
كتاب السكنى والعمرى (١٠٢) كتاب السلطان (١٠٣) كتاب السنة (١٠٤) كتاب السؤال (١٠٥) كتاب
السهو (١٠٦) كتاب الشعر (١٠٧) كتاب الشورى (١٠٨) كتاب الصدقه والنجل والهبة (١٠٩) صفات الشيعة
كتاب الصلة سوى الخمس (١١١) كتاب الصوم (١١٢) كتاب الضيافة (١١٣) كتاب الطرايف (١١٤)
كتاب العتق والتدبیر والمکاتبة (١١٥) عقاب الاعمال (١١٦) كتاب العقاید (١١٧) علامات آخر الزمان (١١٨)
كتال العلل (١١٩) علل الحج (١٢٠) علل الشرایع والاحکام والاسباب (١٢١) علل الوضوء (١٢٢) كتاب
العوض عن الجالس (١٢٣) عيون اخبار الرضا (١٢٤) غریب حدیث النبي وأمیر المؤمنین (١٢٥) كتاب الغيبة
فرایض الصلة (١٢٧) كتاب الفرق (١٢٨) فضائل الفضائل (١٢٩) فضائل الشیعة (١٣٠) فضائل الصلة
فضائل العلویة (١٣٢) فضائل حعفر الطیار (١٣٣) فضائل رجب (١٣٤) فضائل شعبان (١٣٥) فضائل
شهر رمضان (١٣٦) فضل الحسن والحسين (١٣٧) فضل الصدقه (١٣٨) فضل العلم (١٣٩) فضل العلویة
فضل المساجد (١٤١) فضل المعروف (١٤٢) كتاب الفطرة (١٤٣) فقه الصلة (١٤٤) كتاب الفواید
كتاب القریان (١٤٦) كتاب القضاء والاحکام (١٤٧) كتاب في تحريم الفقاع (١٤٨) كتاب في زیارة
موسى و محمد (١٤٩) كتاب في زید بن علی (١٥٠) كتاب في عبد المطلب وعبد الله واپی طالب (١٥١) كتاب
فيه ذکر من لقیه من اصحاب الحدیث وعن کل واحد منهم حدیث (١٥٢) كتاب الباس (١٥٣) كتاب اللعan
كتاب اللقاء والسلام (١٥٥) كتاب المتعة (١٥٦) كتاب الجموع الرائق (١٥٧) كتاب المحافل (١٥٨) كتاب
المختار بن ابی عبیدة (١٥٩) مختصر تفسیر القرآن (١٦٠) مدینة العلم (١٦١) كتاب المدینة وزيارة قبر النبي
والائمه (١٦٢) كتاب المرشد (١٦٣) كتاب المسائل (١٦٤) مسائل الحج (١٦٥) مسائل الحدود (١٦٦) مسائل
الخمس (١٦٧) مسائل الديات (١٦٨) مسائل الرضاع (١٦٩) مسائل الزکوة (١٧٠) مسائل الصلة (١٧١)
مسائل الطلاق (١٧٢) مسائل العقيقة (١٧٣) مسائل المواريث (١٧٤) مسائل النکاح (١٧٥) مسائل الوصایا
مسائل الوضوء (١٧٧) مسائل الوقف (١٧٨) كتاب المصایح (١٧٩) كتاب المصادقة (١٨٠) مصادقة
الاخوان (١٨١) كتاب المصباح (١٨٢) مصباح المصلی (١٨٣) كتاب المصباح لکل واحد من الائمه (١٨٤)
معانی الاخبار (١٨٥) كتاب المعايش والمکاسب (١٨٦) كتاب المعراج (١٨٧) كتاب المعرفة بالرجال البرقی (١٨٨)
كتاب المعرفة في فضل النبي وأمیر المؤمنین والحسن والحسین (١٨٩) مقتل الحسین (١٩٠) كتاب المقنع في الفقه
كتاب الملاهی (١٩٢) مناظرة رکن الدولة مع محمد بن على بن الحسین بن بابویه القمی (١٩٣) كتاب
المناهی (١٩٤) من لا يحضره الفقيه (١٩٥) كتاب المواريث (١٩٦) كتاب الموعظ الرجال المختارین من اصحاب
النبي (١٩٧) الموعظ الحكم (١٩٨) مواقبت الصلة (١٩٩) مولد أمیر المؤمنین (٢٠٠) مولد فاطمة

(٢٠١) كتاب الملايين (٢٠٢) كتاب النساخ والمنسوخ (٢٠٣) كتاب النبوة (٢٠٤) كتاب النكاح (٢٠٥) نوادر الصلة (٢٠٦) نوادر الطب (٢٠٧) نوادر الفضائل (٢٠٨) نوادر النوادر (٢٠٩) نوادر الوضوء (٢١٠) كتاب الوصايا (٢١١) كتاب الوقف (٢١٢) كتاب المداية في الأصول والفقه (٢١٣) هداية الطالبين في الأصول والفروع. ازین ٢١٤ كتاب ورساله صدوق آنچه تاکنون چاپ شده بدین گونه است :

۱) كتاب الحصال در دو مجلد اصفهان (١٣٠٢) اكمال الدين واتمام النعمة في اثبات الغيبة وكشف الحيرة چاپ ا. مولر Moller E. خاورشناس آلمانی هاید لبرگ ١٩٠١ م. وچاپ طهران ١٣٠١ وچاپ دیگر (٣) كتاب التوحيد چاپ تبریز (٤) عيون اخبار الرضا چاپ طهران ١٢٧٥ وچاپ دیگر (٥) علل الشرایع طهران ١٢٨٩ چاپ دیگر با معانی الاخبار وكتاب الروضة في فضائل مولينا على بن ابي طالب چاپ طهران (٦) ثواب الاعمال وعقاب الاعمال تبریز (٧) جامع الاخبار در طهران مکرر چاپ شده (٨) من لا يحضره الفقيه چاپ لکھنو (١٣٠٧) در دو مجلد وچاپ طهران (٩) مجالس معروف بامالی چاپ طهران (١٣٠٠) وچاپ تبریز (١٠) گذشته ازین کتابها دو کتاب دیگر او کتاب المقنع وكتاب المداية در مجموعه ای بنام «جواجم الفقهیه» با (٩) رساله دیگر در طهران بسال (١٢٧٦) ق. ونیز کتاب الاعتقادات سوالات المأمون عن الرضا باه کتاب النافع يوم الحشر در طهران در (١٣٠٠) ق. چاپ شده است.

در انتساب كتاب «اكمال الدين واتمام النعمة في اثبات الغيبة وكشف الحيرة» باو برخى شک كرده اند (١) ونیز جزء اول نام این کتاب را بخطا «اكمال الدين» هم ضبط کرده اند اما پیداست که بقرينه «اتمام النعمة» که جزء دوم نام کتاب است بایست اكمال الدين باشد. درباره کتاب الروضة في الفضائل نیز تردید است که ازو باشد زیرا که مؤلفات دیگر وی شبیه نیست واسانید این کتاب هم اسانید کتابهای دیگر او نیست ونیز کتاب المجموع الرائق را ازو نمی دانند بلکه عقیده دارند از سید هبة الله بن ابی محمد موسوی است چنانکه مؤلف امل الآمل نیز تصویح کرده ونیز کتاب جامع الاخبار را برخی از شیخ مفید می دانند وچنانکه مجلسی گفته در آن کتاب پنج واسطه مؤلف از صدوق روایت کرده است واحتمال می رود از مؤلف کتاب مکارم الاخلاق باشد یا از علی بن سعد خیاط زیرا که منتجب الدين در فهرست کتابی بنام جامع الاخبار بنام او ضبط کرده واز برخی موارد آن کتاب برمی آید که مؤلف آن محمد بن محمد شعیری نام داشته واز برخی جاهای آن برمی آید که از شیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت کرده چنانکه مؤلف امل الآمل هم در شرح حال شمس الدين محمد بن محمد بن حیدر شعیری از فهرست شیخ منتجب الدين نقل کرده است که کتاب جامع الاخبار از وسعت ونیز در اسناد کتاب المداية في الأصول والفقه وكتاب مدينة العلوم باو شک کرده اند. در باره کتاب مصادقة الاخوان نیز اختلاف است زیرا چنان که گذشت کتابی بنام «كتاب الاخوان» جزو مؤلفات پدرش ذکر کرده اند ودر فهرست تأییفات وی یک جا کتابی بنام

(١) روضات الجنات ص ٥٥٨

«حقوق الاخوان» وجای دیگر کتابی بنام «كتاب المصادقة» وجای دیگر بنام «مصادقة الاخوان» ثبت شده. در اینکه بسیاری از فقهای شیعه مخصوصا در قرون ولیه کتابهایی بنام «كتاب الاباء» و «كتاب الامهات» و «كتاب الابناء» و «كتاب البنات» و «كتاب الاخوان» داشته اند تردیدی نیست و بهمین جهة ممکن بوده است که پدر و پسر هر دو درین زمینه تألیف کرده باشند. اما تا اندازه ای که آگاهان تحقیق کرده اند کتابی که اکنون بنام «مصادقة الاخوان» معروفست و معلوم نیست همان «كتاب المصادقة» و «حقوق الاخوان» است یا کتاب دیگری از سلسله روایت واسنادی که در آن هست بزمان پدر یعنی أبو الحسن علی مربوطست و نه بزمان أبو جعفر محمد و ممکنست که این همان کتاب الاخوان تألیف پدر باشد که بخطا نام آنرا مصادقة الاخوان گذاشته باشند. برخی از کتابهای معروف صدوق را بزبان فارسی هم ترجمه کرده اند از آن جمله ثواب الاعمال و کتاب التوحید و عيون اخبار الرضا که دو بار ترجمه شده است. چنانکه پیش ازین گذشت هم چنانکه در توثیق أبو عبد الله حسین برادر صدوق تردید کرده اند در توثیق وی نیز بهمان سبب یعنی بواسطه کثرت روایت او شک کرده اند اما عقیده دانشمندان معتبر طریقه شیعه بیشتر بدان میروند که وی حافظه عجیب داشته و بسیار کثیر الحفظ بوده و کثرت روایت و مؤلفات او چیزی از اعتبار روایتش نمی کاهد و بهمین جهت است که از زمانهای قدیم بزرگان شیعه او را «صدوق» لقب داده اند و این لقب در میان همه محدثین مخصوص باوست و چگونه ممکنست در توثیق چنین کسی شک کرد؟ بهترین دلیل بر اعتبار روایات او اینست که در برخی از کتابهای خود مخصوصا در امالي و در عيون اخبار الرضا نام راوی و محل روایت و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و این اندازه از دقت و اعتبار در معلومی از کتابهای معروف دیده می شود و بی شک مؤلفات صدوق در نخستین پایه اعتبار آنهاست.

۵) أبو عبد الله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه. وی پسرزاده عم أبو الحسن علی بن بابویه و در ضمن خواهر زاده او و برادر زاده همسر وی دختر محمد بن موسی بوده است. واز فقیهان دانشمند زمان خود بشمار می رفته واز خال خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه و بکر بن صالح و محمد بن سنان و جعفر بن بشیر و دیگران روایت کرده و جعفر بن علی بن احمد قمی و محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی و محمد بن اسماعیل و احمد بن محمد و محمد بن علی بن محبوب ازو روایت کرده اند^(۱).

۶) ثقة الدين حسن بن ابى عبد الله حسین. ثقة الدين حسن پسر أبو عبد الله حسین سابق الذكر ونیای همه افرادیست که ازین خاندان پس ازین نامشان در تاریخ آمده است و وی تاجایی که ما میدانیم پنج پسر داشته است : حسین ، محمد ، أبو المعالی سعد ، أبو المفاخر هبة الله ، عبد الله واو هم مانند مردان دیگر خاندان خود فقیه پرهیزگاری بوده است^(۲).

(۱) تنتیح المقال ج ۱ ص ۳۲۵.

(۲) تنتیح المقال ج ۱ ص ۲۷۴ ولسان المیزان تأليف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدر آباد کن ۱۳۳۰ ج ۲ ص ۲۷۹ که در آنچا نام وی بخطا حسین چاپ شده است.

٧) شمس الاسلام أبو محمد حسن بن حسين. وی از مردان نامی خاندان خود واز بزرگان دانشمندان زمان بوده و پسر حسین ثقة الدين حسن سابق الذکر بوده و بلقی که ماخود از نامش بوده است شهرت داشته که با اختلاف آنرا «حسکا» و «حسکه» ضبط کرده اند و احتمال میرود ضبط درست آن «حسنکا» باشد ووی ساکن ری بوده و مدقی در نجف زیسته است واز شاگر دان معروف أبو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی بوده است که در روز سه شنبه آخر رمضان ٤٦٣ در گذشته وازن قرار از رجال اواسط قرن پنجم بوده و نیاز شاگردان ابن السراج بوده و احجازه روایت همه مؤلفات ایشان را داشته است و در فقه کتابهای چند تصنیف کرده است از آن جمله : کتاب العبادات و کتاب الاعمال الصالحة و سیر الانبياء والائمه^(١).

٨) عبد الله بن حسن بن حسين. وی یکی از پنج پسر ثقة الدين حسن سابق الذکر و با شفس الاسلام سابق الذکر معاصر بوده ووی نیز از شاگردان أبو یعلی سلارین عبد العزیز دیلمی سابق الذکر بوده است^(٢).

٩) أبو المفاخر هبة الدين بن حسن. وی نیز از پسران ثقة الدين حسن سابق الذکر بوده واز فقیهان پرهیزگار زمان خود بشمار میرفته است^(٣).

١٠) أبو المعالی سعد بن ثقة الدين حسن. وی نیز از پسران ثقة الدين حسن سابق الذکر بوده واز فقیهان پرهیزگار و ثقة زمان خود بشمار می رفته است^(٤).

١١) نجم الدين أبو الحسن علی بن محمد. وی پسر محمد بن ثقة الدين حسن سابق الذکر بوده و محمد تا جایی که بما رسیده چهار پسر داشته است : سعد ، نجم الدين أبو الحسن علی ، أبو ابراهیم اسمعیل وابو طالب اسحق ودر باره این نجم الدين أبو الحسن تنها چیزی که می دانیم اینست که مردی دانشمند بوده واز مشاهیر این خاندان بشمار میرفته است^(٥).

١٢) أبو ابراهیم اسمعیل بن علی. وی نیز پسر محمد بن ثقة الدين حسن و برادر نجم الدين أبو الحسن سابق الذکر بوده و مانند برادرش اسحق که پس ازین ذکرخواهد آمد از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده و احجازه روایت مؤلفات وی را داشته است^(٦).

١٣) أبو طالب اسحق بن علی. اوهم پسر دیگر محمد بن ثقة الدين حسن و برادر نجم الدين أبو الحسن وابو إبراهیم اسمعیل بوده و مانند برادر خود اسمعیل از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده و احجازه روایت مؤلفاتش را داشته است^(٧).

١٤) بابویه بن سعد بن محمد. وی پسرزاده محمد بن ثقة الدين حسن سابق الذکر و برادر زاده نجم الدين أبو الحسن علی وابو إبراهیم اسمعیل وابو طالب اسحق بوده واز فقیهان

(١) تئییح المقال ج ١ ص ٢٧٣ و ج ٢ ص ٤٢ و ج ٣ قسمت دوم ص ٦٢ ..

(٢) تئییح المقال ج ٢ ص ٤٢.

(٣) تئییح المقال ج ٣ ص ٢٩٠.

(٤) تئییح المقال ج ٢ ص ١٢.

(٥) تئییح المقال ج ٢ ص ٣٠٣.

(٦) تئییح المقال ج ١ ص ١٤٢.

(٧) تئییح المقال ج ١ ص ١٢١

پرهیز گار زمان خود بشمار می رفته واز شاگردان شمس الاسلام أبو محمد حسن سابق الذکر بوده است وکتابی نیکو در اصول وفروع بنام صراط المستقیم داشته است وشیخ منتخب الدین این کتاب را برو حوانده است ووی از پدران خود پشت بپشت روایت میکرده است تا اینکه به أبو عبد الله حسین وابو جعفر محمد صدوق می رسیده است^(۱).

۱۵) منتخب الدین أبو الحسن علی. وی آخرین دانشمندی است که ازین خاندان معروفست وپسر موفق الدین أبو القاسم عبیدالله بن شمس الاسلام أبو محمد حسن بن ثقة الدین حسن بن أبو عبد الله حسین بن أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بوده است. در برخی از کتابها نام پدرش بخطا عبد الله ضبط شده^(۲) وچون در برخی از مآخذ نسب او را درست ننوشته اند بعضی از مؤلفین او را از خاندان دیگری پنداشته اند. وی یکی از مشاهیر دانشمندان شیعه در قرن ششم واز محدثین معتبر وثقة بشمار میرود واز پدران خود پشت بپشت روایت میکرده تا اینکه بصدوق می رسیده ونیز از پسر عمش بابویه بن سعد سابق الذکر روایت می کرده است ومحمد بن علی حمدانی قزوینی ازو روایت کرده است ووی را مؤلفات چندست از آن جمله «كتاب الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين» ودرین کتاب چهل حدیث را از چهل شیخ روایت کرده وهمین جهه نام آنرا الأربعين عن الأربعين گذاشته ونیز رساله ای در مواسعه بنام «العصرة» پرداخته که در آن بابن ادريس اعتراض کرده است ومعروف ترین کتاب او همان کتاب رجال بنام «فهرست» است که در آن احوال علمای شیعه را که معاصر شیخ طوسی مؤلف فهرست وپس ازو بوده اند تا زمان خود ضبط کرده است ویکی از معروف ترین کتابهای رجال بشمار میرود^(۳) وعلامه مجلسی در آغاز مجلد ۲۵ بحار الانوار آنرا گنجانیده ودر آن مجلد چاپ شده است. این کتاب را منتخب الدین بنام عز الدین أبو القاسم یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نوشت که نقیب قم وری وآبه بود وچون مؤید الدین القصاب وزیر ناصر خلیفه عباسی در ۵۹۱ بهمدان وری دست یافت وآن نواحی را گرفت وعلاء الدین تکش خوارزمشاه بدفع او آمد وابن القصاب پس از گرفتن خرقان ومزدغان وساوه وآوه بری آمد واین شهر را نهب وغارت کرد وهمدان بازگشت وپس از سه ماه درنگ در همدان در اوایل شعبان ۵۹۲ مرد خوارزمشاه دری او بهمدان رفت ودر نیمه شعبان ۵۹۲ سپاه وزیر خلیفه را شکست داد وقبر ابن القصاب را شکافت وسرش را از پیکر جدا کرد وبا خود بخوارم برد وشهرت داد که در جنگ کشته شده است وخراسان بازگشت وچون عز الدین یحیی نقیب ری وقم وآبه با ابن القصاب همداستان بود خوارزمشاه پیش از رفتن بهمدان یا در بازگشت از آن سفر در ری او را بخواری بسیار کشت وپسرش شرف الدین محمد ببغداد گریخت وبوسیله نصیر الدین ناصر بن مهدی که پیش از آن نیابت پدر را داشته است ودر همان واقعه ری ببغداد گریخته وپس از مردن ابن القصاب

(۱) تدقیق المقال ج ۱ ص ۱۶۰ ولسان المیزان ج ۲ ص ۲.

(۲) تدقیق المقال ج ۲ ص ۲۹۵.

(۳) تدقیق المقال ج ۲ ص ۲۹۷.

بوزارت ناصررسیده بود بدربار خلیفه عباسی راه یافت و منصب نقيب الطالبين رسید^(۱) درین صورت شیخ منتخب الدین کتاب فهرست را پیش از ۵۹۲ که سال کشته شدن عز الدین یحیی باشد تألیف کرده است. وی از شیخ طبرسی وابو الفتوح رازی روایت می کرده و پیش از هشتاد سال زیسته وامام رافعی شافعی دانشمند معروف قزوینی مؤلف کتاب التدوین فی تاریخ قزوین از شاگردان او بوده و در ۵۲۳ ازو اجازه گرفته و سپس در ۵۸۴ در ری اجازه روایت کتاب اربعین را ازو گرفته و گوید استادش منتخب الدین در ۵۰۴ ولادت یافته و بعد از ۵۸۵ درگذشته است. ظاهرا منتخب الدین تاریخ بزرگی تألیف کرده است که ناتمام مانده و در حال مسوده بوده و پاکنوس نشده و پس از مرگش از میان رفه است. مؤلف روضات الجنات گوید بیشتر قرائت او در اصفهان از بزرگان علمای آن زمان مانند محمد بن حامد بن ابی القاسم الطویل القصاب وابو محمد عبد الله بن علی بن عبد الله مقیری ظاهري وابو سعد محمد بن هیثم بن محمد وابو شکر محمد بن عبد الله مستوفی وابو الفتوح مبشر بن احمد بن محمود الصحاف وابو الحسن علی بن احمد بن محمد لبادوابی وابو بکر محمد بن احمد بن عمر باغبان وابو الحسين محمد بن رجاء بن ابراهیم بن عمر بن یونس اصفهانی و دیگران بوده است واز علمای شیعه کسانی که ازو روایت کرده اند سید أبو الحسين علی بن قاسم بن رضا علوی حسینی و سید مرتضی سعید شرف الدین أبو الفضل محمد بن علی بن محمد بن مظہر و سید أبو تراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی صاحب کتاب الملل والنحل (تبصرة العوام) و برادرش سید أبو حرب مجتبی بن داعی و سید أبو علی شرف بن عبد المطلب بن جعفر حسینی افطسی اصفهانی و شیخ أبو المکارم هبة الدین داود بن محمد اصفهانی بوده اند^(۲).

بدین گونه شیخ منتخب الدین از ۵۰۴ تا حدود ۵۸۵ زیسته و پیش از ۸۰ سال عمر کرده و ساکن ری بوده ولی سفرهای هم باصفهان کرده است. کتاب دیگری که از تأیفات او میتوان سراغ کرد تاریخ ری بوده که ابن حجر عسقلانی در میزان الاعتدال و پس از آن در لسان المیزان کرارا مطالی از آن نقل کرده واز آنحمله در لسان المیزان در ج ۵ در صحایف ۸۲ و ۱۰۳ و ۱۰۶ که ازین کتاب نقل کرده با آن اشاره کرده است منتهی در مورد اول بخطا «أبو الحسين بن بابویه فی تاریخ الری» و در موضع دوم «أبو الحسن بن بابویه فی تاریخ الری» و در موضع سوم «ابن بابویه فی تاریخ الری» ضبط شده و پیداست مراد از أبو الحسن بن بابویه اوست و بدین گونه تاریخ ری تأییف او تا زمان ابن حجر عسقلانی در دست بوده است.

(۱) عمدة الطالب في انساب آل ابی طالب تأییف جمال الدین احمد حسنه چاپ لکنھو ص ۲۴۴ و چاپ بمیثی ص ۲۲۷ و تجارب السلف تأییف هند و شاه چاپ طهران ص ۳۳۳ و کامل التواریخ ابن اثیر و قایع سال ۵۹۱.

(۲) روضات الجنات ص ۳۸۹ . ۳۹۰.

در پایان سخن لازم می آید از همت و دست گشادگی کسانی که درین تنگ بازار دانش و بی خریداری مردان راه خدای درین گونه کارهای نیک در می آیند و وسیله طبع و نشر کتابهای را که معرف خرد و دانش و حق پرستی و حق جوی نژاد ایرانی و نیاکان نامدار ماست فراهم میکنند سپاس بگزارم و از جمله همین کتاب است که بدین صورت زیبا پدید آمده است و بهمین جهه فرمان دانشمند پرهیزگار حقیقت پرست حضرت آقای میرزا سید محمد مشکوه ادام الله ایام افاضاته که از دیر باز بامنش لطفي خاص است و سالها ریزه خوار سماط دانش و فضیلت او بوده ام سبب شد که این سخنان را برین صحایف بکسانی که جویندگان این کالای شریفند عرضه دارم و از خداوند دانش و بینش خواستارم که از خزانه کرم و بخشایش خویش پاداش این را دمدادان را بدهد بنه و کرمه.

طهران تحریش ۷ تیر ماه ۱۳۲۵

سعید نفیسی

كتاب مصادقة الاخوان

للشيخ الافقه الاقدم ابى جعفر

محمد بن علی بن بابویه القمی الرازی

(بعد از : ۳۰۵ - ۳۸۱)

١ . باب اصناف الاخوان

١ . حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن بعض اصحابنا عن يونس بن عبد الرحمن عن ابى جعفر * «(الثانى)» * عليه السلام ، قال : قام إلى أمير المؤمنين عليه السلام رجل بالبصرة فقال : يا أمير المؤمنين أخبرنا ^(١) عن الاخوان؟ ، فقال : الاخوان صنفان . اخوان الثقة ، و اخوان المكاشرة . فأما اخوان الثقة فهم كالكف والجناح . والأهل . والمال ، وإذا كنت من أخيك على ثقة . فابذل له مالك و يذك ، و صاف من صافاه . و عاد من عاداه وأكتم سره واعنه واظهر منه الحسن ، واعلم ايها السائل انهم اقل من الكبريت الاحمر .
واما اخوان المكاشرة فانك تصيب منهم لذتك ^(٢) [و] لا تقطعن ذلك منهم ، ولا تطلبن ما وراء ذلك من ضميرهم ، وابذل ما ^(٣) بذلوا لك من طلاقة الوجه . وحلوة اللسان .

ب . باب حدود الاخوة

١ . عن ابى عبد الله عليه السلام ، . قال : الصدقة محدودة ، فمن لم يكن فيه تلك الحدود ^(٤) . فلا تنسبه إلى كمال * «(اولها)» * : ان يكون ^(٥) سريرته . وعلانيته واحدة والثانية ^(٦) ان يربك زينك زينة . وشينك شينه ^(٧) (ص ٣) * «(ولثالثة)» * : لا يغیره ^(٨) مال ولا ولد . * «(والرابعة)» * : ان لا يمسك ^(٩) شيئاً (اما) تصل إليه مقدراته .

(١) اخبرني نسخه .

(٢) لديك . آ . ج .

(٣) وان ب .

(٤) الوجود . ب .

(٥) تكون . ب . د .

(٦) الثاني . د .

(٧) زينة وشينك شينة . ب .

(٨) لا يغره . ب ، . ان لا يغیره . د .

(٩) لا يمنعك . ب . د .

بنام خداوند بخشنده مهربان

باب (۱) دراقسام برادران

۱ . أبو جعفر دوم ع فرمود : مردی در بصره نزد علی ع آمد و گفت أمير المؤمنين ما را از برادران آگهی ده ؟ فرمود : برادران دو دسته اند برادران مورد اعتماد و برادران گشاده روئی برادران معتمد بمنزله دست و بال و خانواده و مال اند پس چون در بارهء برادر خود پایه اعتماد رسیدی مال و تن خویش را در راه او نثار کن و با هر که با وی دوستی بی آلایش دارد دوست خالص باش ، و با دشتش دشمنی کن ، ورزش را پوشان ، ویاریش کن ، و نیکوئی او را آشکار ساز و بدان ای پرسنده که اینگونه برادران از گوگرد سرخ نایاب ترند. اما برادران گشاده روئی از آنان حظ خود را می بروی پس دوستی از آنها میر ، و بیش از این از ضمیر آنان مخواه واز گشاده روئی و شیرین زیان که با تو کردند از آنها دریغ نکن.

باب (۲) حدود برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : دوستی حدود ، دارد و بکسی که دارای آن حدود نباشد دوستی کامل نسبت ندهید نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد. دوم آنکه نیکی تو را نیکی خود و بدی تو را بدی خویش انگارد. سوم اینکه مال و فرزند او را تغییر ندهد. چهارم آنکه هر چه دستش میرسد از تو باز ندارد.

* والخامسة لا يسلمك عن (١) النكبات.

ج . باب الشفقة على الاخوان

١ . قال : أبو عبد الله عليه السلام ، ان الله في حلقة نية (٢) ، واحبها إليه اصلبها ، وارقها على اخوانه ، واصفاها من الذنوب .

د . باب اتخاذ الاخوان

١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآلـه : لا يدخل الجنة رجل ليس له فرط : قيل : يا رسول الله ولكلنا فرط؟ قال : نعم ، . ان من فرط الرجل اخاه في الله .

ه باب اجتماع الاخوان في محادثهم

١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : تخلسون . وتحذثرون؟ قال : قلت : نعم ، جعلت فداك ، [قال] قال : تلك المجالس احبها ، . فأحيوا امرنا يا فضيل ، فرحم الله من احيا امرنا يا فضيل ، من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله ذنبه . ولو كانت أكثر من زيد * «(البحر)» .

٢ . على بن ابراهيم عن ابيه . عن الحسن * «(بن)» على بن فضال * «(عن عبد الله بن مسakan)» * عن ميسير عن ابي جعفر «[الثاني]» عليهم السلام : قال * «(لـ)» * اتخلون . وتحذثرون وتقولون ما شئتم؟ فقلت أـي والله لنخلوا (٣) . ونتحدث . ونقول : ما شئنا ، فقال اما والله لو ددت اـن معكم في بعض تلك (ص ٤) المواطن ، اـما والله اـن لا حـب رـيحـكم وارواـحـكم ، وانـكم عـلـى دـيـن الله مـلـائـكـته ، فـاعـيـنـونـا بـورـعـ . واجـتـهـادـ .

(١) لا يمسك من . ب ، . ان لا يسلمك عن . د .

(٢) آية . د . ظ .

(٣) لنخلوا . ب . د .

پنجم آنکه در گرفتاریها تو را وانگذارد.

باب (۳) . مهریانی به برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : خداوند در دلخواهی آفریدگان خود جایدار و آندلی را دوست دارد که نیرومندتر باشد و با برادران مهریان تر واز گناهان پاکتر .

باب (۴) . برگزیدن برادران

پیغمبر ص فرمود : مردی را که پیشروی نباشد ، ببهشت خواهد رفت ، گفتند ای فرستاده خدا همه ما را پیشروان است؟ فرمود آری پیشروان مرد برادر دین اوست .

باب (۵) گرد آمدن و گفتگوی برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : آیا با هم می نشینند و گفتگو میدارید؟ گفتم آری فدای تو شوم من اینگونه مجالس را دوست میدارم پس ای فضیل امر مارا احیا کنید ، خداوند رحمت کند کسانی که امر ما را احیا میکنند . ای فضیل کسیکه از ما یاد کند یا نزد وی از ما یاد شود واز چشممش باندازه پر مگسی اشک بیرون آید ، خداوند گناهان او را اگر چه بیشتر از کف دریاها باشد میآمرزد ۲ . أبو جعفر دوم ع بیسر فرمود : آیا در حلولت می نشینم و گفتگو میکنیم ، وهر چه خواستیم میگوئی امام فرمود بخدا قسم دوست دارم در برخی از این انجمنها باشما باشم بخدا قسم من نیرو و حقگذار شما را دوست میدارم ، شما بر دین خداو دین فرشتگان خدا هستید پس بپارسائی و کوشش ما یاری کنید .

- ٣ . * [و] * عن ابى جعفر الثانى عليه السلام ، قال : رحم الله عبدا احيا ذكرنا ، قلت : ما احياء ذكركم؟ قال التلاقي . والتذاكر عند اهل الثبات.
- ٤ . «(على بن ابراهيم)» (١) عن النوفلي عن السكوني عن * ابى جعفر عن آبائه (٢) . * عليهم السلام ان عليا * «(عليه السلام)» كان [يقول :] * [ان] لقى الاخوان . مغمض جسيم.
- ٥ . عن فضيل بن يسار قال * «(قال :)» * (لى) أبو جعفر عليه السلام اتتجالسون؟ قلت : نعم ، قال واهما نتكلك المجالس.

٦ . عن خيشمه ، * «(قال)» * : دخلت على ابى عبد الله عليه السلام لا ودعاه ، وانا اريد الشخص ، فقال : ابلغ موالينا السلام ، * «(واوصهم بتقوى الله العظيم)» * ، واوصهم ان يعود غنيهم على فقيرهم ، * «(وقويهم على ضعفهم)» * وان يشهد حيهم حنارة ميتهم وان يتلاقوها في بيوتهم ، فان * «(في لقاء)» * بعضهم بعضا حية لأمرنا ، ثم قال : رحم الله عبدا (٣) احيا امرنا ، يا خيشمة ، انا * لا نغنى (٤) عنهم من الله شيئا الا بالعمل ، وان ولايتنا لا تدرك الا بالعمل ، * وان اشد (٥) الناس حسرة يوم القيمة رجل وصف عدلا ثم خالف إلى غيره.

- ٧ . عن السكوني عن [ابى] جعفر عن ابيه عن آبائه * «(عليهم السلام)» * عن النبي صلى الله عليه وآلہ ، قال (ص ٥) : ثلثه راحة المؤمن : التهجد آخر الليل ، ولقاء الاخوان ، والافطار من الصيام.
- ٨ . عن شعيب العقرقوفي . قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام ، يقول لاصحابه . وانا حاضر : اتقوا الله . وكونوا اخوانا بررة متحابين في الله ، متواصلين . متراحمين ، تزاوروا . وتلاقوها . وتذاكروا امرنا . واحيوه .

(١) على بن ابراهيم عن ابيه . د.

(٢) كذا في ب ود . وفي : نسخه . جعفر عن ابيه . آ . ج .

(٣) امرءا . د.

(٤) لا نغنى . ب.

(٥) فان اشقي . ب.

- ۳ . أبو جعفر دوم فرمود : خدا بیخشد بنده را که نام مارا زنده بدارد گفتم زنده داشتن نام شما بچیست فرمود دیدار ثابت قدمان و گفتگوی با آنان.
- ۴ . امیر المؤمنین ع فرمود : دیدار برادران اگر چه کم باشند غنیمتی است بزرک.
- ۵ . فضیل گفت که أبو جعفر ع من فرمود آیا با هم می نشینید گفتم آری فرمود افسوس از این گونه مجالس.

۶ . خیثمه گفت نزد ابی عبد الله ع رفتم ادر سفریکه در پیش داشتم با او وداع کنم ، فرمود از دوستان هر که را دیدی سلام برسان . وبدانها بسپر که از خداوند بزرگوار بترسند ، وتوانگران آنها از نیاز مندان شان ونیرومند آنها از ناتوانشان عیادت کنند وزنده آنها بر جنازه مرده شان حضور یابد ودر خانه های خویش از هم دیدار کنند ، زیرا در ملاقات انها احیاء امر ماست باز فرمود خدا بیخشد بنده آیی که امر ما را زنده میدارد این خیثمه بدلوستان ما برسان که ما آنان را از خدای هیچ گونه بی نیاز نمی سازیم مگر آنکه کار نیک کنند ودوستی ما جز پیارسائی بددست نیاید در روز قیامت حسرتمندترین مردم کسی استکه عدالت را بستاید سپس از آن روی برتابد وجز آن بگراید.

۷ . پیغمبر ص فرمود : سه چیز مؤمن را مایهء خوشی است : بیداری آخر شب ، ودیدار برادران ، وگشودن روزه .

۸ . شعیب عقرقوق گوید که من حاضر بودم وابو عبد الله ع بیاران خویش میفرمود از خدای بترسد ، وبرادران نکوکار ودوستدار در راه خدا ، ودلجوی ومهریان باشید بدیدن یکدیگر بروید وهمدگر را بینید ، وامر ما را بپا دارید واحیا کنید.

و. باب مواساة الاخوان بعضهم لبعض

- ١ . عن علی * بن عقبه ^(١) عن الوصاف عن ابی جعفر عليه السلام قال : . قال * «(إلى)» * يا ابا اسماعيل ، اريت فيما قبلكم إذا كان الرجل ليس له رداء . وعند بعض اخوانه فضل رداء يطرح عليه حتى يصيب رداء * «قال : قلت لا ، قال فإذا كان ليس عنده ازار يوصل إليه بعض)» * اخوانه بفضل ازار ^(٢) حتى يصيب ازارا؟ قلت لا ، فضرب بيده على فخذه * «(ثم)» * قال : ما هؤلاء ^(٣) باخوة.
- ٢ . عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام اختبر شيعتنا في خصلتين ، فإن كانتا فيهم ^(٤) ، والا فاعزب . ثم اعزب ، قلت ما هما؟ قال : الحافظة على الصلوات في مواقيتهن ، والمواساة للأخوان وان كان الشيء قليلا.
- ٣ . عن اسحق بن عمار ، قال : كنت عند ابى عبد الله عليه السلام فذكر مواساة الرجل لأخوانه ^(ص) . وما يجب لهم عليه ^(٥) ، فدخلني من ذلك امر عظيم عرف ذلك في وجهى ، فقال : اما ذلك . إذا قام القائم ، وجب عليهم ان يجهزوا اخوانهم . وان يقو * [و] * هم
- ٤ . وعنه . عن ابى عمیر . عن محمد بن ابى عمیر . عن خلاد السندي ^(٦) * «(رفعه)» * قال : ابطأ على رسول الله صلى الله عليه وآلہ رحل فقال : ما ابطأ بك؟ فقال العرى يا رسول الله ، فقال : اما كان لك حار له ثوبان ، [ف] يعيرك احدهما ، فقال بلى يا رسول الله ، فقال ما هذا لك باخ.
- ٥ وعنه عن ابى ابراهيم عن محمد بن ابى عمیر . عن الفضل ^(٧) بن بزيد ، قال . قال : أبو عبد الله عليه السلام : انظروا ما اصبت ^(٨) * «(فعد)» * به على اخوانك ، فإن الله يقول :

(١) بن ابراهيم . ب.

(٢) ازاره : . د . نسخه . . اخوانه . آ . ج.

(٣) هذه . ب.

(٤) فيكم . ب.

(٥) عليهم . آ . ج . د.

(٦) السندي . آ . ج . د.

(٧) المفضل . ب.

(٨) اجتمع . ب ،

• باب (٦) . مواتات برادران

- ١ . وصافی گوید که أبو جعفر ع بن فرمود : أَيُّ ابْنٌ اسْعَى لِأَنْ يَرَى مَرْدَهُ كَمَا أَكْفَرَ مَرْدَهُ بِرَدَّا مَيْبُود ، بعضی از برادران ردای اضافی خویش را بدو میداد تا بی ردا نماند؟ گفتم چنین کسی ندیده ام فرمود آگر آن مرد بی ازاری میبود میشد که یکی از برادران از ازار زیادی خویش را بدو دهد؟ تا ازاری بدست آرد؟ گفتم نه ، پس دست بران خویش زده فرمود اینان برادر نیستند.
- ٢ . أبو عبد الله ع بفضل فرمود : شیعیان ما را بدو خصلت بیازمای وهر که آندو را دارا باشد با وی آمیزش کن و اگر نه از وی بپرهیز ، سپس برسندند اندو خصلت چیستند؟ فرمود نماز بوقت گذاردن ومواسات با برادران اگر چه با چیز کمی باشد.
- ٣ . راوی گفت نزد ابی عبد الله ع بودم از مواتات مرد با برادران خویش وآنچه که باید در بارهء همدیگر بکنند یاد فرمود از این سخن باندازهء متأثر شدم که از قیافه من دریافت ، پس فرمود این روش در زمانی خواهد بود که قائم قیام کند آنگاه بر آنان واجب است که همدیگر را ساز وبرگ دهنند ونیرومند سازند.
- ٤ . راوی گوید مردی دیر نزد رسول خدا رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده ای؟ گفت ای رسول خدا برهنگی مرا باز داشت ، فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد ویکی را بتو عاریت دهد؟ گفت آری رسول خدا ، فرمود پس او ترا برادر نیست.
- ٥ . أبو عبد الله (ع) فرمود : ببین چه بدست آورده ای پس آنرا برادران خویش ده ، خداوند فرمود

قال أبو عبد الله عليه السلام * : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ثلثة لا تطيقها هذه الأمة : .
المواساة للاخ في ماله .. وانصاف الناس من نفسه .. وذكر الله [تعالى] على كل حال ، . وليس هو سبحانه الله
والحمد لله . ولا الله الا الله . والله اكبر ، . فقط ، ولكن إذا ورد * «(على)» * ما يحرم خاف الله .

٦. عنه . عن أبي عبد الله عليه السلام : قال : درهم اعطيه اخي المسلم * «احب إلى من ان اتصدق
بما فيه ، . وأكلة يأكلها اخي المسلم» * احب إلى من عتق رقبة .

٧. عن أبي جعفر (ص ٧) محمد بن علي عليه السلام : قال : اجتمعوا . وتذاكروا ، تحف بكم الملائكة
، رحم الله من احيا ^(١) امرنا .

ز . باب حقوق الاخوان بعضهم على بعض

١ . سعد بن عبد الله . عن محمد بن عيسى . عن عبيد بن زكريا المؤمن . عن داود بن حفص ، قال : كنا عند ابى عبد الله عليه السلام إذ «(١)» عي س فهينا (٢) ان نشمته (٣) . فقال : الاشتتم (٤)! ان من حق المؤمن على أخيه أربع خصال : إذا عطس ان يشمتة (٥) ، وإذا دعا ان يحييه (٦) ، وإذا مرض ان يعوده ، وإذا (٧) توفي [ان ي] * شيء حناته .

٢ . عن ابان بن تغلب ، قال ٦ كنت اطوف مع ابى عبد الله عليه السلام فعرض لي رجل من اصحابنا . قد سألي الذهاب معه في حاجة ، فأشار إلى ان ادع (٨) ابا عبد الله [ع] واذهب إليه ، فبيانا (٩) انا اطوف إذا اشار إلى ايضا ، فرآه أبو عبد الله

(۱) احیٰ۔ آ۔ ج۔

۲) فهمنا . آ . ج ۷ فهمنا . د .

(۴) سکته : ب.

سجدة (٩)

卷一 157

الطبقة العاملة

۱۰۷

• 4 •

بیانات

نکوئی بدیها را می برد.

رسول خدا فرمود ، سه چیز استکه این امت نتوانند آورد : ۱ . مواسات با برادر در مال خویش . ۲ . با مردم از جانب خود انصاف دادان ۳ . یاد کردن خدا در هر حال ، واین یادآوری خدا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا الله الا اكابر نیست بلکه اگر بچیزی برسند که حرام شده از خدا بترسند واز آن درگذرند . ۶ . أبو عبد الله (ع) فرمود : یکدرهم ببرادر مسلمان خود بیخشم بکثر میدانم که صد درهم صدقه دهم ویک لقمه که ببرادر مسلمانم بخورد خوشتر میدانم که صد درهم صدقه دهم ویک لقمه که ببرادر مسلمانم بخودر خوشتر میدانم تا بردهء را آزاد کنم . ۷ . أبو جعفر (ع) فرمود : گرد هم آئید واز یکدیگر یاد کنید . تا فرشتگان پیرامون شما را فرا گیرند خدا بیخشد کسی را که امر ما را احیا کند .

باب (۷) حقوق برادران در بارهء همدیگر

- ۱ . داود بن حفص گوید : نزد امام جعفر صادق (ع) بودم واو عطسه کرد حواشیم باو دعای رحمت بگوئیم پس فرمود چرا دعا نکردید از جمله حقوق مؤمن بر برادرش چهار خصلت استکه هر گاه عطسه کند بدو دعای رحمت گوید ، و اگر ویرا بخواند پذیردند و هر گاه بیمار گردد از وی دیدار کند و اگر بمیرد جنازهء او را مشایعت نماید .
- ۲ . ابان بن تغلب گفت با ابی عبد الله (ع) طواف میکردم مردی از یاران مادر رسید که از من خواسته بود با وی بی کاری رویم و می اشاره کرد که ابی عبد الله را بگذارم و با او بروم هنگامیکه بطواف میپرداختم باز هم اشارتی مبن کرد وابو عبد الله او را دید .

عليه السلام ، فقال أبا ياك يريد هذا؟ قلت : نعم ، قال : ومن هو؟ قلت رجل من اصحابنا ، قال : هو مثل ما أنت عليه؟ قلت نعم ، قال : فاذهب إليه . فاقطع الطواف ، قلت وان كان طواف الفريضة؟ قال : نعم * «قال» * فذهبت معه ، ثم دخلت عليه بعد ، فسألته قلت * [ف] * أخبرني عن ^(١) حق المؤمن ، على المؤمن قال : يا أبا دعه لا ^(٢) تريده ، قلت جعلت فداك فلم ازل ارد عليه قال * [يَا] * [ص ٨] * [أبا] * تقاسمه شطر مالك ، ثم نظر فرای ما دخلنى ، قال يا أبا اما تعلم ان الله قد ذكر المؤثرين على انفسهم ، قلت ^(٣) بلى ، [جعلت فداك] قال إذا * «انت» * قاسمه فلم [تأثيره بعد] تؤثره إذا أنت اعطيته من النصف الآخر.

٣ . [عن] ابن اعين ، قال : كتب * [بعض] * اصحابنا يسألون أبا عبد الله عليه السلام عن اشياء . وامرني ان أسأل «(هـ)» عن حق المسلم على أخيه ، فسألته . فلم يجني ، فلما جئت لأودعه . قلت سألكم فلم تجني ^(٤) ، قال : إن اخاف ان تکفرو * [اـن] * ان من اشد ما افترض * [الله] * على خلقه ثلث * [خصال] * انصاف المؤمن من نفسه حتى لا يرضى لأخيه من نفسه الا ما يرضى لنفسه . ومواساة الاخ في المال . وذكر الله على كل حال ليس سبحان الله . والحمد لله «ولا اله الا الله» ولكن عند ما حرم الله عليه فيدعه ^(٥) . ٤ . عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت «(لـه)» ما حق المسلم على ^(٦) المسلم؟ قال : له سبع حقوق واجبات ما منها حق الاهو ^(٧) واجب عليه حقا ، ان ضيع منها ^(٨) شيئا خرج من ولاء ^(٩) الله . وطاعته . ولم يكن الله فيه نصيب ، قلت له جعلت فداك وما هي؟ قال : يا معلى : إن عليك شقيق اخاف ان تضيع ولا تحفظ * . (هـ) * وتعلم ولا تعمل ، قلت * «(لـه)» * : لا قوة الا بالله . قال : ايسر * حق * منها * (ان) * تحب له ما تحب لنفسك ، وتكره * (لـه) * ما تكره

(١) من . ب.

(٢) ما . ب.

(٣) قال . ب.

(٤) يجني . آ . ج.

(٥) ويدعه . ب.

(٦) على على . ب.

(٧) هو حق . ب.

(٨) صنع بما . ب.

(٩) من آلة . آ . ج . من ولاية . د.

و فرمود ای ابان این مرد تو را می خواهد؟ گفتم آری فرمود کیست گفتم مردیست از یاران ما ، فرمود ایا او بر همان دینی است که تو داری گفتم آری فرمود طواف را قطع و با وی برو گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمود آری ابان گفت با آن مرد رفتم و دوباره نزد امام آدم و ازوی پرسیدم و گفتم از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد مرا آگاه کن فرمود ای ابان از این در گذر و نخواه و بر زیان میاور گفتم فدایت شوم و مکرر پرسیدم فرمود ای ابان باید نیمی از دارائی خویش را بدو دهی آنگاه امام حالی که مرا دست داد دریافت و فرمود مگر نمیدانی که خداوند از خود گذشتگان رایاد کرد گفتم آری فرمود تو اگر مال خویشتن با او قسمت کنی تازه از خود نگذشتی واو را بر خود ترجیح نهادی ، گاهی او را بر خود برتری میدهی و از خود میگذری که از نیمه دیگر هم بوی بخشی .

۳ . این اعین گفت که برخی از یاران ما نامه نوشتهند و از ابی عبد الله (ع) چیزهای پرسیدند و من دستور دادند که از وی در باره حقی که مسلمان بر برادر دارد بپرسم ، من از او پرسیدم پاسخی نداد . چون آدم که ویرا وداع کنم گفتم از شما پرسش کردم و پاسخی نشنیدم فرمود می ترسم کافر شوید همانا سخت ترین چیزی که خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده سه خصلت است : نخست اینکه از خود در باره دیگران انصاف دهد بحدیکه در حق برادر خود چیزی را نپسندد مگر آنچه برای خود می پسندد دیگر آنکه با برادر در مال برابری کند . سوم آنکه در هر حال خدا را بیاد آرد و این بگفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله نیست بلکه یاد خدا او را از ارتکاب حرام باز دارد .

۴ . از ابی عبد الله پرسیدند حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود هفت حق است که همه بر وی واجب و اگر چیزی از آنها را ضایع سازد از دوستی و طاعت خداوند بپرون رفته و حق خدا را نگذارده باشد . بامام گفتم فدایت گردم آنها چیستند فرمود ای معلی من با تو مهریانم می ترسم آنها را ضایع کنی و نگاه نداری و بدای و بکار نبندی بدو گفتم توانایی جز خدا نیست فرمود و آنچه را که برای خود نمی پسندی بر او هم نپسندی .

لنفسك . والحق الثاني : تجتنب سخطه ^(١) . وتتبع رضاه (ص ٩) وتطيع امره . والحق الثالث : ان تعينه بنفسك . ومالك ولسانك . ويدك . ورجلك . والحق الرابع [ان] تكون عينه ودليله . ومرآته . وميشه . والحق الخامس : لا تسبح . ويحيط ، ولا تروى . ويظمه . ولا تلبس . ويعرى ^(٢) والحق السادس : ان [لا] تكون لك امراة . وليس لأخيك امراة ، ويكون لك خادم . وليس لأخيك خادم ، [و] ان تبعث خادمك * «(ف)» * يغسل ثيابه . ويصنع طعامه . ويهد فراشه . والحق السابع : ان تبر قسمه . وتحب دعوته ، . وتعود مريضه وتشهد جنازته * [و] * إذا علمت ان له حاجة . فبادره إلى قضائها لا تلتجئه * [إلى] * ان يسألها ، ولكن بادرة . مبادرة فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتها . * «(ولايته بولايتك)» *

٥ . ابن ابي عمير . عن مرازم . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ما اقبح بالرجل ان يعرف اخوه حقه ولا يعرف حق أخيه .

ح . باب الا * «(خ)» * مراة أخيه

١ . «(عن)» حفص بن غياث النخعي . يرفعه إلى النبي صلى الله عليه . وآل ، قال : المؤمن مراة أخيه . يحيط ^(٣) عنه الاذى .

ط . باب اطعم الاخوان

١ . عن جعفر بن محمد . عن ابيه . عن آبائه . عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه . وآل : من اطعم مؤمنا من جوع ^(٤) ، اطعمه الله من ثمار الجنة (ص ١٠) ومن سقاهم من ظماء سقاهم الله . من الرحيم المختوم . ومن كساهم ثوبا لم يزل في ضمان الله مادام على ذلك المؤمن من ^(٥) ذلك الشوب * (هدبة أو) * سلك ، والله لقضاء ^(٦) حاجة .

(١) بسخطه . آ . ج .

(٢) وهو عار . ب .

(٣) أي يبعد الاذى ويزيله وينذهبه . وينحيه عنه .

(٤) من جوعه . ب .

(٥) المؤمن . د .

(٦) بقضاء . آ .

حق دوم اینکه از خشم وی بپرهیزی و خوشنودی او را بخواهی واژ وی فرمانبری. حق سوم اینکه با جان و مال وزبان و دست و پای خود بوی یاری کنی. حق چهارم اینکه دیده بان و راهنمای وائینه و جامهء او باشی. حق پنجم اینکه با گرسنه بودن او سیر نشوی و با تشنگی او سیراب نگردی و با برخene بودن او لباس نپوشی. حق ششم اینکه تا اوزن نگیرد تو زن نگیری. و آگر او را نوکری نباشد تو نوکری اختیار نکنی. باید نوکر خود را بفرستی تا جامهء او را بشوید و خوردنی او را ببزد و جامهء خواب او را بگسترد. حق هفتم اینکه بسوگند او وفا کنی و در خواست او را پذیری بیمار او را دیدار کنی و در جنازه او حضور یابی ، و آگر بدایی که او را نیازی هست برای انجام آن بشتایی واو را ناگزیر نسازی که آنرا از تو بخواهد . بلکه تو او را پیشی گیری هرگاه این را بکارستی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را بدوستی خود پیوند داده ای.

۵ . أبو عبد الله فرمود : برای مرد بسی رشت است که برادر او حق وی را بشناسد ولی او حق برادری را نشناسد.

باب (۸) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است

۱ . پیغمبر فرمود : مؤمن آئینه برادر خود بوده آزار از او دور می سازد.

باب (۹) اطعام برادران

۱ . پیغمبر خدا فرمود : هر که مؤمن گرسنه را سیر کند خداوند وی را از میوه های بھشت میخوراند ، و هر که او را از تشنگی سیرآب کند خداوند ویرا ازمی مشکبو بنوشاند و هر که او را جامه بپوشاند . تا ریشه و نخی از آن جامه بر تن آنمؤمن است در ضمانت خدا خواهد بود ، بخدا سوگند همانا برآوردن حاجت .

* [ا] * مؤمن افضل من صيام شهر . واعتكافه.

٢ . عن هشام بن الحكم . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال «(ان)» من احب الاعمال إلى الله عن وجل ^(١) . ادخال السرور على المؤمن * و * «(اشباع)» * جوعته وتنفيس كربته * «(ا)» * وقضاء دينه .
٣ . عن ابى جعفر * عليه السلام * (قال) * لاكلة اطعمها اخالي في الله * [عزوجل] * احب إلى من ان اشبع ^(٢) عشرة مساكين ، ولا ان اعطي اخالي في الله عزوجل عشرة دراهم احب إلى من * «(ان)» * اعطي مائة درهم للمساكين ^(٣) .

٤ . [و] عن ابى حمزة . قال : قال أبو جعفر عليه السلام ثلاثة من افضل الاعمال : شبعة جويعة المسلم ، وتنفيس كربته ، وتكسو عورته .

٥ . وعن ابى حمزة عن ابى جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله * صلى الله عليه وآلہ * من اطعم ثلاثة ^(٤) . نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلات جنан ^(٥) * [في] * ملكوت السماء [و] الفردوس ^(٦) وجنة عدن غرسها ربنا بيده .

٦ . عن ابى بصير قال ، وقال أبو عبد الله * عليه السلام * لان اطعم رجلا ^(٧) . من المسلمين احب إلى * (من) * ان اطعم افقا ^(٨) من الناس ، فقلت * «(و)» * ما الافق؟ قال مائة الف أو يزيدون .

٧ . (ص ١١) وعنه . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : ذكر اصحابنا [الاخوان] فقلت : ما اتغدى ^(٩) . ولا اتعشى ^(١٠) الا ومعي ^(١١) اثنان او ثلاثة . او اقل . او اكثر ، فقال : أبو عبد الله عليه السلام فضلهم عليك اعظم ^(١٢) * [من فضلك] * عليهم ، فقلت جعلت فداك ، كيف * و ^(١٣) انا اطعمهم طعامي . وانفق عليهم ^(١٤) مالى ، ويخدمهم خدمي واهلى؟

(١) عزوجل . آ . ج . د .

(٢) اطعم . د .

(٣) في المساكين . آ . ج . د .

(٤) ثلات . ب .

(٥) ثلاثة جنان . ب . ثلاثة جنات . د .

(٦) الفردوس الاعلى . د .

(٧) رجل . ب .

(٨) افاق . ب .

(٩) اتعدى . ب . د .

(١٠) اتعشى . آ .

(١١) معى منهم . د .

(١٢) افضل . ج .

(١٣) د :: .

(١٤) فيهم . ب .

مؤمن از یکماه روزه واعتكاف برتر است.

- ۲ . أبو عبد الله (ع) فرمود همانا شاد نمودن مؤمن وسیر کردن وی واندوه از وی بردن وادای دین اُو از محبوبترين کارها نزد خداوند بزرگ است ..
- ۳ . أبو جعفر ع فرمود : لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بيشتر دوست میدارم تا ده گدا را سير کنم ، وده درهم ببرادر دینی خود بدhem بيشتر دارم تا صد درهم بگدايان ببخشم.
- ۴ . نيز فرمود : سه چيز از بهترین کارهاست مسلمان گرسنه را سير نمودن وغم از وی زدودن واو را از برهنگي پوشاندن.
- ۵ . پیغمبر فرمود : هر که سه تن از مسلمانان را بخوراند خداوند از طعام سه بخشست بدو خوراند : ملکوت آسمان : وفردوس ، وباغ عدن که خداوند آنرا بدست قدرت خود کاشت ..
- ۶ . أبو عبد الله ع فرمود : يكتن مسلمانرا اطعام کنم بهتر میدانم که گروهی از مردم را بخورانم. گفتم گروه چیست؟ فرمود : صد هزار يا بيشتر.
- ۷ . راوي گفت : نزد ابي عبد الله ع يادي از ياران ما شد ، من گفتم ناهار نمی شکنم وشام نمی خورم مگر اينکه دو ياسه تن يا كمتر يا بيشتر از آنان با من باشند پس فرمود : برتری آنان بر تو بيشتر است از برتری تو بر آنها ، گفتم فلای تو شوم چرا! با اينکه من از خوردن خود با آنها ميخورانم واز مال خود با آنها می بخشم وعيال خويش را بخدمت آنها می گمارم ، فرمود آنان هنگامی که بر تو وارد شدند روزی فراوانی برای تو آوردند و بیرون گه رفته با آمرزش تو رفتهند.

قال : اَنْهُمْ إِذَا دَخَلُوكُمْ عَلَيْكُمْ * (دَخَلُوا عَلَيْكُمْ) * بَرَزَقَكُمْ كَثِيرٌ ، وَإِذَا خَرَجُوكُمْ * [بِ] * الْعِفْرَةُ لَكُمْ .

ى . باب تلقييم الاخوان

١ . عن داود الرقى عن رباب ^(١) امراته ، * (قال) «ت» * اتخذت خبيصا . فأدخلته على ابى عبد الله عليه السلام وهو يأكل ، فوضعت الخبيص بين يديه وكان ^(٢) . يلقن اصحابه * «(فسمعته يقول)» * من لقم * مومنا ^(٣) لقمة * «(حلوة)» * صرف ^(٤) الله «[عنه ^(٥)]» مراة يوم القيمة .

يا . باب منفعة الاخوان

١ . عن عبد الله بن ابراهيم الغفارى ^(٦) . عن جعفر بن ابراهيم . عن جعفر بن محمد عليه السلام ، قال : سمعته يقول : أكثروا من الاصدقاء في ^(٧) الدنيا ، * «(فأكتم)» * ينفعون في الدنيا . والآخرة ، اما الدنيا فحوائج يقومون بها ، واما الآخرة فأن اهل جهنم قالوا لما ^(٨) لنا من شافعين ، ولا صديق حميم .

يب . باب استفادة الاخوان

١ . [عن] احمد بن ادريس . عن احمد بن محمد عن بعض (ص ١٢) اصحابنا ^(٩) ، قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام استكثروا من الاخوان . فان لكل مؤمن دعوة مستحابة وقال)» * استكثروا من الاخوان فان لكل مؤمن شفاعة ، وقال أكثروا من مواحة المؤمنين فأن لهم ^(١٠) عند الله يدا يكافيهما بها يوم القيمة .
٢ . محمد بن يزيد قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : من استفاد اخاف الله فقد استفاد بيته في الجنة .

(١) رئاب . ظ . رباب . ب . عن رباب عن . د .

(٢) فـكان . آ . ج .

(٣) لقمة . ب .

(٤) صرفه . ج .

(٥) بما د .

(٦) الغفارى . ب .

(٧) من . آ . ج . د .

(٨) ما . ب .

(٩) اصحابه . آ . ج .

(١٠) له . ب .

باب (۱۰) خورانیدن برادران

راوی گفت حلائی از خرما و روغن با خود گرفتم و نزد ابی عبد الله ع بردم واو غدا میخورد آنرا در جلو وی گذاردم بیاران خویش میخورانید و شنیدم که میگفت هر که لقمه شیرینی بمؤمنی بخوراند خداوند تلخی روز قیامت را از وی دور سازد.

باب (۱۱) سودمندی برادران

۱ . جعفر بن محمد ع فرمود : در دنیا دوست بسیار گیرید چه آنها در دنیا و آخرت سودمندند : در دنیا بکارها میرسند و در آخرت دوزخیان میگویند مارا شفاعت کنندگان و دوست صمیمی نیست.

باب (۱۲) انتفاع برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : برادر فراوان گیرید زیرا هر مؤمنی را دعائی است مستجاب ، و «: برادر بسیار گیرید زیرا هر مؤمن را شفاعتی است »» : بسیار با مؤمنان پیمان برادری بندید زیرا آنان در پیش خدا حقی دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند. ۲ . امام رضا ع فرمود : هر که برادری دینی بدست آرد خانه ای در بخشش بچنگ آورده باشد.

يـعـ . بـابـ الـمـؤـمـنـ اـخـواـ (١) الـمـؤـمـنـ

- ١ . عن فضيل بن يسار * «قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : المسلم لا يظلمه ولا يخذله.
- ٢ . وعنه . عن ابى بصير)» * قال : سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكي شيئاً (٢) منه . وجد الم ذلك في ساير جسده وارواحهما من * روح واحدة (٣) ، وان روح المؤمن لا شد اتصالاً * «(روح الله)» من اتصال شعاع الشمس بها ، ودليله ، لا (٤) يحزنه . ولا يظلمه . ولا يغتابه (٥) ولا يعده عدة فيخلفه.

يد . بـابـ اـفـادـةـ الـاخـوانـ بـعـضـهـمـ بـعـضاـ

- ١ . عن ابى عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : المؤمنون (٦) خدم . بعضهم لبعض ، قلت : وكيف يكون خدماً (٧) بعضهم لبعض ، قال يفيد بعضهم بعضاً . * «(الحديث)» *

يه . بـابـ هـجـرـ الـاخـوانـ

- ١ . عن داود بن كثير ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : (ص ١٣) قال ابى قال : رسول الله صلى الله عليه وآله ايما مسلمين (٨) تهاجر افمكشا ثلثا لا يصطلحان (٩) الا كانوا خارجين من الاسلام ، ولم يكن بينهما ولادة فايهم سبق (١٠) إلى كلام أخيه كان السابق إلى الجنة يوم الحساب .

يو . بـابـ اـسـتـيـحـاشـ الـاخـوانـ بـعـضـهـمـ مـنـ بـعـضـ (١١)

- ١ . عن يونس بن عبد الرحمن . عن كلوب بن معويه ، قال : سمعته يقول : ما ينبغي للمؤمن ان يستوحش إلى أخيه فمن دونه ، المؤمن عزيز في دينه .

(١) اخ . ب . د .

(٢) اشتلي شتى . ب .

(٣) نور واحد . ب . د .

(٤) لم . ب .

(٥) لا يغتبه . آ . ج .

(٦) المؤمن . ب .

(٧) خدم آ . ج . د .

(٨) مسلم . ب .

(٩) لا يصلحين . ب .

(١٠) اسبق . آ . ج . د .

(١١) بعض . آ . ج . د .

باب (۱۳) مؤمن برادر مؤمن است

- ۱ . أبو عبد الله ع فرمود : مسلمان مسلمارا برادر است وستم بر وی نمیکند واز وی فروگذار نکند.
- ۲ . نیز فرمود مؤمن برادر مؤمن است چون یک تن که اگر یکی از اندام آن بدرد آید دیگر اعضا نیز رنج می بینند جانهای مؤمنان از یک روح است وجان مؤمن با روح خدا پیوسته تر است از شعاع آفتاب با خود آن. مؤمن راهنمای مؤمن است وبا او خیانت نمیکند وستم بر او روا نمیدارد از وی غیبت نمیکند وبا وی خلاف وعده نمیکند.

باب (۱۴) سود رساندن برادران یکدیگر

- ۱ . أبو عبد الله (ع) فرمود : مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند گفتم چگونه یکدیگر را خدمت میکنند فرمود یکدیگر را سود میرسانند.

باب (۱۵) دوری کردن برادران از یکدیگر

- ۱ . پیغمبر خدا فرمود : دو تن مسلمانیکه از یکدیگر دوری گرینند وسه روز بگذرد ، آشتی نکنند مگر آنکه از مسلمانی بیرون رفته باشد و میان آنها دوستی نباشد ، پس هر یک که در سخن گفتن با برادر خویش پیشی گیرد در روز شمار هم پیشتر ببهشت خواهد رفت.

باب (۱۶) هراس برادران از یکدیگر

- ۱ . معصوم فرمود : سزاوار نیست که مؤمن از برادر خویش بهراسد (؟) مؤمن در دین خود عزیز است

بِرْ * بَابِ مُحْيَةِ الْأَخْوَانِ (١)

- ١ . عن ابى عبد الله عليه السم قال : قد يكون حب فى الله ورسوله ، وحب * [في] * الدنيا ، فما كان فى الله . ورسوله فثوابه على الله وما (٢) * «(كان)» * في الدنيا فليس بشئ .
- ٢ . وقال أبو جعفر عليه السلام : لو ان رجلا احب رجلا في الله لاثابه الله على حبه ، وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ، ولو ان (٣) رجلا بغض رجلا لله لاثابه على بغضه اياه . وان كان المبغض (٤) في علم الله من اهل الجنة .
- ٣ . [و] عن ابى جعفر عليه السلام ، قال : إذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر إلى قلبك ، فإن كان يحب اهل طاعة الله . ويبغض اهل معصيته . ففيك خير ، والله يحبتك ، وان كان يبغض اهل طاعة الله (٥) ويحب اهل معصيته فليس فيك خير (٦) والله يبغضك ، والمرء مع من احب .
- ٤ . عن عبد الله (ص ١٤) * [بن] «(ال)» * قسم الجعفري قال : سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : حب الابرار للابرار ثواب للابرار «(وحب الابرار (٧) للابرار فضيلة للابرار)» وحب الفجار للابرار زين (٨) للابرار ، وبغض الابرار للفجار (٩) * «(خزي للفجار)» * .
- ٥ . عن حمران بن اعين . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : له : يا حمران * ان الله (١٠) عمودا من زبر جدا علاوه معقود بالعرش . واسفله في تخوم الارضين السابعة ، عليه سبعون الف قصر على كل قصر * «(سبعون)» * الف مقصورة * «(في (١١) كل مقصورة)» * سبعون الف حورا * «[ء]» * قد اعد الله * «[ذلك]» * للمتحابين في الله والمبغضين في الله .

(١) تحية الاخوان . ب.

(٢) فما . ب.

(٣) كان . ب . د.

(٤) البغض . آ . ج.

(٥) طاعته . ب.

(٦) خيرا . آ . ج.

(٧) كذا ولعل الصواب : بغض الفجار ، كما في . بعض المراجع .

(٨) فضيلة . د.

(٩) الفجار . آ.

(١٠) الله خلق . ب.

(١١) على . د.

باب (۱۷) دوستی برادران

- ۱ . أبو عبد الله فرمود : گاهی دوستی برای خدا و پیغمبر است و گاهی برای دنیا دوستی که در راه خدا و پیغمبر باشد پاداش آن با خداست و اگر برای دنیا باشد چیزی نیست.
- ۲ . أبو جعفر فرمود : هرگاه مرد برای خدا کسی را دوست بدارد خداوند باین دوستی او پاداش میدهد اگرچه آن دوست در علم خدا از دوزخیان باشد و هرگاه برای خدا او را دشمن بدارد خداوند بهمین دشمنی او پاداش میدهد اگر چه آن دشمن پیش خدا از بحشتیان باشد.
- ۳ . نیز فرمود : هر گاه میخواهی بدانی که در تو خیری هست بدل خویش بنگر اگر فرمانبران خدا را دوست و نافرمانان خدا را دشمن می دارد پس در تو خیری هست و خدا هم تو را دوست میدارد و اگر پیروان خدا را دشمن است و نافرمانان را دوست پس در تو خیری نیست و خدا با تو دشمن است و مرد با آنکسی استکه دوست میدارد.
- ۴ . أبو عبد الله (ع) فرمود : دوست داشتن نیکان را برای نیکان ثواب است و دشمن داشتن بدان نیکان را فضیلت نیکان است دوست داشتن بدان نیکانرا زینت نیکان است و دشمن داشتن نیکان بدانرا خواری بدانست.
- ۵ . أبو عبد الله بحمران فرمود : آی حمران : خدایرا ستونی است از زبرجد که بالای آن بعرش بسته پائین آن در زیر زمین های هفتگانه می باشد و بر آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه قرار دارد و در هر خانه هفتاد هزار حوری می باشد که آنها را خداوند برای کسانیکه دوستی و دشمنی آنها در راه او است آماده ساخته است.

يَحْ . بَابُ ثَوَابِ التَّبَسْمِ فِي وِجْهِ الْأَخْوَانِ

- ١ . * «(قال)» * قال أبو الحسن الرضا عليه السلام : من خرج في حاجة . ومسح وجهه بماء الورد لم يرهق وجهه قدر . ولا ذلة . ومن شرب من سؤر أخيه المؤمن يريد بذلك التواضع ادخله الله الجنة البة ، ومن تبسم في وجه أخيه المؤمن كتب الله له حسنة ، ومن كتب الله له حسنة لم يعذبه .
- ٢ . عن جابر بن زيد . عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : تبسم * «(الا)» * رجل في وجه أخيه حسنة ، وصرفه ^(١) القذا ^(٢) عنه حسنة ، وما عبد الله بشئ احب إليه من ادخال السرور على المؤمن .
- ٣ . عن أبي عبد الله عليه السلام * قال * . من اخذ عن ^(٣) وجه أخيه (ص ١٥) المؤمن قذاة كتب * الله ^(٤) له عشر حسناً ، ومن تبسم في وجه أخيه كانت له حسنة .

يَطْ . بَابُ «ثَوَابِ» فِضْلِ حَوَائِجِ الْأَخْوَانِ

- ١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : من ذهب مع أخيه في حاجة قضاهما اولم يقضها ، كان كمن عبد الله .
- ٢ . عن المفضل . عن أبي عبد الله عليه السلام : قال قال لي يا مفضل : اسمع ما اقول لك ، واعلم انه الحق واتبعه ^(٥) . واحبر به عليه اخوانك ، قلت : وما عليه اخواني؟ قال : الراغبون فيقضاء حوائج اخوانهم ، * قال ٤ : «(ثم قال)» ومن قضى لأخيه المؤمن حاجة ، قضى الله له يوم القيمة مائة الف حاجة ، من ذلك اوله الجنة له ^(٦) ، ومن ذلك ان يدخل له قرابته . ومعارفه . واحوانه الجنة . بعد ان لا يكونوا ناصبا ^(٧) ، فكان مفضل إذا سأله ^(٨) . الحاجة اخا من اخوانه ، فقال ^(٩) له اما تشتهي ان تكون من عليه الاخوان .

(١) صرفه . آ . ج .

(٢) الغذاء . ج .

(٣) احد في . آ . ج . اخذ في . د .

(٤) د : ..

(٥) تبغيه . آ . ج . تعنيه . د .

(٦) من اول ذلك الجنة . ب .

(٧) لا يكون ناصبا . آ . ج . د .

(٨) سهل . ب . د .

(٩) قال . د .

باب (۱۸) ثواب خوشروئی با برادران

۱. امام رضا (ع) فرمود : هر کس پی کاری برود و روی خویش را گلاب زند غبار خواری بر چهره وی ننشیند ، و هر که از نیم خورده برادر مؤمن بخورد واز آن فروتنی خواهد خداوند ویرا بهشت خواهد برد ، و هر که بروی برادر مؤمن خویش لب خند زند خداوند برای وی پاداشی بنویسد و هر که خداوند برایش حسن نوشت عذابش خواهد کرد.

۲. أبو جعفر ع فرمود : تبسم بر روی مؤمن نیکی است ، و گرد از وی دور ساختن خوبی است وهیچ عبادتی از دلخوش کردن مؤمن نزد خدا بکتر نیست.

۳. أبو عبد الله ع فرمود : هر که از چهره برادر مؤمن گردی گیرد خداوند بزرگوار برای وی ده پاداش بنویسد و هر که بروی مؤمن لب خند مزدی خواهد داشت.

باب (۱۹) . ثواب رسیدگی بکارهای برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود : هر که با برادر خویش پی کاری رود خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنانستکه خدایرا پرستیده باشد.

۲. أبو عبد الله ع فرمود : أی مفضل ، آنچه گویم بشنو و بدان که راست است و آنرا بکاریند و ببرادران ارجمند بگو ، گفتم برادران ارجمند کیانند؟ فرمود : آنانکه رسیدگی بکارهای برادران را خواهانند. سپس فرمود : هر کس یک حاجت برادر مؤمن خویش را برآورد خداوند در روز قیامت صد حاجت ازوی برآورده ساز که نخستین آنها بجهشت است ، دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را بجهشت ببرد ولی باین شرط که ناصیبی نباشد. از آن پس مفضل از هر برادری از برادران خویش که کاری میخواست بدو میگفت مگر نمی خواهی از برادران ارجمند بشمار آیی؟

٣ . عن ابى عبد الله عليه السلام قال : قضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخیر من حملان ^(١)
الف فرس في سبيل الله.

٤ . عن ابى حمزة الشمالي . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : من قضى لمسلم حاجة كتب * «(الله)»
* له عشر حسنات . ومحى عنه عشر سيئات ، ورفع له عشر درجات (ص ١٦) واظلله الله في ظل * «(يوم)»
لاظل الا ظله.

٥ . عن جعفر بن محمد * عليه السلام ^(٢) . عن ابيه عليهم السلام ، قال : رسول الله صلى الله
عليه وآلـه [قال الله تعالى] : المؤمنون اخوة ، يقضى بعضهم حوائج بعض ، [و] اقضي ^(٣) حوائجهم يوم القيمة.

٦ . عن ابى عبد الله عليه السلام . قال : يؤتى بعد يوم القيمة ليست له حسنة ، فيقال له : اذكر تذكر
هل لك من حسنة؟ قال : فيذكر فيقول يا رب مالى من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مربى فطلب ماء يتوضأ
^(٤) . به ليصلى فاعطيه ^(٥) ، قال فيدعى بذلك العبد المؤمن فيذكر ذلك فيقول : نعم يا رب مررت به فطلبت
منه ^(٦) فاعطاني . فتوضأت ^(٧) . فصليت لك فيقول الرب تبارك . وتعالى : قد غفرت لك ، ادخلوا عبد *
«(ى)» * الجنة.

٧ . عن ابى جعفر عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله * «عليه وآلـه» * ان الله عباد * []
يحكمهم في جنته قيل يا رسول الله ومن هؤلاء الذين يحكمهم الله في جنته ^(٨)؟ قال : من قضى لمؤمن حاجة
بينه [وبينه] .

ك . باب النهي عن سؤال الاخوان الحوائج

١ . عن يونس رفعه ، قال ، قال : أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * لا تسأّلوا اخوانكم الحوائج
فيمنعوكم فتغضبون . وتکفرون.

(١) حملان : المtanع واسباب السفر
(جمع البحرين).

(٢) د : ..

(٣) اقض . ب.

(٤) يتوضى . آ . ج . د.

(٥) آ . ج بعلاوه : قال فاعطيه.

(٦) منه ماء . ظ . حاشية : آ . ج .

(٧) توضيت . ب.

(٨) الجنة . ب . د.

۳ . أبو عبد الله ع فرمود : انجام کار مؤمن از آزاد کردن هزار برد و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا
بکتر است.

۴ . نیز فرمود : هر کس حاجت مسلمان بر آورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی
محو کند و ده درجه ویرا بلند کند و در روزی که سایه جز سایه خداوند نیست ویرا در زیر سایه خود پناه دهد.
۵ . پیغمبر خدا فرمود : که خداوند گفته مؤمنان برادر یکدیگرند و بکار همدیگر میرسند و روز قیامت من
نیازمندی آنان را برآورده خواهم ساخت.

۶ . أبو عبد الله ع فرمود : روز قیامت بنده ای را که هیچ نیکی نکرده میآورند و بدلو میگویند بیندیش
شاید مگر نیکی کرده باشی بیاد میآورد و میگوید پروردگارا کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بنده
مؤمن تو مرا دید و آبی از من خواست تا وضو سازد و نماز گذارد و من آب باو دادم آنگاه همان بنده مؤمن را
میآورند و می پرسند او هم بیاد میآورد و میگوید آری پروردگارا او را دیدم و آب خواستم و مبن داد و با آن وضو
ساختم و برای تو نماز گذاردم خداوند بزرگوار میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا ببهشت بربد.

۷ . پیغمبر ص فرمود : خداوند بندگانی دارد در بهشت که ایشانرا حکم قرار میدهد ، پرسیدند آنها
کیانند؟ فرمود : کسیکه حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد.

باب (۲۰) . نهی درخواست کاری از برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : از برادران خویش حاجت مخواهید که مبادا نپذیرند و شما خشم گیرید و کافر
شوید.

كما . باب زيارة الاخوان

- ١ . عن بكر بن محمد الاذدي (ص ١٧) قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ما زار مسلم ^(١) اخاه في الله عزوجل الا ناداه * «(الله)» * عزوجل : ايها الزائر طبت ، وطابت لك الجنة.
- ٢ . عن ابى عبد الله عليه السلام قال : ثلاثة من خالصه الله عزوجل يوم القيمة رحل زار اخاه في الله عزوجل فهو زوار الله ^(٢) * «(عزوجل)» * على الله ان يكرم زواره ^(٣) ، ويعطيه ما سأله ، ورجل دخل المسجد فصلى ثم عقب فيه انتظارا ^(٤) للصلة الاخرى فهو ضيف الله عزوجل . وحق على الله ان يكرم ضيفه ، وال الحاج والمعتمر . فهما وفد الله عزوجل . وحق على الله * «(جل ذكره)» * ان يكرم وفده.
- ٣ . عن ابى عبد الله عليه السلام قال * «(ل)» * التواصل بين الاخوان * [في الحضر] * التزاور ، والتواصل بينهم في السفر التكاثب.
- ٤ . «(عن ابى حمزة الشعائري عن ابى عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه الله لاغير التماس موعد الله . وتتجز ما عند الله وكل الله به سبعين الف ملك ينادونه ألا طبت وطابت لك الجنة)» *
- ٥ . عن ابى حمزة الشعائري . عن ابى عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه الله بظاهر ^(٥) المصر نادى مناد ^(٦) من السماء الا ان فلان ^(٧) بن فلان من زوار الله . قال سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : ما زار المسلم اخاه المسلم في الله الا ناداه الله عزوجل ايها (ص ١٨) الزائر طبت وطابت لك الجنة.
- ٦ . عن معاوية بن ^(٨) عمارة ، قال ، أبو ^(٩) عبد الله عليه السلام زراهك في الله ، فانما منزلة ^(١٠) اخيك منزلة يديك تدور هذه عن ^(١١) هذه * «(وهذه عن هذه)» *

(١) منكم . ب.

(٢) كذا في الاصل زور الله . حاشية . آ . ج.

(٣) زوره . آ . ج.

(٤) عقب فيه انتضار الله . ب.

(٥) بظاهر ب.

(٦) منادا . ب.

(٧) فلانا . ب.

(٨) بن ابى . ب.

(٩) ابى . ب.

(١٠) بمنزلة . آ . ج.

(١١) من ب.

باب (۲۱) دیدار برادران

- ۱ . أبو عبد الله ع فرمود : هیچ مسلمان بدبیدار برادر خویش نمیرود مگر اینکه خداوند او را مخواند که ائی دیدار کننده خوش باش و چشت تو را گوارا باد.
- ۲ . أبو عبد الله ع فرمود : سه کس در روز قیامت از خاصان خدا بشمار آیند : مردیکه برادر دینی خویش را دیدار کند که از زیارت کنندگان خدا است و اکرام آنان بر او واجب میباشد و هر چه بخواهد خداوند میدهد و مردیکه مسجد در آید و در آن نماز کند و بانتظار نماز دیگر تعقیب بخواند که او میهمان خدا است و خدارا سزد که میهمان خویش را گرامی بدارد و کسانیکه حج یا عمره گذارند چه آنان وارد بر خدا یندو شایسته است که خداوند ایشان را آکرام نماید.
- ۳ . أبو عبد الله ع فرمود : ارتباط برادران با همیگر در حضر بدیدار است و در سفر به نامه نگاری
- ۴ . أبو عبد الله ع فرمود : هر که تنها برای خدا وبامید و عده و بانتظار رسیدن بمعتمهای او برادر دینی خویش را دیدار کند خداوند هفتاد هزار فرشته بر او میگمارد که ویرا بخوانند خوش باش و چشت تو را گوارا باد.
- ۵ . أبو عبد الله ع فرمود : هر کس ببیرون شهر بود تا برادر خویش را ببیند منادی از آسمان ندا میدهد فلان پسر فلان از زیارت کنندگان خدا است. أبو عبد الله ع فرمود : هیچ مسلمان بدبیدار برادر دینی خود در راه خدا نمیرود مگر آنکه خداوند بدو میگوید ای زیارت کننده خوش باش و چشت تو را گوارا باد
- ۶ . أبو عبد الله ع فرمود : برادر دینی خود را دیدار کن زیرا وی چون دست تو است و دستها هر یک نگهدار دیگری می باشند.

٧ . عن ابى عبد الله عليه السلام ، * قال * من زار اخاه فى الله جاء يوم القيمة يخطر بين قباطى من نور لا يمر بشئ الا اضاء له حتى يقف بين يدى الله [تع] فيقول له * «(عزوجل)» * مرحبا ، فإذا قال له اجزل له ^(١) العطية .

٨ . عن ابى جعفر . عن ابيه عليهما السلام ، قال قال : رسول الله صلى الله عليه وآلہ سرسنین ^(٢) بر والديك ، سر سنة صل رحmk ، سر ميلا عد ^(٣) مريضا سر ميلين شيع جنازة سر ثلاثة ^(٤) اميال اجب دعوة سراريعة اميال زر اخافى الله ، سر خمسة اميال انصر ^(٥) مظلوما ، سرستة اميال اغث ملهوفا ، وعليك بالاستغفار .

كب باب العناية بالاخوان

١ . عن ابى عمران الحلبي قال : قال : أبو عبد الله عليه السلام ، احق من ذكر * [ت] * من اخوانك من لا ينساك ، واحق من عننت به . من نفعه لك وضرره ^(٦) على عدوك ، واحق من صبرت ^(٧) عليه . من لابد لك منه .

كج . باب مصافحة الاخوان

١ . عن اسحق بن عمار عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : [الله عزوجل لا يقدر احدا ^(٨) قدره . وكذلك لا يقدر قدر نبيه ، وكذلك لا يقدر قدر المؤمن [انه] ليلقى اخاه فيصافحه ^(٩) (ص ١٩) فينظر الله * «(عزوجل)» * اليهما والذنوب تحاط ^(١٠) عن وجوههما حتى يفترقا كما تحيط ^(١١) الريح الشديدة ^(١٢) الورق عن الشجر .

٢ . عن جابر قال ، قال رسول الله صلى الله عليه وآلہ اذالقى ^(١٣) احدکم اخاه فليصافحه و * «(ل)» * يسلم عليه ، فإن ^(١٤) الله اكرم بذلك الملائكة فاصنعوا بصنع الملائكة .

(١) اجزك الله . آ . ج . اجزل الله . د .

(٢) سنينا . آ . ج .

(٣) اعد . آ . ج . د .

(٤) ثلاث . ب .

(٥) انصره . آ . ج .

(٦) ضروره . ب .

(٧) صبرت . ب .

(٨) كذا والظ : احد .

(٩) في صاحفه ب .

(١٠) تحات . ب .

(١١) السيدة . ب .

(١٢) من . د .

(١٣) لقا . ب .

(١٤) وان . ب . د .

أبو عبد الله ع فرمود : کسیکه در راه خدا بدیدار برادر دینی خویش برود روز قیامت شادمان واعجاب زده ولباسی از نور مانند پوشاك کتایی مصری در بر کرده میآید ، وهر جائیکه بگذرد تابشی پیرامون او را روشن می سازد تا اینکه در پیشگاه خداوند می ایستد و خداوند بدو میگوید زه زه ودر این هنگام عطایای فراوانی از طرف خدا بدو میرسد.

۸ . پیغمبر فرمود : سالها راه را بپیما و بپدر و مادر نکوئی کن و راه یکسال را برو و خویشاوندان را دل بدست آر و برای عیادت بیمار آگر یک میل راه هم بود برو و دو میل راه را بسپر واز تشییع جنازه بازمان و برای احابت دعوت از پیمودن سه میل مسافت دریغ مکن و در دیدار برادر برادر دینی چهار میل راه را مانع مدان . برای دادرسی ستمدید گان پنج میل هم شد بپیما و شش میل راه برو و غمدید را یاری کن و تو را باید که آمرزش بخواهی .

باب (۲۲) توجه ببرادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : برادریکه تورا از یاد نمیرد بیشتر میسزد که ازوی یاد آری ، و آنکه تو را سودمند است و بدشمنت زیان بخشن شایسته تر است که بدو توجه کنی و آنکه از وی ناگزیری سزاوارتر است که در برابر شکیبا باشی .

باب (۲۳) دست دادن با ببرادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : همانا کسی قدر خدا و پیغمبر را نمی داند و قدر مؤمن راهم نخواهد دانست زیرا مؤمن برادرش را می بیند و باوی دست میدهد و خداوند بدانها مینگرد و تا از هم جدا نشوند گناهان آنها میریزد چون برگهایکه دراثر تند باد از درخت میریزد .

۲ پیغمبر فرمود : آگر کسی از شما برادر خویش را ببیند دست دهد و سلام گوید چه خداوند فرشتگان را باین خصلت امتیاز داد پس عمل آنانرا بکار بندید .

كـد . بـاب اـدخـال السـرور عـلـى المؤـمن

- ١ . عن خلف بن حماد يرفع الحديث إلى أحدهما عليه السلام ، قال لا يرى أحدكم إذا * «(ا)» *
ادخل السرور على أخيه انه ادخله عليه فقط ، بل والله علينا ، بل والله على رسول الله صلى الله عليه وآله .
- ٢ . عن عبد الله بن الوليد الوصافي ^(١) ، قال : سمعت ابا جعفر * [عليه السلام] * يقول فيما ناجاه الله
به عبده موسى قال : ان لى عبادا ابيحهم جنتي ، واحكمهم فيها ، قال : يا رب ومن [هم] هؤلاء ، الذين
تبיהם جنتك ، وتحكمهم * «(فيها)» *؟ قال : من ادخل على مؤمن سرورا .
- ٣ . عن جعفر بن محمد [ع] عن على بن ^(٢) الحسين * عليهما السلام * ، قال قال رسول الله صلى
الله عليه وآله : ان احب الاعمال إلى الله تعالى ^(٣) ادخال السرور على المؤمن .
- ٤ . عن جميل . وغيره عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال سمعناه يقول : ان من احب الاعمال إلى الله
تعالى ادخال السرور على المؤمن .
- ٥ . * «(لوط (ص ٢٠) بن اسحق)» * [عن ابى عبد الله ع] عن ابيه . عن جده ، قال : قال رسول
الله صلى الله «[عليه وآلـه]» ، ما من عبد يدخل على اهل بيته سرور * «(ا)» * الا خلق الله من ذلك
السرور خلقا يجيئه يوم القيمة كلما مرت شديدة يقول يا ولـي الله لا تخـف ، فيقول : من انت فلو ان الدنيا
كانت لـي ما رأيتها لك شيئا؟ فيقول : انا السرور الذى ادخلته على آل فلان .
- ٦ . عن صفوان بن مهران الجمال ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : * ان مما ^(٤) يحب الله
من الاعمال ادخال السرور على المؤمن .

(١) الرضا في . ب.

(٢) ابن . ب.

(٣) به . ب.

(٤) اغا . ب.

باب (۴) شاد کردن مؤمن

- ۱ . معصوم فرمود : کسیکه مؤمنی را شاد ساخت گمان نبرد که تنها او را مسرور کرد بلکه بخدا سوگند ما را و بلکه رسول خدا راهم خورستند نمود.
- ۲ . أبو جعفر (ع) فرمود : خداوند متعال بابنده خویش موسی مناجات کرد واز جمله بدو فرمود : مرابند گانیستکه بحشت رابر آنها رواداشتم و آنانرا در بحشت حکم قرار خواهم داد موسی پرسید کیانند؟ فرمود : آنانکه مؤمنی را شاد سازند.
- ۳ . پیغمبر فرمود : بهترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنان است.
- ۴ . أبو عبد الله فرمود : یکی از محبوترین کارها نزد خدا مسرور ساختن مؤمن است.
- ۵ . پیغمبر فرمود : بنده ای نیستکه خاندان مؤمنی را شاد کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوق میآفریند که نزدش میآید و هر گاه سختی بیند بدو میگوید ای دوست خدا مترب ، از وی میپرسد کیستی اگر دنیا از آن من بود آنرا سزاوار تو نمیدانستم پاسخ میدهد من همان شادی هستم که در دل فلان داخل کردم.
- ۶ . أبو عبد الله فرمود : یکی از چیرهاییکه خداوند دوست میدارد شاد کردن مؤمن است.

- ٧ . عن الربيع بن صبيح رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه وآله : من لقى اخاه بما يسره ليسره سره الله يوم يلقاء ، ومن لقى اخاه بما يسوءه ليسوءه اساءه الله . وبعده يوم القيمة .
- ٨ . عن أبي عبد الله * عليه السلام * قال : من ادخل على أخيه سرور «(ا)» اوصل ذلك والله إلى رسول الله * صلى الله عليه وآله * ، ومن اوصل سرورا إلى رسول الله * صلى الله عليه وآله * اوصله ^(١) إلى الله ، ومن اوصل «(والله)» إلى الله حكمه الله والله يوم القيمة في الجنة .
- ٩ . عن أبي حمزة الشمالي قال : سمعت ابا جعفر * [ع] يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، من سر مؤمننا فقد سرني ومن ^(٢) سرني فقد سر الله .

كه . باب البخل على الاخوان

(ص ٢١) ١ . عن الرضا عليه السلام انه قال : قال ^(٣) على بن الحسين «(عليهما السلام)» ان لاستحي ^(٤) من ربى ان ارى الاخ من اخواني فأسأل الله له الجنة . وابخل عليه بالدينار ^(٥) . والدرهم ، فإذا كان يوم القيمة قيل : لي لو كانت الجنة [لك] لكنت بها ابخل وابخل . وابخل .

كو . باب الشكوى ^(٦) إلى الاخوان

١ . عن الحسن بن راشد ، قال : قال * «(لي)» * أبو عبد الله عليه السلام : يا حسن إذا نزلت بك نازلة فلاتشكها إلى أحد من أهل الخلاف ، فانك ان ^(٧) فعلت ذلك شكوت ربك ، ولكن اذكرها لبعض اخوانك ، فانك لن ^(٨) تعلم خصلة من اربع : اما تقويه ^(٩) بمال واما معونة بجاه ، واما مشورة برأي ، واما دعوة مستحابة ، يا حسن

(١) اوصل . د.

(٢) وقد . ب.

(٣) كان . ب.

(٤) لاستحي . د.

(٥) في الدينار . ب.

(٦) الشكون . ب.

(٧) لو . ب.

(٨) لم . ب.

(٩) كما في النسخ الثالث والظ : تقوية كما في : د.

- ٧ . پیغمبر فرمود : کسیکه مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد روز قیامت خداوند هم او را مسرور میکند و اگر برای غمگین کردن او ازوی دیدار کند روز قیامت خداوند اورا معموم میکند و دور میسازد.
- ٨ . أبو عبد الله (ع) فرمود : کسیکه برادر خویش را شاد سازد بخدا سوگند پیغمبر خدا را شاد ساخت ، و کسیکه پیغمبر را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند بخداسو گند که روز قیامت خدا او را دربخت حکم خواهد ساخت.
- ٩ . پیغمبر فرمود : هر که مؤمنی را شاد کرد مرا مسرور ساخت و هر که مرا خورستند نمود خدا را شاد ساخت .

باب (٢٥) بخل بر برادران

١ . علی بن الحسین (ع) فرمود : من از خدای خودم شرم میبرم که یکی از برادرانم را بیینم واز خدا برای وی بخشت بخواهم ولی از دینار و درم هم بروی دریغ کنم روز قیامت که شود من خواهند گفت که آگر بخشت از آن تو می بود بیشتر آن بخل می ورزیدی .

باب (٢٦) . شکایت بردن پیش برادران

١ . أبو عبد الله (ع) بحسن بن راشد فرمود . ای حسن : آگر تو را مشکلی پیش آمد نزد مخالفان بشکایت مرو چه آگر چنین کنی از خدا شکایت کرده ای بلکه درد خود را بیکی از برادرانت بگو زیرا از چهار حوصلت بیرون نخواهی بود یا اینکه بمال تو را کمک میکنند یا بجاه و مقام تو را یاری میکنند و یا مشورت درباره تورای میدهند و یا دعائی خواهند کرد که بر آوردنی است . ای حسن :

إذا سألت مؤمنا حاجة فهـ لـ المعاذير قبل ان يعذر^(١) ، فـ اعـذر فـ قبل عـذرـه ، وـ ان^(٢) ظـنـت ان الـامـور عـلـى خـلـاف ما قـال ، وـذا سـأـلت منـافـقا حاجـة * فلا تـقـبـل عـذرـه^(٣) . وـان عـرـفـت عـذرـه.

كـنـز . بـاب ثـواب مـن فـرح اـخـاه

١ . عن اـبـي عـبـد الله عـلـيـه السـلـام ، مـن فـرح مـسـلـمـا خـلـقـ الله مـن ذـلـك الفـرـح^(٤) صـورـة حـسـنـة تـقـيـه آـفـات الدـنـيـا . وـاهـوـل الـآـخـرـة تـكـوـن مـعـه في الـكـفـن^(٥) . وـالـحـشـر . وـالـنـشـر حتى (ص ٢٢) تـوقـفـه بيـن^(٦) يـدـي الله ، فـيـقـول لـه مـن اـنـت؟ فـوـالله لـو اـعـطـيـتك * [الـدـنـيـا] * لـمـا كـانـت عـوـضـا لـمـا قـمـت لـي بـه . فـيـقـول : اـنـا الفـرـح الذـى اـدـخـلـته عـلـى اـخـيـك في دـارـ الدـنـيـا.

كـح . بـاب لـقاء الـاخـوان بما يـسـوـء هـم

١ . عن الرـبـيع بن صـبـيـح رـفـع الـحـدـيـث إـلـى النـبـي صـلـى الله عـلـيـه . وـآلـه ، قـال : مـن لـقـى اـخـاه بما يـسـوـءه * لـيـسـوـءـه^(٧) اـسـاءـه بـعـدـما يـلـقـاه.

كـط . بـاب بـر الـاخـوان

١ . عن درـسـت الوـاسـطـي ، قـال سـعـت اـبـا عـبـد الله عـلـيـه السـلـام يـقـول : اـنـ المؤـمـن إـذ مـات اـدـخـلـ(٨) مـعـه في قـبـرـه سـت مـثال فـاـبـهاـن^(٩) صـورـة وـاحـسـنـه * «(هـنـ)» * وجـهـا وـاطـيـبـهـنـ رـيـحا ، وـاهـيـأـهـنـ هـيـةـ^(١٠) عـنـدـ رـأـسـه ، فـانـ اـتـى * [مـنـكـر . وـنـكـير] * مـن قـبـل يـدـيـه مـنـعـتـهـنـ التـى بـيـنـ يـدـيـهـ ، وـانـ اـتـى مـنـ خـلـفـهـ مـنـعـتـهـنـ التـى مـنـ خـلـفـهـ ، وـانـ اـتـى عن^(١١) يـمـينـهـ مـنـعـتـهـنـ التـى عـنـ يـمـينـهـ ، وـانـ اـتـى مـنـ^(١٢) يـسـارـهـ . مـنـعـتـهـنـ التـى عـنـ يـسـارـهـ * «(وـانـ اـتـى مـنـ عـنـدـ رـجـلـيـهـ)» . وـانـ اـتـى مـنـ عـنـدـ رـأـسـهـ مـنـعـتـهـنـ التـى^(١٣) عـنـدـ رـأـسـهـ ، قـال : فـيـقـول هـنـ

(١) تـعـذر . آـ. جـ . يـعـذرـ . دـ.

(٢) اـقـبـل عـذرـه فـانـ . بـ.

(٣) مـحـنـقـة . آـ. جـ . فـحـنـعـهـ . دـ.

(٤) الفـرـح . آـ.

(٥) فـيـ القـبـرـ . ظـ . حـاشـيـةـ . آـ. جـ .

(٦) فـيـ . بـ.

(٧) بـ : ..

(٨) دـخـلـ . بـ.

(٩) فـاـبـهاـنـ . آـ. جـ . دـ.

(١٠) اـهـيـبـهـنـ هـيـةـ . بـ :

(١١) مـنـ . بـ :

(١٢) عـنـ . بـ :

(١٣) التـى مـنـ . بـ :

هر گاه از مؤمن حاجتی خواستی پیش از آنکه بمانه بیاورد برای وی بمانه هائی بیندیش و اگر پوزش خواست از وی بپذیر و اگر چه گمان کنی که امر بر خلاف گفته‌ء او است و اگر بمنافق حاجتی بردن عذرش را نپذیر اگرچه بمانهء اورا تصدیق کنی.

باب (۲۷) ثواب کسیکه برادرش را شاد کند

۱. أبو عبد الله ع فرمود : کسیکه برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو بیافر یند که ویرا از سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت نگهداری کند و با او در گور وحشر ونشر می باشد تا اینکه ویرا نزد پروردگار برساند آنگاه مؤمن بدو میگوید کیستی بخدا سوگند اگر دنیا را بتو میدادم پاداش کمکی که به من کردی نمی شد پاسخ میدهد که من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر خویش وارد کردم.

باب (۲۸) دیدار برادران ورنجاندن آنان

۱. پیغمبر ص فرمود هر که برادر خود را دیدار کند تاویرا رنجه سازد ازو بدی خواهد دید.

باب (۲۹) نیکی برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود : مؤمن کاهیکه بعید شش پیکر بگور او در آیند آنکه صورتی درخشانتر و روئی زیباتر و بوئی خوشت و ساختی نیکوتر دارد بالای سروی قرار میگیرد و اگر نکیر و منکر بخواهند از جلو به مؤمن درآیند پیکریکه در جلو است آنها را مانع میشود و اگر بخواهند از پشت یا راست یا چپ یا از پیش پا و یا از بالای سر درآیند آنکه در پشت یا راست یا چپ یا جلو و یا بالای سر قرار گرفته مانع میگردد : آنگاه پیکریکه نیکو روی تر و خوشبوتر وزیباتر است بدیگران میگوید

لَتَى هُنْ أَحْسَنُهُنْ صُورَةً وَاطِّيْبُهُنْ^(١) رِيحَا ، وَاهِيَّاهُنْ هِيَّةً^(٢) [مِنْ] * أَنْتَ؟ جَزَا كَنَّ اللَّهَ عَنِي^(٣) خَيْرًا ، قَالَ : «(فَ)» تَقُولُ الَّتِي بَيْنَ يَدِيهِ اَنَا الصَّلُوةُ ، وَتَقُولُ الَّتِي مِنْ خَلْفِهِ اَنَا الزَّكُوْةُ وَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَمِينِهِ (ص ٢٣) : اَنَا الصَّيَامُ ، وَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَسَارِهِ اَنَا الْحَجَّ ، وَتَقُولُ الَّتِي عِنْدَ رَجُلِيهِ اَنَا بَرَّ اَخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ^(٤) ، فَيَقُلُّنَّ لَهَا مِنْ اَنْتَ؟ فَأَنْتَ اَحْسَنُنَا صُورَةً . وَاطِّيْبُنَا رِيحَا . وَاهِيَّاهُنَا هِيَّةً^(٥) «(فَ)» * تَقُولُ : اَنَا الْوَلَايَةُ لِمُحَمَّدٍ . وَآلِ مُحَمَّدٍ .

٢ . عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : سَعَتْهُ يَقُولُ اَنْ مَا^(٦) خَصَّ اللَّهُ بِهِ الْمُؤْمِنُ مِنْ اَنْ يَعْرَفَهُ بَرَّ اَخْوَانِهِ ، وَانْ قَلَ ، فَلَيْسَ^(٧) الْبَرُّ بِالْكَثُرَةِ ، وَذَلِكَ اَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ^(٨) يَؤْثِرُونَ^(٩) عَلَيِّ اَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ حِصَاصَةً ثُمَّ قَالَ : وَمَنْ يَوْقُ شَحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، وَمَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ ذَلِكَ [فَقَدْ]^{*} اَحْبَبَ اللَّهَ ، وَمَنْ اَحْبَبَ اللَّهَ اَوْفَاهُ اَجْرَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ ، بَغْيَرِ حِسَابٍ ، ثُمَّ قَالَ^(١٠) : يَا جَمِيلَ ارُوْ هَذَا^(١١) الْحَدِيثُ لِأَخْوَانِكَ فَأَنْ فِيهِ تَرْغِيْبًا^(١٢) لِلْبَرِّ .

ل . بَابُ السَّعْيِ فِي حَوَائِجِ الْأَخْوَانِ

- ١ . عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{*} «(عَلَيْهِ السَّلَامُ)» * قَالَ : مَشَى السَّلَامُ فِي حَاجَةِ اَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا بِالْبَيْتِ ١٣ .
- ٢ . عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ [ع] قَالَ : اَوْحَى اللَّهُ^{*} «(تَعَالَى)» * [إِلَيْهِ] مُوسَى [ع] اَنَّ مَنْ عَبَادَهُ لَمْ يَتَقَرَّبْ بِالْحَسَنَةِ ، فَأَحْكَمَهُ فِي الْجَنَّةِ ، فَقَالَ : مُوسَى يَا رَبَّنَا مَا تَلِكَ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ يَمْشِي فِي حَاجَةِ اَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَضَيْتَ اَوْلَمْ تَقْضِ .
- ٣ . عَنْ * اَبِي عَبِيْدَةَ^(١٣) الْحَذَاءِ قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ^(١٤) عَلَيْهِ السَّلَامُ : (ص ٢٤) مِنْ

(١) اَطِيبُ بِهِمْ . ب.

(٢) اَهِيَّاهُنَّ هِيَّةً . ب.

(٣) عَنْهُ . ب . د.

(٤) الْمُسْلِمِينَ . ب.

(٥) اَهِيَّنا هِيَّةً . ب.

(٦) يَقُولُ مَا . ب.

(٧) وَلَيْسَ . ب . د.

(٨) فِي و . ب.

(٩) الْمُؤْثِرُونَ . آ . ج.

(١٠) قَالُوا . ب.

(١١) هَذِهِ . ب.

(١٢) تَرْغِيْبٌ . ب.

(١٣) بِالْبَيْتِ . ب.

(١٤) اَبِي عَبْدِ اللَّهِ . ب.

(١٥) اَبَا جَعْفَرٍ . ب.

خدا شما را پاداش نیک دهد شماها کیستید؟ آنکه در جلو است میگوید من نماز و آنکه در پشت سر قرار گرفت میگوید من زکواتم و آنکه در طرف راست است میگوید من روزه ام و آنکه در سمت چپ قرار گرفت میگوید من حجم و آنکه برابر پاهای قرار گرفت میگوید من آن نیکی هستم که به برادران خود کرده است پس آنها بموی میگویند تو کیستی و تو از ما زیباتر و خوشبوتری و ساخت توازن ما بحتر است وی میگوید من دوستی محمد صلی الله علیه وآلہ وحفاده محمد ۲ . أبو عبد الله فرمود : یکی از چیزهایی که خداوند بمؤمن اختصاص داد اینکه نیکی به برادر را بموی آموخت اگر چه اندک باشد و نیکی بفراوانی نیست و این را خداوند در قرآن بیان فرمود : آنان اگر چه نیازمند باشند دیگرانرا بر خود برتری می خند سپس فرمود هر که از بخل خود را باز دارد از رستگاران خواهد بود. و کسی که خداوند این خوبی آموخت او را دوست داشته است و کسی را که از خداوند دوست بدارد پیادش وی در روز قیامت بی حساب وفا خواهد کرد سپس امام بجمیل (راوی) فرمود ائی جمیل این حدیث را به برادرانت بگو چه در آن ترغیبی است به نکوئی.

باب (۳۰) کوشش در کارهای برادران

- ۵ . أبو عبد الله (ع) فرمود : رفتن مسلمان در بی کار برادر مسلمان خویش از هفتاد طواف در خانه خدا بحتر است
- ۶ . أبو جعفر (ع) فرمود : خداوند بزرگوار بموسی وحی کرد : برخی از بندگان من با نکوئی بمن تقرب میجویند و من آنانرا در هشت حکم قرار میدهم پس موسی پرسید پروردگارا آن نکوئی چیست فرمود اینکه در بی کار برادر مؤمن خویش برود اگرچه انجام نشود.
- ۷ . أبو جعفر (ع) فرمود هر که

مشى في حاجة أخيه ^(١) المسلم اظلله الله بخمسة ^(٢) وسبعين الف ملك ^(٣) ، ولم يرفع قدمًا إلا [و] كتب الله بها ^(٤) حسنة ، وحط ^(٥) عنه «بما» سيئة ، ورفع له بها «[درجة فإذا فرغ من حاجته كتب الله له]» «[عزوجله]» «[بها]» [بها]» أجر حاج . ومعتمر.

* «٤ . عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من سعى في حاجة أخيه المسلم طلب وجه الله كتب الله له الف الف حسنة يغفر فيها لاقاربه ^(٦) . وجيرانه . وعارفه . واحوانه ومن صنع ^(٧) إليه معروفا في الدنيا ، . فإذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن ^(٨) وجدته فيها صنع اليك معروفا في الدنيا فأخرجه . باذن الله الا ان يكون ناصبيا ^(٩) .

٥ . عن أبي بصير)» * . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : من سعى في حاجة أخيه المسلم . فاجتهد فيها ، فأجرى الله قضاتها على يديه ، كتب الله له حجة . وعمره واعتكاف شهرين في المسجد الحرام . وصيا مهما ^(١٠) ، فإن اجتهد فلم يجر ^(١١) الله قضاتها على يديه كتب الله له ^{*} «(.ه)» * حجة . وعمره .

٦ . عن أبي علي الخراني ، قال ، قال : أبو عبد الله عليه السلام من ذهب مع أخيه في حاجة . قضاتها . اولم يتقضها ، كان كمن عبد الله عمره ، فقال له رجل اخرج مع أخي في حاجة . وقطع الطواف؟ * «(ف)» * قال : نعم.

٧ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، (ص ٢٥) قال * قال مشى الرجل ^(١٢) في حاجة أخيه المسلم يكتب له عشر حسناً . ويمحى عنه عشر سيئات ، ويرفع له عشر درجات [و] قال ولا اعلم إلا * قال : ويعدل عشر ^(١٣) رقاب ، وأفضل من اعتكاف في المسجد الحرام .

(١) اخاه . ب.

(٢) خمسة . ب.

(٣) ملكا . آ . ج.

(٤) في . ب . . له بما . د . ظ . حاشية ج.

(٥) ححط . ب.

(٦) اقاربه . د.

(٧) ضبع . آ.

(٨) من . د.

(٩) النصب ايضا المعاداة يقال : نصب لفلان نصبا إذا عاديته . ومنه الناصب ، وهو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت . (مجمع البحرين) ناصبيا . د.

(١٠) صيامها . آ . ج.

(١١) فلم يجر آ . ج ، ولم يجر . د.

(١٢) إذا خرج الرجل . ب.

(١٣) وقال يعدل عشرة . ب.

در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنجهزار فرشته را وامیدارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمی دارد مگر آنکه خداوند برای او بدان گام حسنی می نویسد و بهر گام گناهی از وی میکند و درجهء او را بالا میرد و گاهیکه آن کار را انجام دهد اجر یکحج ویکعمره برای او می نویسد.

۴ . أبو عبد الله (ع) فرمود : هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد واژ آن خوشنودی خداوند را بخواهد خدا برایش هزار هزار حسنی می نویسد و خویشان و همسایگان و آشنايان و برادران اورا وکسانیکه بوي در دنيا نکوئی کردند می آمرزد روز قیامت که شود بدو میگويند بدوزخ درآی و هر که را از کسانیکه بتو در دنيا نکوئی کردند یافته باذن خدا بیرون آر مگر اینکه ناصبی باشد.

۵ . أبو عبد الله (ع) فرمود : هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن جهد کند و خدا انجام آنرا بدست وی قرار دهد خداوند برایش یک حج ویک عمره و اعتکاف و روزه دو ماه در مسجد حرام می نویسد و اگر بکوشد ولی خدا نخواهد که بدست او انجام پذیرد خداوند برایش یک حج ویکعمره می نویسد.

۶ . أبو عبد الله (ع) فرمود : هر که همراه برادر خویش برود خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یکعمره خدایرا پرستیده باشد مردی پرسید پی حاجت برادر خود با وی بروم و طوف راهم قطع کنم؟ فرمود آری.

۷ . أبو عبد الله (ع) فرمود : برای کسیکه پی کار برادر مسلمان خویش میرود ده حسنی نوشته میشود و ده گناه از او محو میگردد و ده درجه بالا برد همینقدر راوی گفت همینقدر میدانم که امام تا بدینجا رساند که این کار با آزاد کردن ده برد همراه است واژ اعتکاف در مسجد حرام برتر می باشد.

٨ . عن معمر بن خلاد ، قال : سمعت ابا الحسن [ع] يقول : ان الله عباد * «(ا)» * في الارض يسعون ^(١) في ^(٢) حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة ، ومن ادخل على مؤمن ^(٣) سرورا فرج الله قلبه يوم القيه.

٩ . على بن الحكم . عن اصحابه ، قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * من مشى مع قوم في حاجة . فلم ^(٤) يناصحهم ، فقد خان الله . رسوله.

١٠ . عن صفوان الجمال ، قال : كت جالسا مع ابى عبد الله . عليه السلام اذ دخل عليه رجل من مكة . يقال له ميمون ، فشكى إليه تذر الكرى عليه ، فقال : لي قم فأعن اخاك فقمت معه . فيسر الله كراه فرجعت ^(٥) إلى مجلسى ، فقال أبو عبد الله ما صنعت حاجة أخيك؟ فقلت : قضها الله [تعالى] بابي . وامي انت ^(٦) ، فقال : اما * انك ان تعن ^(٧) اخاك المسلم احب إلى من طواف اسبوع بالبيت مبتديا ^(٨) ، ثم قال : ان رجلا اتى الحسن بن على [عليهما الصلوة والسلام] فقال * «(له)» * بآبى انت وامي ، اعني على قضاء حاجتي ، فانتقل ^(٩) . وقام معه فمر على الحسين [ع] وهو قائم يصلى (ص ٢٦) فقال : اين كنت عن ابى عبد الله . تستعينه على حاجتك؟ قال : قد فعلت بآبى انت وامي . فذكر انه معتكف ، فقال : اما انه لو اعانك كان خيرا له ^(١٠) . من اعتكافه شهرا.

١١ . عنه . عن احمد بن محمد . عن معمر بن خلاد ، قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول : ان الله عبادا في الارض يسعون في حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة.

١٢ . عن محمد بن عجلان ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام ، يقول : قال الله عزوجل خلقى عيالى ، فأحببهم إلى اغناهم ^(١١) بأمورهم ، واقومهم بشأنهم ، واسعاهم في حوائجهم.

(١) سبعون . آ.

(٢) من . ب.

(٣) رجل . ب.

(٤) ولا . ب.

(٥) ثم رجعت . ب.

(٦) انت وامي ب . د.

(٧) انت ان تعبن . ب.

(٨) مبتدأ . ب.

(٩) فانقتل . ب.

(١٠) خير له . ب . له خيرا . د.

(١١) اغناهم . ب.

۸ . أبو الحسن (ع) فرمود : خداوند بندگانی دارد در روی زمین که در انجام کارهای مردم میکوشند و آنان در روز قیامت این می باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت اورا خوشنده خواهد ساخت.

۹ . أبو عبد الله (ع) فرمود : هر که برای انجام کاری همراه مردم برود ولی خیرخواهی نکند با خدا رسول خیانت کرده است.

۱۰ . صفوان جمال گوید نزد ابی عبد الله (ع) بودم مردی مکی میمون نام در آمد واز نداشتند کرایه شکایت نمود امام بن فرمود بrixiz و ببرادرت کمک کن پس برخواستم و خداوند مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد پس به مجلس بازگشتم امام بن فرمود در باره کار برادرت چه کردی؟ گفتم خداوند آنرا انجام فرمود پدر و مادرم فدای تو باد پس فرمود آگاه باش اگر تو ببرادر مسلمان کمک کنی نزد من بختر است از اینکه یکهفته در خانه خدا طوف نمایی آنگاه فرمود مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو مرا در انجام کاری یاری ده پس امام موزه در پای کرد و بنا او رفت و بحسین (ع) گذشت در حالیکه ایستاده بود و نماز میگذارد پس بدآندرد فرمود کجا بودی و چرا از حسین ع حاجت نخواستی گفت پدر و مادرم فدای تو از او خواستم ولی گفته شد که وی معتکف است پس حسن (ع) فرمود اگر او ترا کمک میکرد برایش از اعتکاف یکماه بختر بود

۱۱ . أبو الحسن (ع) فرمود : خدایرا در روی زمین بندگانی استکه پی کارهای مردم میرونند و آنانند که در روز قیامت این می باشند.

۱۲ . أبو عبد الله (ع) فرمود : خداوند می گوید آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که بکارهای آنها بیشتر پردازند و بختر اصلاح کنند و در حاجتها آنان بیش بکوشند.

١٣ . عن اسحق بن عمار . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : أدا^(١) مشى الرجل في حاجة اخيه المسلم فقضها كان كعدل حجة . وعمرة ، فأن مشى فيها * فلم تقض كانت ^(٢) كعدل عمرة.

لا . باب ثواب اقالة الاخ اخاه

١ . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : ايما مسلم اقال مسلما ندامه ^(٣) في بيع ، اقاله الله عثرته يوم القيمة.

لب . باب اختبار ^(٤) الاخوان

١ . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : لاتسم الرجل صديقا وسمه معرفة حتى تخبره ، بثلث ^(٥) خصال : حتى تغضبه ^(٦) فتنتظر غضبه يخرجه من حق إلى باطل وتسافر ^(٧) معه ، وتخبره بالدينار والدرهم.

لج . باب الشقة (ص ٢٧) بالاخوان

١ . عن ابى عبد الله * «(عليه السلام)» * قال : من كان الرهن عنده او ثق من اخيه فالله منه برئ ^(٨).

لد . باب صدق الاخاء

١ . عن السكوني . عن ابى جعفر * «(عن ابيه)» * عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآلله ، إذا احب احدكم اخاه المسلم ، فليسأله عن اسمه . واسم ابيه . وقبيلته . وعشيرته ، فإنه من حق الواجب . وصدق الاخاء ان يسأله عن ذلك ، والا فهى ^(٩) معرفة حمقاء .

(١) فإذا . آ . ج . د .

(٢) فلم يقضها كان . ب . وهو الاظهر ، فلم تقض كان . د .

(٣) ندامته . ب . د .

(٤) اختبار . ب . د .

(٥) تخبر ثلث . ب . د . خبره از باب نصر . ومصدر آن خبر بضم وخبر بكسر می آید ، يعني آزمود او را ، مثل اختبره (شرح قاموس).

(٦) بغضب . ب .

(٧) سافر . ب .

(٨) منهم برئي . د .

(٩) والاهي . ب .

۱۳ . أبو عبد الله (ع) فرمود : اگر کسی پی کار برادر مؤمن خویش برود و آنرا انجام کند برابر یک حج و یک عمره ثواب خواهد داشت و اگر او بکوشد ولی نیاچا مدد ثواب یک عمره خواهد داشت.

باب (۳۱) ثواب واگرداندن معامله بدرخواست برادر

۱ . أبو عبد الله (ع) فرمود : اگر مسلمان در خرید پشمیمان شود واز برادر مسلمان خود فسخ کردن آن معامله را بخواهد واو هم پذیرد خداوند از لغتشش در روز قیامت در میگذرد.

باب (۳۲) آزمایش برادران

۱ . أبو عبد الله (ع) فرمود : کسی را دوست مشمار بلکه آشنایش بنام مگر اینکه ویرا با سه خصلت بیازمائی که اورا بخشم بیاوری و بنگری آیا خشم اورا از حق بیاطل می برد؟ وبا او سفر کنی ، واو را با درهم و دینار بیازمائی .

باب (۳۳) اطمینان ببرادران

۱ . کسیکه بگرو بیشتر اعتماد کند تا ببرادر خداوند از وی بیزار است.

باب (۳۴) صداقت در برادری

۱ . رسول خدا فرمود : اگر کسی برادر مسلمان خویش را دوست بدارد از نام او و نام پسر و قبیله وعشیره او باید بپرسد زیرا اینگونه پرسش از حقوق واجب است ولازمه صداقت در برادری است و اگر نه آشنای احمقانه خواهد بود.

لہ . باب السعی فی حوائج الاخوان بغیر نیة

- ١ . عن علی بن الحکم . عن بعض اصحابنا . قال : قال أبو عبد الله عليه السلام من مشی مع قوم في حاجة فلم يناصحهم ، فقد خان الله . رسوله .
- ٢ . عن ابی عبد الله عليه السلام ، قال : من سعی ^(١) في حاجة اخیه * «(بغیر نیة)» * فهو لا يبالي قضیت ام ^(٢) لم تقض فقد ^(٣) تبؤ مقعده من النار .

لو . باب استدلال ^(٤) الاخوان

- ١ . عن منصور الصيقل . والمعلى بن خنيس ، قالا : سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول : قال رسوله الله صلی الله علیه وآلہ «[قال الله]» [تع] : انی لحرب ^(٥) ملن استدل ^(٦) عبدي المؤمن * «(وانی اسرع ^(٧) إلى نصرة اولیائي ، فما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في موتي عبدي المؤمن)» * انی ^(٨) لاحب لقاءه . وهو يکره ^(٩) الموت فأصرفه عنه وانه ^(١٠) ليدعوني فاجييه ، وانه (ص ٢٨) ليسألي ^(١١) فاعطیه ، ولو لم يكن في الدنيا الا واحد من عبیدی مؤمن ^(١٢) لاستغنىت به عن جميع خلقی «(وجعلت له من ایمانه انسا لا يستوحش إلى احد)» .

لر . باب من دهن اخاه

- ١ . عن ابی عبد الله عليه السلام ، من دهن مسلما کتب الله له بكل شعرة نورا يوم * «[القيمة]» *

لح . باب حب الاخوان

- ١ . عن «(ال)» فضیل بن یسار . عن ابی عبد الله عليه السلام ، قال : من حب الرجل دینه حبه لاخوانه .

(١) مشی . د.

(٢) او . ب.

(٣) فلقد . ب.

(٤) استدلال . آ . ج.

(٥) حرب . ب.

(٦) استدل . آ . ج.

(٧) لاسرع . د.

(٨) لانی . ب.

(٩) ويکره . آ . ج . د.

(١٠) فاصرفه فانه ليدعوني فاجييه وانه . ب. فاصرفه وان . د.

(١١) یسئلني . ب.

(١٢) المؤمن . د.

باب (۳۵) کوشش در کارهای برادران بی نیت

۱. أبو عبد الله علیه السلام فرمود : کسیکه با گروهی برای حاجتی همراه شود ولی صداقت بخراج ندهد با خدا و رسول خیانت کرده است.
۲. أبو عبد الله علیه السلام فرمود : هر که در کار برادر خویش بی نیت بکوشد و دریند انجام آن نباشد جایگاه او در آتش خواهد بود.

باب (۳۶) خوار ساختن برادران

۱. پیغمبر فرمود : که خدا میفرماید من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می باشم و من در کمک بدستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و در هیچ کاری و در هیچ چیزی که ایجاد میکنم تردیدی بمن دست نمی‌دهد بمانند تردیدی که در مردن بنده مؤمن من بر من عارض میشود من دیدار او را دوست دارم واو را از مرگ بد می‌آید واز آن ویرا منصرف می‌سازم ولی او مرا میخواند و من هم احابت میکنم واز من درخواست میکند و بد می‌خشم و اگر هم در دنیا جز یک تن از بندگان مؤمن من نماند از همه آفرید گان دیکر خود بی نیاز خواهم بود و طوری میکنم که باتکاء ایمان خود هیچ نهارد و بکسی پناه نبرد.

باب (۳۷) معطر کردن برادر

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود : کسیکه از روی احترام مسلمان را معطر کند خداوند روز قیامت برای او برابر هر موئی نوری مینویسد.

باب (۳۸) دوست داشتن برادران

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود : از جمله دینداری مرد دوستی او است با برادران خود.

لط . باب الواقعية في الاخوان

- ١ . عن اسپاط بن محمد رفعه ^(١) إلى النبي صلی الله عليه وآلہ ، قال اخبرکم بالذى هو شر من الزنا؟
وقع الرجل في عرض أخيه .
- ٢ . عن الرضا عليه السلام ، قال : ان الرجل ليصدق ^(٢) على أخيه ، فيناله من صدقه عنك ، فيكون كذابا عند الله ، وان الرجل ليكذب ^(٣) على أخيه يريد «(به)» نفعه . فيكون عند الله صادقا . م .

باب الدعاء للأخوان

- ١ . عن سليمان بن خالد ، قال : قال أبو عبد الله . عليه السلام : اربعة . لاترد لهم دعوة ، الأئم العادل لرعايته ، والأخ لأخيه يظهر الغيب يوكل به ملك يقول : ولنك مثل ما دعوت لأخيك ، والوالد لولده ، * «(و)» * المظلوم ، يقول ^(٤) الرب تبارك . وتعالى : وعزتي : . وجلالي لانتصرن لك . ولو بعد حين .
- ٢ . عن داود بن (ص ٢٩) فرقـ . ^(٥) عن ابـ عبد الله عليه السلام ، قال : ثلاثة تحت ظل عرش الله يوم القيمة رجل احب لأخيه ما يجب ^(٦) لنفسه . ورجل بلغه امر فلم ^(٧) يتقدم . ولم يتأخر . حتى يعلم ان ذلك الامر لله * [فيه] * رضاء أو سخطا ، ورجل لم يعب الناس بأمر حتى يتبين ان ذلك العيب ليس فيه ، «(فانه)» كل ما ^(٨) اصلاح من نفسه عيـا بدأ ^(٩) منه آخر .

(١) يرفعه . ب.

(٢) يصدق . ب.

(٣) ليصدق . آ . ليكذب . بدل ظ حاشية آ.

(٤) يقال . ب.

(٥) فرقـ . ب.

(٦) احب . ب . د.

(٧) ولم . ب.

(٨) كلما . ب.

(٩) بدـى . ب.

باب (۳۹) دشام به برادران

- ۱ . پیغمبر فرمود : خبر دهم شما را بچیزیکه از زنا بدتر است؟ ریختن آبروی برادر.
- ۲ . امام رضا (ع) فرمود : مردیکه ببرادر خود راست میگوید واز آن زیانی بدو میرسد نزد خدا دروغگو بشمار میآید و مردیکه ببرادر خود دروغ بگوید واز آن سود ویرا بخواهد نزد خدا راستگو بشمار است.

باب (۴۰) دعا در بارهء برادران

- ۱ . أبو عبد الله (ع) : فرمود چهار کسند که دعای آنان بر آورده است ، پیشوای دادگری که در بارهء پیروان خود دعا کند ، و برادریکه در باره برادر خود در غیاب دعا نماید و خداوند فرشته آی رامی گمارد که بگوید همانرا که برای برادر خواستی بتلو نیز داده میشود دیگر پدر برای فرزند چهارم دعای مظلوم که خداوند میگوید بشکوه و بزرگواری خود سوگند میخورم که اگر چه زمانی هم بگذرد داد تو را خواهم داد.
- ۲ . أبو عبد الله (ع) فرمود : سه کسند که روز قیامت زیر سایه عرش خدامی باشند : مردیکه برای برادر خویش هرآنچه برای خود میخواهد بخواهد ، و مردیکه امری بدو در رسیدگامی پیش یا پس نگذارد تاینکه بداند از آن خداوند خوشنود است یا آنرا ناخوش میدارد ، و مردیکه از مردم هیچ عیب نگیرد مگر اینکه بداند خود عیب آن را ندارد چه تا عیبی از خود رفع کند عیب دیگری در خویش خواهد داشت.

ما . باب ملاطفة الاخوان

- ١ . عن زيد بن ارقم ، قال : قال : رسول الله صلى الله عليه وآلـه : ما في امتـي عبدـالطفـاخـالـهـ في الله بشـئـ منـ لـطـفـ الاـ (١)ـ اـخـدـمـهـ اللهـ منـ خـدـمـ الجـنـةـ .
- ٢ . عن ابـيـ عبدـالـلهـ عـلـيـهـ السـلـامـ ، وـحـدـثـنـيـ عـلـىـ بـنـ اـبـرـاهـيمـ . عـنـ النـوـفـلـيـ عـنـ السـكـونـيـ عـنـ ابـيـ جـعـفـرـ . عـنـ ابـيـ *ـ عـلـيـهـمـاـ السـلـامـ *ـ قـالـ : مـنـ قـالـ : لـاخـيـهـ مـرـحـباـ كـتـبـ [الـلـهـ]ـ لـهـ مـرـحـباـ إـلـىـ يـوـمـ الـقيـمةـ .

مب . باب كسرة الاخوان

- ١ . عن ابـيـ عبدـالـلهـ عـلـيـهـ السـلـامـ ، قـالـ : مـنـ كـسـىـ اـخـاـهـ كـسـوـةـ اوـصـيـفـهـ (٢)ـ كـانـ حـقـاـ عـلـىـ اللهـ انـ يـكـسـوـهـ مـنـ ثـيـابـ الجـنـةـ ، وـانـ يـهـوـنـ عـلـيـهـ مـنـ سـكـرـاتـ المـوـتـ ، وـانـ يـوـسـعـ عـلـيـهـ فـيـ قـبـرـهـ وـ «ـ(ـاـنـ)ـ»ـ يـلـقـىـ المـلـائـكـةـ إـذـ خـرـجـ *ـ «ـ(ـمـنـ قـبـرـهـ)ـ»ـ *ـ بـالـبـشـرـىـ وـهـوـ قـوـلـ اللهـ [ـتـعـ]ـ فـيـ كـتـابـهـ تـلـقـامـ *ـ «ـ(ـالـلـائـكـةـ)ـ»ـ *ـ الـاـ تـخـافـواـ . وـلـاـ تـحـزـنـوـاـ ، وـاـيـشـرـوـاـ بـالـجـنـةـ الـتـىـ كـنـتـمـ تـوـعـدـوـنـ ، وـمـنـ اـكـرـمـ اـخـاـهـ يـرـيدـ بـذـلـكـ الـاخـلـاقـ (ـصـ ٣٠ـ)ـ الـحـسـنـةـ ، كـتـبـ اللهـ لـهـ مـنـ كـسـوـةـ الجـنـةـ عـدـدـ مـاـ فـيـ الدـنـيـاـ «ـ(ـمـنـ)ـ»ـ اوـلـاـ إـلـىـ آـخـرـهـاـ ، وـلـمـ يـشـبـهـ مـنـ اـهـلـ الـرـيـاـ [ـءـ]ـ وـاـشـبـهـ مـنـ اـهـلـ الـكـرـمـ . قـالـ رـسـولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـسـلـيـهـ اـشـارـ عـلـىـ اـخـيـهـ الـمـسـلـمـ لـعـنـتـهـ الـمـلـائـكـةـ حـتـىـ يـشـمـهـ (٣)ـ عـنـهـ ، يـعـنـيـ يـكـمـدـهـ .

مج . باب من يجب اجتناب مؤاخاته

- ١ . عن ابـيـ عبدـالـلهـ عـلـيـهـ السـلـامـ ، قـالـ : عـلـىـ بـنـ اـبـيـ طـالـبـ عـلـيـهـ السـلـامـ : يـنـبـغـىـ لـلـمـسـلـمـ اـنـ يـجـتـنـبـ مـؤـاخـاـةـ الـكـذـابـ ، اـنـهـ يـكـذـبـ حـتـىـ يـجـيـعـ بـالـصـدـقـ فـمـاـ يـصـدـقـ (٤)ـ .
- ٢ . عن الفضل (٥)ـ [ـبـنـ]ـ اـبـيـ قـرـةـ عـنـ جـعـفـرـ (٦)ـ عـنـ اـبـيـ عـلـيـهـمـاـ السـلـامـ ، قـالـ :

(١) إـلـىـ بـ.

(٢) صـنـفـ . آـ . جـ . ضـيـفـ . دـ .

(٣) يـشـمـهـ . دـ .

(٤) فـلـاـ يـصـدـقـ . دـ . بـ .

(٥) المـفـضـلـ . بـ . وـمـاـ فـيـ المـتـنـ اـظـهـرـ عـلـىـ مـاـ يـسـتـفـادـ مـنـ جـامـعـ الرـوـاـةـ ، وـكـلـاـهـمـاـ ضـعـيـفـانـ مـجـهـولـانـ .

(٦) عـنـ اـبـيـ جـعـفـرـ . بـ . دـ .

باب (۴) مهربانی به برادران

- ۱ . پیغمبر فرمود : هر کس از امتنان من که در بارهء برادر دینی خویش مهر بورزد خداوند خدام بهشت را بخدمت او خواهد گما شت .
- ۲ . مucchom (ع) فرمود : کسیکه به برادر خود خوشباش گوید خداوند در بارهء او خواهد نوشت : خوش باش تا روز قیامت .

باب (۴) پوشانیدن برادران

- ۱ . أبو عبد الله (ع) فرمود : کسیکه ببرادر خود پوشاك زمستانی يا تابستانی درپوشد بر خداوند استکه از جامه های بخشتشی بر او پوشاند و سختی های مرگ را براو آسان کند و گور ویرا گشاده سازد و فرشتگانرا وارد هنگام بیرون آمدن از گور بوی رسند و مژده دهند چنانکه خداوند فرمود فرشتگان به آنان در میرسند و میگویند مترسید واندوهگین نباشید و بهمان بخشتشی که بشما نوید داده اند بجهه مند شوید . هر که از روی خوشخوئی برادر خویش را گرامی دارد خداوند آنچه که در آغاز تالحهان در اینجهان است از پوششهای بخشتشی برای وی خواهد نوشت و برياکاران شبیه نبوده بلکه بکریمان ماند . پیغمبر صلی الله علیه وآلہ فرمود هر که ببرادر مسلمان خویش بیدی اشاره کند فرشتگان بر او لعنت میکنند تا اینکه غمگینش سازند .

باب (۴) کسانیکه از برادری با آنها باید پرهیز کرد

- ۱ . علی (ع) فرمود سزاوار استکه مسلمان از برادری بادروغگو پر هیزد چه وی دروغ میگوید و اگر هم راست بگوید باورش نمیدارند
- ۲ . علی (ع)

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول على منبر الكوفة : يا عشر المسلمين ليؤاخى ^(١) المسلم المسلم ، ولا يواخين الفاجر ولا الاحمق . ولا الكذاب . فأن الفاجر * [ي] زين لك فعله ، ويحثك ^(٢) انك [تأتى] مثله ، ولا * يعينك على ^(٣) امر دينك . ولا دنياك * «(فمدخله عليك ومخوجه)» * «(من عندك)» * «(شين عليك)» * . واما الاحمق ف * «(أنه)» * لا يستطيع مرشدًا . ولا يستطيع صرف السوء عنك ، وربما اراد ان ينفعك فيضرك ^(٤) ، بعده خير من قريه ، وسكته خير من منطقه ، وموته خير من حياته . واما الكذاب فإنه لا ينفعك * «(وجه عبس)» * سبب ^(٥) «(لك)» العدواة ويثبت ^(٦) لك السخائم في الصدور «[و][و]» يفشى سرك «(و)» ينقل ^(٧) (ص ٣١) حديثك ، وينقل احاديث الناس بعضهم إلى بعض .

٣ . عن سدير الصيرفي ، قال : قال أبو جعفر عليه السلام : لا تصدق . ولا تواخ اربعة : الاحمق والبخيل ، والجبان ، والكذاب . اما الاحمق فإنه يريد ان ينفعك فيضرك . واما البخيل فانه يأخذ منك . ولا يعطيك . واما الجبان فإنه يهرب عنك * «(وعن والديه)» * واما الكذاب فإنه يصدق ولا يصدق .

٤ . نوادر على بن ابراهيم . عن ابيه . عن الحجاج . عن رواه . عن ابي عبد الله عليه السلام انه ذكر عنده رجل ، فعيوب ^(٩) ، فقال : «(له)» من لك باخيك كله ^(١٠) واى الرجال المذهب ^(١١) .

٥ . عن جعفر الاحمر قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * أي شيء معاشك ^(١٢) ، قال قلت لي غلاما «(ن)» وجملان ^(١٣) فقال : اشترب بذلك من اخوانك ، فانهم ان * لم ينفعوك لم يضروك ^(١٤) .

(١) ليواخين . ظ . حاشية : آ .

(٢) يحبك . آ . ج . د .

(٣) يغريك عن . ب .

(٤) فضرك . آ . ج . د .

(٥) كذا ولعله : حبه عبس ، أو : معه عيش .

(٦) كتب فوق هذه الكلمة في : آوج : كذا .

(٧) ثبت . آ . ج ،

(٨) بنقل . ب .

(٩) فغريب . آ . ج .

(١٠) كله . آ . ج ، تأكله . ظ . حاشية النسختين .

(١١) المذهب . ب .

(١٢) مقاسك . ب .

(١٣) كذا ، والظ : جملان .. غلمان وجمال . د .

(١٤) لم يضروك لم ينفعوك . آ . ج .

بالای منبر کوفه فرمود : **أَيُّ كُرُوهُ مُسْلِمَانَنْ بَايْسَتِي مُسْلِمَانَنْ بَا مُسْلِمَانَنْ بِرَادِرِي كَنْدَ نَهْ بَا بَزَهْ كَارْ وَبِيَخْرَدْ**
وَدَرُوغَكُو چه بزه کار کردار خویش را بچشم تو میاراید ووامیدارد که تو هم چنان کنی ودر کار دین ودنيا بتو
کمل نخواهد کرد پس آمد ورفت او با تو برای تو ننگ است وبيخرد از کسی پیروی نمیکند ونمی تواند بدی
را از تو دور سازد وگاهی میخواهد بتو سودی رساند ولی ضرر میزند دوریش برای تو از نزدیکی وی بهتر است
وخاموشی وی از گفتارش نیکوتر ومردن وی از زیستان برتر می باشد.

اما دروغگوز یست تو با او گوارا نخواهد بود ودشمنی برایت بهم میرساند وکینهء تورادر دلها جای میدهد
وراز تورا آشکار میساز دو گفتار تو را باز میگوید وسخنان مردم را ہردم خواهد گفت.

٣ . أبو جعفر (ع) فرمود : با چهار کس دوستی وبرادری نکن : بی خرد وبحیل وترسو ودروغگو : اما
بیخرد میخواهد بتو سودی رساند ولی زیانش بتو خواهد رسید
اما بحیل از تو میستاند وبتو نمیدهد

اما ترسو از تو وپدر ومادر خویش می هراسد

اما دروغگو راست میگوید ولی باورش نمیدارند.

**٤ . از مردی نزد ابی عبد الله (ع) یاد کردند کسی ازوی عیب گرفت امام فرمود تو کجا وبرادر کامل
کجا وکدام مرد است که از همه عیوب پاکیزه باشد.**

٥ . أبو عبد الله (ع) فرمود : از چه زیست میکنی (راوی) گفت دو غلام دارم ودو شتر امام فرمود با
برادران خود با آنها داد وستد کن چه اگر سودت ندهند زیانی بتو نخواهند رسانید.

٦ . عن عبد الله بن سنان قال : قال * «(لـ)» * أبو عبد الله عليه السلام : لا تثقن بأخيك كل الثقة ،
فأن سرعة ^(١) الاسترسال لن ^(٢) تستقال.

٧ . عن ايوب بن منصور الصيقل . عن ابى عبد الله عليه السلام ، ما * «(بـ)» * لكم يعادى بعضكم
بعض؟ . إذا بلغ احدكم عن أخيه شئ ^(٣) لا يعجبه فليقله ^(٤) وليس له فان قال لم ا فعله ^(٥) صدقه ، وان
«(قال)» * قد فعلت استتابه.

٨ . عن عبد الرحمن بن الحجاج . عن ابى عبد الله عليه السلام (ص ٣٢) قال : إذا بلغك عن ^(٦) أخيك
شئ ^(٧) فقال ^(٨) : لم اقل ^{*} [هـ] * فا قبل منه ، فأن ذلك توبة له.

٩ . وعنه عن الحسن بن علي رفع الحديث إلى ابى بصير ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : إذا ^(٩)
بلغك عن أخيك شئ ، وشهد اربعون ائم ^(١٠) سمعوه منه ، فقال لم اقل فا قبل منه.

١٠ . عن علي بن عقبة . عن بعض اصحابنا . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : لا تبذل لأخيك من
نفسك ما ضرره عليك أكثر من منفعته له.

١١ . عن «(ابـ)» الجارود . عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : يأتي على الناس زمان ليس فيه شئ
اعز من اخ «(انيـ)» أو كسب درهم من حلال .

تم كتاب مصادقة الاخوان ^(١١) للشيخ ^(١٢) [الاحل] [«الافقه الصدوق»] [«رئيس المحدثين»] ابى ^(١٣)
جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه [القمي] * رحمة الله تعالى ^(١٤) هـ «حرره الفقير الحقير العاصي
الحتاج إلى رحمة ربه محمود بن محمد تقى بن روز بجان الشيرازي في مشهد ^(١٤) المقدس الرضوي على ساكنه
الصلوة والسلام في ثاني جمدى الاولى من شهور سنة تسع وستين بعد الألف من نسخة . سقيمة صحيحتها في
اثناء الكتابة بقدر الوعس والطاقة.

(١) صرعه . ب . د .

(٢) ان . آ .

(٣) من أخيه شيئا . ب .

(٤) فل يلقه . ب = فليلقه . د . ظ .

(٥) لم ا فعل . ب .

(٦) من . ب .

(٧) بشئ . آ . ج .

(٨) فقال فقال . ب .

(٩) ان . آ . ج .

(١٠) انه . ب .

(١١) انتهى نسخة . د .

(١٢) لشيخنا . ب .

(١٢) أبو . آ . ج .

(١٣) الشيخ صدوق قدس سره . ب .. بلغ قبلا . حاشية . ج .

(١٤) كذا .

۶. أبو عبد الله (ع) فرمود : ببرادر خود اینقدرها اطمینان نکن چه آگر شتاب زدگی کنی بسختی دچار خواهی شد.

۷. أبو عبد الله (ع) فرمود : چرا با یکدیگر دشمنی میکنید آگر چیزی در بارهء ببرادر خود شنیدید بوی بگوئید واز وی بپرسید آگر گفت چنین کاری نکردم باور داریدواگر تصدیق کرد توبه اش دهید.

۸. أبو عبد الله (ع) فرمود : آگر از برادرت چیزی بتو گفتند واو انکار کرد ازوی بپذیر چه همین انکار توبه وی است.

۹. أبو عبد الله (ع) فرمود : آگر از برادرت چیزی بتو گفتند و چهل گواه هم گفته باشد که ازوی شنیده ام و لی او بگوید که نگفتم ازوی بپذیر.

۱۰. أبو عبد الله (ع) فرمود : از خودت در بارهء برادرت آن اندازه بخشش مکن که زیان تو بیشتر از سود او باشد.

۱۱. أبو عبد الله (ع) فرمود : روزگاری برای مردم خواهد آمد که چیزی نایاب تر از برادر همدم واندوختن یکدرهم حلال نباشد.

فهرست ابواب كتاب

| رقم الصفحة | | رقم الصفحة | |
|------------|--|------------|---------------------------------------|
| ٣٠ | ٢٢ - باب العناية بالأخوان | ٢ | ١ - باب أصناف الأخوان |
| ٣٠ | ٢٣ - باب مصافحة الأخوان | ٢ | ٢ - باب حدود الأخوة |
| ٣٢ | ٢٤ - باب ادخال السرور على المؤمن | ٤ | ٣ - باب الشفقة على الأخوان |
| ٣٤ | ٢٥ - باب البخل على الأخوان | ٤ | ٤ - باب اتخاذ الأخوان |
| ٣٤ | ٢٦ - باب الشكوى إلى الأخوان | ٤ | ٥ - باب اجتماع الأخوان في محادثتهم |
| ٣٦ | ٢٧ - باب ثواب من فرح أخاه | ٧ | ٦ - باب مواساة الأخوان بعضهم لبعض |
| ٣٦ | ٢٨ - باب لقاء الأخوان بما يسوءهم | ١٠ | ٧ - باب حقوق الأخوان بعضهم على بعض |
| ٣٦ | ٢٩ - باب بر الأخوان | ١٤ | ٨ - باب الأخ مرأة أخيه |
| ٣٨ | ٣٠ - باب السعي في حوائج الأخوان | ١٤ | ٩ - باب اطعام الأخوان |
| ٤٤ | ٣١ - باب ثواب إقالة الأخ أخاه | ١٨ | ١٠ - باب تلقييم الأخوان |
| ٤٤ | ٣٢ - باب اختبار الأخوان | ١٨ | ١١ - باب منفعة الأخوان |
| ٤٤ | ٣٣ - باب الثقة بالأخوان | ١٨ | ١٢ - باب استفادة الأخوان |
| ٤٤ | ٣٤ - باب صدق الإخاء | ٢٠ | ١٣ - باب المؤمن أخو المؤمن |
| ٤٦ | ٣٥ - باب السعي في حوائج الأخوان بغير نية | ٢٠ | ١٤ - باب إفادة الأخوان بعضهم ببعضا |
| ٤٦ | ٣٦ - باب استدلال الأخوان | ٢٠ | ١٥ - باب هجر الأخوان |
| ٤٦ | ٣٧ - باب من دهن أخاه | ٢٠ | ١٦ - باب استيحاش الأخوان بعضهم من بعض |
| ٤٦ | ٣٨ - باب حب الأخوان | ٢٢ | ١٧ - باب محبة الأخوان |
| ٤٨ | ٣٩ - باب الواقعية في الأخوان | ٢٤ | ١٨ - باب ثواب التبسم في وجوه الأخوان |
| ٤٨ | ٤٠ - باب الدعاء للأخوان | ٢٤ | ١٩ - باب ثواب قضاء حوائج الأخوان |
| ٥٠ | ٤١ - باب ملاطفة الأخوان | ٢٦ | ٢٠ - باب النهى عن سؤال الأخوان |
| | | | الحوائج |
| ٥٠ | ٤٢ - باب كسوة الأخوان | ٢٨ | باب زيارة الأخوان |
| ٥٠ | ٤٣ - باب من يجب اجتناب مؤاخاته | | |

فهرس اعلام الاشخاص والاماكن والكتب

- أبان بن تغلب : ١٢٠٠١٠ . م.
- إبراهيم . (جعفر بن إبراهيم . على بن إبراهيم) .
- إبراهيم الغفارى : (عبد الله بن إبراهيم) .
- ابن أبي عمير : ١٤ . (محمد بن أبي عمير) .
- ابن أعين : ١٢ (ئم حمران بن أعين) .
- ابو اسماعيل الوصافى : ٨ .
- ابو بصير : ٤٠٠٢٠٠١٦ .
- ابو الجارود : ٥٤ .
- ابو جعفر الثاني ١٤٠٦ .
- ابو جعفر محمد بن علي ع : ١٠ .
- ابو جعفر ع : ٢٤٠٢٢٠١٦٠٨٠٠٣٠ .
- ابو الحسن : ٤٤ . م
- ابو الحسن الرضا : ٢٤ (الرضا) .
- ابو حمزة : ١٦ . م
- ابو حمزة الشمالي : ٣٤٠٢٨٠٢٦ .
- ابو طالب . (على بن أبي طالب)
- ابو عبد الله : ٢٤٠٦٠٨٠٠١٠٠ . م . ١٢ . م .
- ١٤ . م . ١٦٠١٨ . م . ٢٢٠٢٠ . م . ٢٤٠٢٦ . م .
- ٣٠ . م . ٣٢٠٣٠ . م . ٤٦٠٤٤ . م . ٣٨٠٥٢ . م .
- ٤٠ . م . ٥٢٠٥٤ . م (جعفر بن محمد) .
- ابو عبيدة الحذاء : ٣٨ .
- ابو علي الحزاني : ٤٠ .
- ابو عمران الحليي : ٣٠ .
- ابو عمير : (ابن أبي عمير . محمد بن أبي عمير)
- أبان بن عبد الله : ١٤٠٢٦٠١٨٠١٤ .
- الجعفرى : (عبد الله) .
- الجمال : (صفوان) .
- جميل : ٣٢ .
- احمد بن ادريس : ١٨ .
- اعين : (حمران بن اعين) .
- احمد بن محمد : ٤٢ . ١٨ .
- احمد بن محمد بن عيسى : ٢ .
- احمد بن ادريس : ١٨ .
- الأحمر : (جعفر) .
- الدريس : (أحمد بن إدريس) .
- الأزدي : (بكر بن محمد) .
- أرقم : (زيد بن أرقم) .
- اسباط بن محمد : ٤٨ .
- اسحق بن عمار : ٤٤ . ٣٠ . ٨ .
- اسحق : (لوط بن اسحق) .
- البصرة : ٢ .
- أمير المؤمنين : ٥٢ . م . ٥٢ . م (على بن أبي طالب م)
- ايوب بن منصور الصيقيل : ٥٤ .
- بكر بن محمد الأزدي : ٢٨ .
- تغلب : (أبان بن تغلب) .
- الشمالي : (أبو حمزة) .
- جابر : ٣٠ .
- جابر بن يزيد : ٢٤ .
- جعفر ع : ٦ . حاشية . ٥٠ .
- جعفر الأحمر : ٥٢ .
- جعفر بن إبراهيم : ١٨ .
- جعفر بن محمد ع : ٣٢٠٢٦٠١٨٠١٤ .
- (أبو عبد الله) .
- الجعفرى : (عبد الله) .
- الجمال : (صفوان) .
- جميل : ٣٢ .

- جميل بن دراج : ٣٨ . م .
الحجاج : (عبد الرحمن بن الحجاج).
الحجال : ٥٢ .
الحداء : (أبو عبيدة).
الحران : (أبو عليّ).
الحسن بن راشد : ٣٤ . م .
الحسن بن عليّ : ٤٢ .
الحسن بن عليّ : (من الرواة) . ٥٤ .
حسن بن عليّ بن فضال : ٤ .
الحسين ع : ٤٢ . ثم (على بن الحسين).
حفص بن غياث النخعيّ : ١٤ .
حفص : (داود بن حفص).
الحكم : (على بن الحكم ثم هشام بن الحكم)
الحلبيّ : (ابو عمran)
حمد : (خلف بن حماد)
حرمان بن أعين : ٢٢ .
خالد : (سليمان بن خالد)
خلاد السندي : ٨ م . (ثم معمر بن خلاد)
خلف بن حماد : ٣٢ .
خنيس ؛ (معلى بن خنيس)
خيثمة : ٦ . م .
داود بن فرقد : ٤٨ .
داود بن كثير : ٢٠ .
داود الرقى : ١٨ .
داود بن حفص : ١٠ .
دراج : (جميل بن دراج).
درست الواسطي : ٣٦ .
راشد : (حسن بن راشد).
رئاب : ١٨ .
الريبع بن صبيح : ٣٦ . ٣٤ .
رسول الله ص : ٤ . م . ٨ . م . ١٠ . م . ١٤ .
- ٢٦٠ . م . ٣٠ . م . ٣٢٠ . م . ٣٤ . م . ٤٤ . م . ٤٦ . م . ٥٠ . م .
الرضا ع : ١٨ . ٣٤ . ٤٨ . (أبو الحسن).
الرقى : (داود).
زكريا المؤمن ؛ (عبيد بن زكريا).
زيد بن أرقم : ٥٠ .
سدير الصيرفي : ٥٢ .
سعد بن عبد الله : ١٠ .
السكونى ؛ ٦ . م . ٤٤ . ٤٠ .
سليمان بن خالد : ٤٨ .
سنناب : عبد الله بن سنان.
شعيب العرقوفي : ٦ .
صبيح : (ريبع بن صبيح).
صفوان الجمال ، ٤٢ .
صفوان بن مهران الجمال : ٣٢ .
الصيرفي : (سدير).
الصيقل : (ايوب . ثم : منصور).
عبد الرحمن بن الحجاج : ٥٤ .
عبد الرحمن : (يونس بن عبد الرحمن).
عبد الله بن سنان : ٥٤ .
عبد الله بن مسكنان : ٤ .
عبد الله : (سعد بن عبد الله).
عبد الله بن إبراهيم الغفارى : ١٨ .
عبد الله بن القسم الجعفري : ٢٢ .
عبد الله بن الوليد الوصافى : ٣٢ .
عبيد بن زكريا المؤمن : ١٠ .
عجلان : (محمد بن عجلان).
العطار : (محمد بن يحيى).
عقبه : (على بن عقبه).
العرقوبي : (شعيب).
على ع : ٦ . (الحسن بن عليّ من الرواة . ثم محمد بن عليّ).

- مزام : ١٤ .
- المسجد الحرام : ٤٠ . م.
- مسكان : (عبد الله بن مسكان).
- معاوية بن عمار : ٢٨ .
- معلّى : ١٢ .
- معلّى بن خنيس : ٤٦ .
- معمر بن خلاد : ٤٢ . م.
- معویه : (كليب بن معویه).
- المفضل : ٢٤ . م.
- مفضل بن عمر : ٨ .
- مكّه : ٤٢ .
- منصور الصيق : ٤٦ (ايوب بن منصور).
- موسى ع : ٣٨٠٣٢ . م.
- مهران الجمال : (صفوان بن مهران).
- ميسر : ٤ .
- ميمون : ٤٢ .
- النجيّ ص : ١٤٠٣٤٠٣٦٠٤٨ .
- (رسول الله ص).
- النخعيّ : (حفص).
- نوادر عليّ بن إبراهيم.
- النوفليّ : ٥٠٠٦ .
- الواسطيّ : (درست)
- الوصافيّ : ٨ . (عبد الله).
- الوليد الوصافيّ : (عبد الله بن الوليد).
- هشام بن الحكم : ١٦ .
- يحيى العطار : (محمد بن يحيى).
- يزيد : (جابر بن يزيد . فضل بن يزيد . ثم محمد بن يزيد).
- يسار : (فضيل بن يسار).
- يونس : ٢٦ .
- يونس بن عبد الرحمن : ٢٠٠٢ .
- علي بن إبراهيم : ٤٠٦٠٨ (ظ) .
- علي بن أبي طالب : ٥٠ (أمير المؤمنين).
- علي بن الحسين : ٣٤٠٣٢ .
- علي بن الحكم : ٤٦٠٤٢ .
- علي بن عقبة : ٥٤ . ٨ .
- علي بن فضال : (حسن بن عليّ).
- عمار : (اسحق بن عمار . ثم معاوية بن عمار).
- عمر : (مفضل بن عمر).
- عيسى : (محمد بن عيسى).
- الغفارى : (عبد الله).
- غياث النخعيّ : (حفص بن غياث).
- فرقد : (داود بن فرقد).
- فضال : (علي بن فضال).
- فضل بن أبي قرة : ٥٠ .
- فضل بن يزيد : ٨ .
- فضيل : ٤ . م.
- فضيل بن يسار : ٤٦٠٢٠٠٦ .
- القسم الجعفري؛ (عبد الله بن القسم).
- كثير؛ (داود بن كثير).
- كليب بن معاويه : ٢٠ .
- الكوفة : ٥٢ .
- لوط بن اسحق ، ٣٢ .
- محمد؛ (أحمد بن محمدث). (اسبات بن محمدث جعفر بن محمد).
- محمد لازدي : (بكر بن محمد).
- محمد بن أبي عمير : ٨ . م.
- محمد بن عجلان : ٤٢ .
- محمد بن علي : (أبو جعفر).
- محمد بن عيسى : ١٠ . (أحمد بن محمد).
- محمد بن يحيى العطار : ٢ .
- محمد بن يزيد ، ١٨ .